اسک بلکا

٢٠



باسمه تعالی



فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۶۶۲۹
رده‌بندی دیویی:	۱۳۱۶ الف ۱۲۷ ط ۲۹۷/۹۵
سرشناسه:	طارمی زنجانی، جواد
عنوان قراردادی:	
عنوان:	افضل المجالس
کاتب:	علی اصغر طارمی، غلامرضا — تاریخ کتابت:
محل نشر:	تبریز — ناشر: کارخانه مشهدی عبدالله — تاریخ نشر: ۱۳۱۶ ق
صفحه شمار:	۲۵۴ ص — مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی و عربی — ابعاد: ۱۷x۲۲ — نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات:	مرحوم امام جمعه اهر — تاریخ ثبت: مهر ۱۳۵۰
یادداشتها:	
موضوع(ها):	۱. واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۲. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق.
شناسه(های) افزوده:	الف. طارمی، علی اصغر، کاتب. ب. غلامرضا، کاتب. ج. امام، زین العابدین، واقف. د. عنوان.
فهرستنگار:	اسدزاده — تاریخ فهرستنگاری: بهمن ۸۸

صفحات تاریک تر دارد

[illegible]

بن محمد مصطفی الحصری

هذا
کتاب فضل
المجالس من مؤلفات فخر
المحققین و زبدة المجتهدین
کهف الحاج و العمار سرکار
شریعتمدار الحاج شیخ جواد
طارمی الاصل و زنجانی
المسکن سلمه الله
تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

مجلس اوّل در بیان سبب خروج حضرت سید الشهداء از مدینهٔ طیبه بجانب مکهٔ معظمه الحمد لله الذی توحّد بالعظمة و العلاء و تفرّد بالجود و الکبریاء و جعل محبّته فی قلوب الاولیاء حتی خلعوا اثواب لفنا و قرعوا ابواب للقاء و الصلوة و السلم علی خاتم الانبیاء و فاتح الاولیاء و علی اهل بیته السادة الاتقیاء و القادة الاصفیاء سیما ولده المظلوم خامس اهل الکساء الذی ارتج بخروجه من مدینة الطوبی ارکان السموات العلی و عماد الارضین السفلی و تزلزل بفراقه منها ضریح جدّ المصطفی و مدفن ابیه المرتضی و مضجع امه الزهراء و قبر اخیه المجتبی بل مقابر کل دفین فی طیبة من محمد الی علی و لعنة الله علی اعدائهم الخالدین فی الدرکات السفلی من اصحاب النواصب و غیرهم من المنافقین فی الاشقیاء ما دامت الخضراء علی الغبراء و استنارت الغبراء من الخضراء **امّا بعد** فقد قال الله تعالی الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الّا ان یقولوا ربّنا الله عن ابی عبد الله انها نزلت فی

در بیان سبب خروج سید الشهداء از مدینهٔ طیبه بجانب مکه معظمه

علی و جعفر و حمزة و جرت فی الحسین بن بیان ذلک ان علیا و جعفرا و حمزة قد اخرجوا من دیارهم
و قتلوا لا ذنب لهم و لا حق لاحد علیهم الّا انهم قالوا ربنا الله و استقاموا علیه و لکن قد جرت تجری بانا خاصا فی الحسین فانه اخرج من دیاره و اخرج من کل مفر و لم یجعل له مفر و لا مفر حتی انه قال لو دخلت فی جحر هامة من هوام الارض لاستخرجونی حتی یقتلونی ای برادران ایمانی و اخلّاء روحانی امروز اول غم و حزن ان بزرگوار بلکه اول حزن جمیع انبیا و ائمه اطهار است ملاحظه بکنیم اگر نگفته و نشنیده غم و گریه بر ما مستولی شد بشارت باد ما را که داخل در زمرهٔ مؤمنین و محبین ائمهٔ اطهار هستیم مستولی که مرتبهٔ معجونیه و لا یتراد اذا رئیتم داخل در فقره شیعتنا قد خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بنور ولایتنا هستیم و اگر خدا نکرده ظاهرا و لفظا اظهار میکنیم بوحدت و نبوت و امامت را و حقیقة از انها که علامتش حزن در این ایام است از ما ظاهر نمیشود این ثمری ندارد بلکه مثل جسد بی روح و پوست بی مغز و ظاهر بی باطن است بلکه خدا نکرده در وقت ذکر مصائب ایشان اگر دل تنگ شود و از ذکر مصیبت بد شان اید داخل در زمرهٔ منافقین است نعم ما قیل هر انجا شود ذکر شاه شهیدان منافق در آن بزم مشکل نشیند بدانکه این ایام ایام مصیبت اول ایام مصائب است یکی مصیبت تازه امروز است که مصیبت صاحب المصیبة است که با اسم انحضرت شده است و اختصاص ظاهر و مصائب در انحضرت بر وجه اتم و اکمل که با غیر از او کسی در عالم صاحب مصیبت نیست از این جهت او صفات خاصه دارد من جمله مظلوم است که از علم ائمه برای او و بر دیگری صدق نمیکند چنانچه معصوم فرموده من احبّ ان تکون الجنة مسکنه و ماواه فلا یدع زیارة المظلوم قیل من المظلوم قال هو حسین بن علی صاحب کرب و بلاء و دیگری مغموم و محزون و مکروب نیست یعنی هم و غم و کرب جمیع عالم در پیش هموم و غموم و کروب او کالعدم است بدانکه مصیبت انحضرت

حضرت کوچکی و سستی ندارد بلکه آنچه بر حضرت وارد آمد مصیبت بعد مصیبت شدت زیاده میشد بلکه میگوئیم که
مصائب حضرت در کمال شدت بود اگرچه از هیچ خاتون منقول است استخراج شد ما از زینب از همه مصائب اصعب بود نمیدانم حکم
در این چه بود زیرا که این مصیبت مثل قطره ایست در مقابل دریا در مقابل مصیبت ورود بکربلا و ورود بقتلگاه و
مصیبت خروج از کربلا و ورود بکوفه و مجلس ابن زیاد و ورود بشام و مجلس یزید پلید عنید محتمل است چون خروج از
مدینه اول مصائب ایشان بود لهذا از اصعب بود بدانکه واقعه هائله خروج آن بزرگوار از مدینه طیبه بسوی
مکه معظمه علمای اخبار و ثقات آثار مختلف ذکر کرده اند منتخب روایات معتبره از کلمات اعاظم علما آنست چون هنگام ارتحال
معاویه فرا رسید و سر به جحیم رسید فرزند پلید خود یزید را طلبید گفت اسباب سلطنت را برای تو مهیا کرده ام و گردنکشان
را ذلیل و منقاد کردانیده ام از سه نفر بر تو میترسم علی قول عبد الرحمن ابی بکر را داخل کرد که چهار نفر بیان شد اول عبد الله
عمر پس دست از او بردار اگر با او مدارا نمائی او از تو جدا نشود دویم عبد الرحمن بن ابی بکر نیست او اهتمام کردن
به لهو و لعب تا یکه بسیار در خراب تو بیعت کرده او هم خواهد کرد سیم عبد الله بن زبیر اگر بر او دست یابی
بند بند او را از هم جدا کن زیرا که او پیوسته در کمین تو نشسته مانند شیر که در کمین طعمه نشسته باشد و مانند روباه
روز با اندیشه و مکر مشغول است که دولت را از تو بگرداند چهارم حسین بن علی است که پسر پیغمبر است نسبت و قرابت او با حضرت
رسالت و ثبات او اظهر است گوشت و خون او پرورده است و کربلا و غالب است که حق حرمت او را بشناسی و قرابت او را با پیغمبر
عرض نما ملعون از این نقض عهد سلطنت یزید پلید بود که میدانست اگر آنحضرت را شهید کند سلطنت برای او مستقیم نخواهد ماند
آنکه در بقای او بقای او [illegible] بود و چون آن ملعون در نیمه ماه رجب سال شصتم از هجرت بجهنم واصل شد و یزید پلید
بر مسند خلافت باطل قرار کرفت علی قول عم خود عتبه بن ابی سفیان و علی قول دیگر ولید پسر عتبه را که حاکم مدینه
کرد اسند که ... و مروان ... اگر از آنجا که بود معزول نمود علی قول ولید در آنجا حاکم

بود بلو نوشت که بیعت بگیر برای من از امام حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و عبد الرحمن بن ابی بکر و هر یک از ایشان
بیعت امتناع نمایند سر او را برای من بفرست چون ولید نامه را مطالعه نمود مضطرب شد و با نامه یزید با وی رسید با
مروان بن حکم در این امر مشورت کرد گفت تا ایشان از مرگ معاویه خبر ندارند برو و ایشان را طلب و بیعت یزید را از ایشان
بگیر هرکه قبول نکند او را بقتل رسان علی قول ضعیف مروان ملعون از کرده بود و لیکن بر آنها خود ایشان را طلبید ولید فرستاد او
که بیعت گیرد ایشان را چند سر روضه مطهره رسول الله جمع بودند چون رسول ولید رسید حضرت امام حسین فرمود
معاویه مرده است و طلب شما بجهت بیعت یزید است پس عبد الله بن عمر و عبد الرحمن ابی بکر گفتند ما هم بخانه ها
خود میرویم و در بر خود میبندیم عبد الله بن زبیر گفت من هرگز با او بیعت نخواهم کرد حضرت امام حسین فرمود
من الان بنزد ولید میروم پس حضرت سی نفر از اهل بیت و غلامان و موالیان خود را فرمود که سلاح برداشته
بسته و با خود برد فرمود شما بر در خانه بنشینید اگر صدای من بلند شود بخانه داخل شوید چون حضرت بمجلس ولید
شد که مروان هم بود بعد از جلوس و استماع خبر معاویه فرمود انا لله و انا الیه راجعون پس ولید نامه یزید را خواند
حضرت فرمود که میدانم که تو راضی نمیشوی که پنهان با یزید بیعت کنم و خواهی خواست که علانیه در حضور
مردم از من بیعت بگیری که مردم بدانند ولید فرمایش حضرت را پسندید علی قول حضرت فرمود تاخیر کن تا
صبح ما رای خود را ببینیم و تو رای خود ببینی با یکدیگر مناظره کنیم هر یک از ما که بخلافت سزاوارتر
باشد دیگری با او بیعت نماید ولید جواب با غلظت نمود گفت بر صحابه همراه تو باشد در مجمع مردم تو را املا قاتل
نمائیم مروان گفت ای ولید دست از وی بردار اگر الحال از او بیعت نگیری دیگر بر او دست نمییابی
مگر بعد از آنکه خون بسیاری ریخته شود اکنون که بر او دست یافتی دست از او بردار اگر بیعت نکند او را گردن
بزن حضرت از سخن آن ملعون در غضب شده فرمود یا ابن الزرقاء الزانیة انت تقتلنی ام هو

قادر بر قتل من نیستند پس رو کرد بولید فرمود ای ولید ما ائمه اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و ملئکه در خانه ما نزول میشوند و بما خدا فتح کرد نبوت و خلافت را و بما ختم کرد خواهد نمود و یزید مرد یست فاسق و شراب خوار و کشنده مردم بنا حق و متجاهر بفسق است و مثل من کسی بمثل او بیعت نمیکند بگو صبح بشود تا ما و شما تامل نمائیم که کدام یک از ما ها سزاوارتر است بخلافت و بیعت علی قول مروان ملعون برخواست شمشیر خود را برهنه کرد بولید کفت امر کن بیاف خود کردنش را بزنند پیش از آنکه از خانه بیرون رود و خون او بکردن من چون صدا بلند شد پس نوزده نفر از اهل آن حضرت با خنجرهای کشیده هجوم آوردند آنحضرت باتفاق ایشان از خانه ولید بیرون رفت که شب شنبه بیست و هفتم ماه رجب بود چون صبح شد حضرت از خانه بیرون آمد در بعضی از کوچهای مدینه مروان او را ملاقات نمود کفت یا حسین نصیحت مرا قبول کن با یزید بیعت کن برای دین و دنیای تو بهتر است حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون وای بر حال اسلام که امت مبتلا شدند بخلیفه مانند یزید بتحقیق که من شنیدم از جدم رسول خدا که خلافت حرام است بر آل ابی سفیان و سخنان بسیار در میان ایشان جاری شد مروان در غضب شد و کذشت و ولید در همان شب با عبد الله ابن زبیر سخت کیری کرد او صبح از راه غیر متعارف عازم مکه شد و ولید چهل نفر سوار از بنی امیه از پی او فرستاد نیافتند چون آخر روز شنبه شد ولید باز کسی را به خدمت حضرت فرستاد حضرت فرمود صبر کنید امشب اندیشه کنیم علی قول و همان شب که شب یکشنبه بیست و هشتم بود متوجه مکه شد و لکن بروایت محمد بن ابی طالب همان شب حضرت بروضه جدش مشرف شد عرض کرد السلام علیک یا رسول الله منم حسین فرزند دختر تو و سبط تو که مرا در میان امت خود کذاشتی پس شاهد باش بر ایشان که مرا خوار و ضایع کردند و حرمت مرا ملاحظه نکردند پس پیوسته برکوع و سجود مشغول کردید بود همان شب ولید بجهة احضار آنحضرت آدم بخانه او فرستاد او را در خانه نیافت اعتقاد کرد آنحضرت شبانه از مدینه

روز

بمراجعت خود

بمراجعت فرمود وقتی که کفت الحمد لله خدا مرا بخون او مبتلا نکرد و چون صبح شد حضرت از روضه جدش مراجعت فرمود علی قول شب اول حضرت وارد ضریح مطهر شد سطع له نور من القبر فرجع الی موضعه یعنی نوری از قبر مطهر بلند شد کویا نور پیغمبر بود از جهة کثرة شوق بر حسین ع از جلد رسول الله ص ظاهر شد دو باره عود نمود بجای خود لکن علامه مجلسی ره در جلا و غیره ضمیر رجع و موضعه را راجع بجود سید الشهدا نمود یعنی چون حضرت آن حالت را ملاحظه کرد مشاهده کرد بجای خود مراجعت فرمود چون شب دوم شد باز بروضه جدش مشرف شد چند رکعت نماز کرد بعد الفراغ عرض کرد خداوندا این است قبر پیغمبر تو محمد و منم فرزند پیغمبر تو و غالب با من امری که بمن وارد شده است خدایا و ندا من دوست دارم نیکی ها را و انکار میکنم بدیها را و از تو سوال مینمایم ای صاحب جلال و اکرام بحق این قبر و کسیکه در این قبر است اختیار نمای برای من آنچه رضای تو و رضای رسول در آنست پس بسیار کریه کرد تا آنکه آن مظلوم را خواب ربود در عالم رویا دید حضرت رسول ص را با کروهی از ملائکه او را احاطه کرده اند پس حضرت رسول او را در بر کشید و بر سینه خود چسبانید و میان دو دیده او را بوسید فرمود ای حبیب من ای حسین کویا من بینم در این نزدیکی که آغشته شده باشی بخون خود و بریده شده باشد سر تو در زمین کربلا محل کرب و بلا است و تو تشنه باشی و تو آب ندهند و این فعل صادر میشود از کروهی از امت من که با این حالت امید شفاعت از من دارند خدا ایشانرا در روز قیامت از شفاعت من محروم کرداند ای حبیب من حسین پدر و مادر و برادر به نزد من آمده اند ایشان مشتاق لقای تو میباشند تو را در ریاض جنان درجه ایست که بغیر از شهادت با آنها نمیرسی تو و علی و جعفر و حمزه سید الشهدا یک کروه باشند که به بهشت داخل شوید پس حضرت از روی تضرع عرض کرد یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک حضرت رسول ص فرمود ترا اجازه نیست از برکشتن بسوی دنیا تا اینکه شهادت را قایز کردی به ثوابهایی که خدا برای تو مهیا نموده است پس آن مظلوم با فزع و دهشت از خواب بیدار شده بخانه خود مراجعت فرمود خود را با هل بیت خود و فرزندان عبد المطلب

بیمار

بنیاد مرصوص اکبر هر دو را از اهل بیت بلند شد در آن روز از مشرق و مغرب عالم آل الرسول کسی که با تو عنادی و عناد
تو بنده علی قول در دنیا تا شب سر قبر جد خود و مرقد منور برادر خود امام حسن رفته براسم وداع قیام نمود و علی قول
ضعیف در سر قبر مادر عرض کرد السلام علیک یا ام الحسین تو لست که بوداع تو آمده ام این آخر زیارت کردن است تو را
ناگاه از قبر مطهر ناصدا بر آمد علیک السلام یا مظلوم الام چنان گریه بر آنحضرت مستولی شد که قدرت بر تکلم نداشت چون صبح شد
بجای خود مراجعت فرمود در آن وقت محمد بن حنفیه وارد شد عرض کرد ای برادر گرامی تو عزیزترین خلق نزد منی و تو را از همه
کس دوستر میدارم و بر من لازم است آنچه خیر تو را در آن دانم بعرض رسانم چون کنم و حال آنکه تو بزرگوار منی بمنزله جان و دل
و دیده منی و حق تو بر من از همه افزون است فضیلت زیاده و امام و پیشوای منی و اطاعت تو بر من واجب است صلاح تو را در آن میدانم
که از بیعت یزید کناره جوی و از شهرها دوری گزینی و در بیابان ملحق شوی و رسولان بسوی مردم بفرستی و مردم را بسوی بیعت خود دعوت
نمائی اگر بسوی تو جمع شدند و بیعت تو را قبول نمودند این مطلوب خاطر توست بعمل می آوری و اگر اطاعت تو نکنند
تو را الله الحمد نقصی نمیباشی میترسم داخل یکی از بلاد شوی و اهل آن بلد مختلف شوند گروهی با تو باشند و گروهی
مخالف تو نمایند کار بقتال منتهی شود و جان شریف تو که اشرف جانها است و اهل بیت تو را در معرض تلف در آورند آنحضرت
فرمود ای برادر پس در کجا توقف نمایم گفت برو بمکه اگر توانی در آنجا قرار بگیر و اگر اهل مکه با تو بیوفائی کنند متوجه
بلاد یمن شو اهل آنجا ها شیعیان پدر و جد تو اند و مهربانترین و عزیزترین مردم اند و بلاد ایشان وسیع است
و اگر در آنجا نیز تو را استقامت نباشد متوجه کوهها و بیابانها شو و منتظر فرصت باش تا حق تعالی در میان تو و این
فاسقان حکم کند حضرت فرمود ای برادر اگر هیچ پناهی و ملجائی نیابم با یزید بیعت نخواهم کرد پس محمد حنفیه
بنا کرد گریستن و آن امام مظلوم نیز بسیار گریه کرد پس فرمود ای برادر خدا تو را جزای خیر دهد خیرخواهی نمودی
اکنون عازم مکه شده ام برادران و فرزندان و شیعیان خود را با خود میبرم اگر خواهی بود در مدینه باش

و از نهان من جاسوسی کن و آنچه واقع میشود بمن بنویس پس کاغذ طلبید وصیت نامه نوشت باین مضمون بسم الله الرحمن الرحیم
این وصیت حسین بن علی بن ابی طالب است بسوی برادر خود محمد معروف بابن حنفیه بدرستیکه حسین شهادت میدهد
که خدا یگانه است و شریکی ندارد و گواهی میدهد که محمد بنده و رسول او است بحق و راستی مبعوث گردیده از جانب
خداوند و گواهی میدهد که بهشت و دوزخ حق است و قیامت البته خواهد آمد و در آن شکی نیست و حق تعالی زنده میگرداند
همه آنها را که در قبرها اند بدرستیکه من بیرون نرفتم از روی طغیان و عدوان و فساد و ظلم ولکن بیرون رفتم برای
اصلاح امت جد خود که امر کنم ایشان را به نیکیها و نهی کنم از بدیها و عمل کنم در میان ایشان بسیرت جد خود سید انبیاء و پدر خود
سید اوصیا پس هر که مرا قبول کند بحق و راستی پس خدا سزاوارتر است بحق و پاداش اهل حق و هر که رد کند
بر من صبر میکنم تا خدا میان من و این گروه براستی حکم کند و خدا بهترین حکم کنندگان است این است وصیت من
بسوی تو ای برادر و ما توفیقی الا بالله و علیه توکلت و الیه انیب پس نامه را پیچیده مهر کرده بدست محمد
حنفیه داد در بعضی روایات است اگر گویند در حدیث است که چون حضرت روانه شد کاغذ طلبید در آن نوشت بسم الله
الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی بسوی فرزندان هاشم اما بعد بدرستیکه هر که بمن ملحق میگردد شهید
میشود و هر که از من تخلف نماید رستگاری نمی یابد و در این صورت چگونه سلطان محمد بن حنفیه و عبد الله بن
جعفر و عبد الله بن عباس که با حضرت خارج نشدند و بعد بر ماندند جواب آنست شاید اینها باذن حضرت ماندند
و یا معذور بودند چنانکه گفته اند که دستهای محمد بن حنفیه در یکی از غزوه ها بضرب نیزه یا شمشیر شکست
شده بود دیگر قادر بر جهاد نبود و یا اینکه میگوئیم اگر چه اینها با جناب شهید نمیروند ملحق عدم رستگاری
ایشان بجهت ملاحظه درجات شهدا اگر چه ایشان بعید از ملاحظه درجات ایشان غبطه میکنند و بآن نمیرسند
پس متاثر میشوند در نفس خود مثل تاثیر عدم رستگاری و عدم نجات و از امام محمد باقر روایت شده که چون حضرت

اراده نمود که از مدینهٔ طیبه بیرون رود مخدرات بنی هاشم جمع شدند صدا بناله کردند حضرت
بقرابت بنات زنان امر بحلم نمود فرمود شما را بخدا سوگند میدهم که صبر پیشه ورید جزع و بیتابی
نکنید ای جگر سوختگان گفتند ای سید و سرور ما چگونه خود را از گریه منع کنیم و حال آنکه مثل تو بزرگواری
بحسرت و ناکامی از میان ما بیرون رود و ما را بیکس و غریب و تنها میگذارد بخدا قسم که امروز نزد ما
مانند روزیست که حضرت رسول ص از دنیا رفت و علی و فاطمه شهید شدند قطب راوندی و دیگران
روایت کرده اند در وقت خروج حضرت از مدینه ام سلمه زوجهٔ حضرت رسول بخدمت آنحضرت
آمده گفت ای فرزند گرامی مرا اندوهناک مگردان به بیرون رفتن خود از مدینه بسوی عراق زیرا که
من شنیده ام از جد بزرگوارت که میفرمود که فرزندم حسین در زمین عراق به تیغ جور
و نفاق شهید خواهد شد در زمینی که او را کربلا میگویند حضرت فرمود ایمادر بخدا من هم میدانم
که شهید خواهم شد و مرا چاره از رفتن نیست بغیر بوده خدا عمل مینمایم بخدا قسم میدانم که در چه روز کشته
خواهم شد و که مرا خواهد کشت و در کدام بقعه مدفون خواهم گردید و میدانم که من با اهل بیت و خویشان
کشته خواهم شد اگر خواهی ای مادر بتو بنمایم جائی که در آن کشته و مدفون خواهم شد پس آنحضرت
بجانب کربلا بدست مبارک خود اشاره کرد باعجاز آنحضرت زمینها پست شدند و زمین کربلا بلند
شد تا آنکه آنحضرت لشکرگاه خود را و محل شهادت و موضع دفن خود و هر یک از اصحاب خود
را بام سلمه نشان داد پس ام سلمه چنان ناله و زاری کرد که در و دیوارها را بگریه درآورد پس
حضرت فرمود ای مادر گرامی چنین مقدر شده که من بجور و ستم شهید گردم و فرزندان و
خویشان من کشته شوند و اهل بیت و زنان و اطفال مرا اسیر کرده از شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند
هر چند استغاثه نمایند یاوری نیابند ام سلمه عرض کرد جد بزرگوار تو تربت مدفون ترا
بمن داده است در شیشه ضبط کرده حضرت بیرون دست فراز کرده کفی از خاک کربلا برداشت بام سلمه
داد فرمود ای مادر این خاک را نیز در شیشه ضبط کن در وقتیکه هر دو خاک خون شوند بدانکه

من در آن صحرا شهید شده ام از حضرت سید سجاد مرویست چون حضرت عازم شد که از مدینه
بیرون رود خویشان و یاران خود را وداع نموده خواهران و دختران خود را بمحملها سوار کرد
قاسم ابن حسن را با بیست و یک نفر از اصحاب و اهل بیت خود برداشته روانه شد علی قول دختر
علیله داشت فاطمه نام او را در مدینه گذاشته شبانه از مدینه تشریف برد و بعضی گفته اند
آن دختر علیله دختر امام حسن ع بود بدانکه سید ابن طاوس و بعضی دیگر خروج آنحضرت
را از مدینه سیم شعبان گفته اند ولکن جمهور محدثین و مورخین اتفاق کرده اند که شب
بیست و هشتم رجب شصتم از هجرت یک روز بعد از عبد الله زبیر خارج شد و شیخ مفید ره
و دیگران روایت کرده اند چون حضرت از مدینه بیرون رفت این آیه را خواند که در قصهٔ
بیرون حضرت موسی از ترس فرعون بسوی شهر مدین نازل شده فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ
قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ آنحضرت از طریق معروف و جادهٔ اعظم حرکت
فرموده موالی عرض کردند کاش این راه را بگذاری مثل عبد الله ابن زبیر از راه غیر متعارف
حرکت فرمائی اگر لشکری را بطلب شما فرستند نتوانند رسید حضرت فرمود لا والله لا
افارقه حتی یقضی الله ما هو قاض بعون هرگز من از راه راست خارج نمیشوم تا حق تعالی آن
چه خواهد میانه من و ایشان حکم کند از حضرت صادق علیه السلام مرویست چون حضرت
از مدینه خارج شد فوجهای بسیار از ملائکه با علامتهای جنگ در بر و نیزه‌ها در دست
و بر اسبان بهشت سوار بر سر راه آنحضرت آمدند و سلام کردند عرض کردند ای حجت
خدا بر جمیع خلایق بعد از جد و پدر و برادر خود بدرستیکه حق تعالی در مواطن بسیار رسول
مختار را امداد فرمود اکنون ما را بیاری تو فرستاده است حضرت فرمود وعده گاه ما و
شما آن موضعی است که حق تعالی برای شهادت و دفن مهیا کرده و آن کرب و بلا است
چون بآن جا برسیم بنزد من آیید ملائکه عرض کردند ای حجت خدا هر حکم که

خواهی بفرما تا اطاعت کنیم و اگر امر کنی دشمنی میسر نمی‌شود همراه تو ایم تا دفع ضرر ایشان از تو بکنیم فرمود ١٢
ایشان حاضر نیستند تا بمحل شهادت خود برسم بعد از آن افواج با انس و جن ظاهر شدند
بخدمت حضرت مشرف شدند عرض کردند ای سید ما شیعیان و یاوران تو ایم آنچه خواهی بفرما دشمنان ترا
بفرما تا اطاعت کنیم اگر بفرمائی جمیع دشمنان ترا الساعة هلاک کنیم بی آنکه تو تعب بکشی و حرکت کنی بجای خود
او در جواب ایشان دعا کرده فرمود مگر نخوانده اید قرآن که حق تعالی بر جد من فرستاده است این
آیه را اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة و باز فرموده قل لو کنتم فی بیوتکم
لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم یعنی بگو ای محمد بمنافقان اگر میبودید در خانه‌ها خود البته
بیرون می‌آمدند آنها که بر ایشان نوشته شده کشته شدن بسوی محل کشته شدن و استراحت ایشان اگر من در جای خود
توقف نمایم و بیرون نروم بچه امتحان خواهند کرد این قوم گمراه را و که ساکن خواهد شد در قبر من در کربلا
که حق تعالی اختیار کرده روزی که زمین را پهن کرده است و آن را پناه شیعیان من قرار داده و آن را کشتی نجات
بقعه مقدس را موجب ایمنی دنیا و عقبای ایشان ساخته است ولکن شما بخدمت من بیائید در روز شنبه که عاشورا
که در آخر آن روز من شهید خواهم شد در کربلا در وقتیکه احدی از اهل بیت من نمانده باشد که قصد کشتن او
نمایند و سر مرا برای یزید پلید برند پس جنیان عرض کردند ای حبیب خدا و فرزند حبیب خدا اگر فرمان بردن
اطاعت تو واجب و مخالفت تو روا نبود هر آینه میکشتیم جمیع دشمنان ترا پیش از آنکه بتو برسند
حضرت فرمود که بخدا سوگند که قدرت ما بر ایشان زیاده از قدرت شما است ولکن میخواهم حجت خدا را
بر ایشان تمام کنم و به قضای حق تعالی راضی باشیم بدانکه اشکالی در این حدیث شریف وارد است و آن این است
که حضرت فرمود قبر من در کربلا موجب ایمنی دنیا و آخرت شیعیان است و حال آنکه بالعیان مشاهده شد چه قدر فتنه‌ها

در کربلا بعد از شهادت حضرت واقع شد و خونها ریخته شد و بلاها و طاعونها تا کشتن بسیار چگونه سبب ١٣
ایمنی شیعیان است در دنیا از این اشکال دو جواب داده اند یکی آنکه مراد از دنیا عالم است که قبل
حشر و نشر واقع باشد یعنی عالم برزخ و قبر هم داخل در دنیا میشود چون فشار قبر و عذاب برزخ برای مدفونین
در کربلا نیست از این جهت سبب ایمنی شیعیان در دنیا است دوم آنکه مقصود ایمنی بود در دنیا این
که زائرین در قبر شریف دعا میکنند مستجاب میشود برای آنها و غمهای ایشان زایل میشود یا از مضطرین خوف
و اضطراب زایل میشود یا زمانیکه پناه برند بآن قبر شریف قلب ایشان مطمئن میشود این یک نوع امان
است اگر چه در آخر هلاک شوند نظیر مکه معظمه که خدا فرموده من دخله کان آمنا مراد از امان همین
معنی است الا لعنة الله علی اعدائهم اجمعین مجلسی قدس سره بیان رود حضرت بمکه معظمه و فرستادن
مسلم بکوفه و بیان شهادت او در کوفه و شهادت هانی بن عروه الحمد لله الذی اکرم صفوة من بریته بتوقیع الشهادة
وترجمه باشرف نتائج السعادة وخصه بشرافة لا ینبغی لاحد بعده والصلوة والسلام علی محمد خیر
البریة واهل بیته الطیبین الطاهرین من البریة خصوصا علی من انعموه عن الوطان وضیقوا علیه
المکان اعنی الامام الغریب فی قوامیس الاحزان ونجم الانجم وعلی ابن عمه ولجمیع ثقته من اهل بیته
ونائبه فی امامة البریة اقیم عزائه فی السماء وبکی علیه ارواح اهل الکساء وقد بکی علیه قبل میلاده
خاتم الانبیاء وسید الاوصیاء اعنی السید الجلیل والشجاع النبیل مسلم بن عقیل ولعنة الله علی اعدائهم
المنافقین وقاتلیهم الکافرین من الان الی یوم الدین اما بعد فقد قال الله تعالی الم تر الی الذین قیل لهم کفوا
ایدیکم واقیموا الصلوة واتوا الزکوة فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیة
الله او اشد خشیة وقالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب عن ابی عبد الله

۴ فی تفسیر هذه الآیة الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم مع الحسن ع واقیموا الصلوة فلما کتب علیهم القتال مع الحسین ع

قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب الی خروج القائم ع فان مع الحسین ع النصر والفتح وعجل الله تعالی فرجه فانه مع

النصر والفرج والظفر ملخص معنی این آیه شریفه بنابر این تفسیر آنست که جمعی که بحضرت امام حسن ع در زمان امر شد که خود

داری کنند از قتال و مشغول عبادت خدا شوند از اقامه نماز و ادای زکوة همه قبول کردند ولکن در زمان حضرت سید

الشهدا ع مأمور بقتال شدند که واجب شد با آن حضرت بروند با کفار و منافقین جهاد کنند اعراض کردند

گفتند چرا جدال و قتال تأخیر نیفتاد تا زمان حضرت قائم ع یعنی کاش در این زمان جهاد بر ما واجب نمیشد بلکه

در زمان آن حضرت که با نصر و غلبه است جهاد بر ما واجب میشد از این جهت بود وقتیکه حضرت سید الشهدا ع از مدینه

خارج شد غیر از عده قلیلی از اقارب و انصار که همراه او نرفت این بزرگوار با انصار قلیل عازم عراق در روز

جمعه سیم ماه شعبان وارد مکه معظمه شد این آیه را تلاوت میفرمود و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی

سواء السبیل یعنی چون حضرت موسی ع متوجه شهر مدین شد گفت امیدوارم که پروردگار هدایت کند مرا براه

راستی که مرا بمقصود برساند چون اهل مکه و جمعی که از اطراف برای عمره مفرده آمده بودند خبر قدوم آن

حضرت را شنیدند بخدمت آن حضرت مشرف شدند هر صبح و شام بملازمت آن حضرت میشتافتند و عبد الله

بن زبیر که پیش از حضرت بمکه رفته بود در پهلوی کعبه جا کرده بود برای فریب مردم پیوسته مشغول

عبادت بود در اکثر اوقات بملازمت آن حضرت مشرف میشد و ظاهرا اظهار محبت میکرد و در باطن از آمدن

آن حضرت دلگیر بود زیرا که میدانست که با وجود آن حضرت در مکه کسی با او از اهل حجاز بیعت نمیکند

و بالجمله در مجلس سابق عرض شد که ما مبتلا بچند مصیبت هستیم یکی مصیبت این ایام که فی الجمله

عرض شد دوم بکری مصیبتی است که گناهان ما باعث آنها شده اند زیرا که بعضی از گناهان

که قطع میکنند رحمت خدا را از ما و میرسانند بر ما زمین و آسمان را باعث نزول غذا و قحط و غلا و طاعون و با میشوند ۱ الذنوب

اللهم اغفر لنا الذنوب التی تنزل النقم اللهم اغفر لنا التی تنزل البلاء اللهم اغفر لنا الذنوب التی

تقطع الرجاء و مصیبت دیگر مصیبت تدین ما است که حقا مصیبت عظمی محمل این هم مصائب شد مگر بجهت

اینکه این مصیبت تدین ما را از مردم دفع کند پس باید در این خصوص عرض کرد اللهم عظم بلائی وافرط بی

سوء حالی وقصرت بی اعمالی وقعدت بی اغلالی وحبسنی عن نفعی بعد املی وخدعتنی الدنیا بغرورها

ونفسی بجنایتها خدایا سرمایه که بما داده که عمر گرانبها است قدری از آن رفته وقدری باقی مانده نه نفع بردیم

و نه نقدی بچنگ آورده ایم که در سفر آخرت در بازار آنجا متاعی خریداری کنیم چه بازار که بجز نقد خالص

قبول نمیکنند ما هم باید خالص و بی غل و غش باشد که صراف ما اهل قلب قبول نمیکند چه سفر که راه دور

و دراز است و توشه نداریم و عقبه شدیدی در پیش است و بار را سبک نکرده ایم و بحر عمیق سفینه را تجدید نکرده ایم که قال

النبی ص لابی ذر یا اباذر جدد السفینة فان البحر عمیق وخذ الزاد کاملا فان السفر بعید وخفف الحمل فان

العقبة شدید واخلص العمل فان الناقد بصیر پس ای عزیزان الان که در دنیا خود را بدست دشمنها

عطیه داده ایم زیرا که شیطان و نفس اماره دشمنان ما میباشند مطیع هر دو شده ایم میترسیم بمانیم بر این

حال و از این دو دشمن بدست دشمنهای بعد گرفتار شویم یا این حال وقتیکه میرویم میترسیم ملک الموت

هم دشمن ما باشد زیرا که او با دشمن خدا دشمن است از این جهت در دعا وارد شده اللهم یا مالک الموت

طیبنی للموت واصلحنی قبل الموت وارحمنی عند الموت وهون علی سکرات الموت ولا تعذبنی بعد

الموت وارضنی الی هلاک الموت بلکه هرگاه خدا از ما راضی نباشد ملائکه مامور بقبر میرسند دشمن و در قبر

دشمن نکیر و منکر دشمن العیاذ بالله مالک جهنم دشمن با وجود اینها آتش گناهان ما در وجود ما شعله ور

شده ولهذا ملئکه در وقت نماز میگویند قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم یعنی برخیزید بسوی آتشها که افروخته اید در عقبهای خود که نمازها آن آتشها را خاموش کند

تا بحدی که آتشها خاموش نشده بماند و فتنها و آتش حضرت هم برافروخته شود و بلاها و دردها را تسکین نمیدانیم برایکدام آنها گریه کنیم و لِما منها اَضجّ و اَبکی لِبُعد و شدّة اَو لِطول البلاء و صدق تیر اشعار حیکر مثل ما مبتلا باین بلاها و شدایدیم

هستید بیائید بکشتی نجات حسینی داخل شویم شاید از این بلاها خلاص شویم آنحضرت زدها را بطلب ما و یکروز بیائید بگرئیم و زاری او را یاد بکنیم بلکه از نهر اسیر بهشتید بکربلا که اند نزدنا

وفا یار بکربلا باید خیال نکنید این کلام است صوری بیهمغز بلکه حقیقت دارد زیرا که در نهج البلاغه است در بعضی از غزوات شخصی بخدمت حضرت امیر عرض کرد یا امیرالمؤمنین کاش برادرم همراه ما میبود

حضرت فرمود آیا قلب برادرت با ما است عرض کرد بلی حضرت فرمود در این اردو حاضر شدند کسانیکه هنوز در اصلاب پدران میباشند یعنی هرکس تا قیامت قلبش با ما باشد گویا در این اردو حاضر است پس بیائید تا

با محبت آنحضرت باشیم و نباشیم که بیوفائی در میان ما نباشد نه مثل اهل کوفه که نوشتند و بیوفائی کردند چنانکه

مشهور است چون اهل کوفه بنامه معاویه و سلطنت یزید لعین و امتناع حضرت سید الشهدا از بیعت با یزید

و مهاجرت آن مظلوم را بمدینه و مکه معظمه شنیدند در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند اظهار

سرور از رفتن معاویه نمودند سلیمان بایشان گفت اگر میدانید که حضرت حسین را یاری میکنید

و با دشمنان او جهاد خواهید کرد پس عریضه کنید بخدمتش و طلب کنید ایشان را بیائید و اگر میترسید

سستی خواهید کرد او را فریب ندهید و بمهلکه نیندازید همه گفتند ملتجا ما خود را فدای او خواهیم

کرد

در بیان ورود آنحضرت و فرستادن مسلم بکوفه و شهادت ایشان

کرد و با دشمنان او جهاد خواهیم نمود پس سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد و حبیب بن مظاهر و سایر شیعیان عریضه بآنحضرت عرض نمودند که محصل مضمونش بعد از اظهار مسرت از موت معاویه و ابراز اوصاف رذیله اش آن بود که ما امام نداریم شما نزد ما تشریف بیاورید شاید حق تعالی جمع نماید ما را و حق از برکت انفاس قدسیه شما و نعمان بن بشیر که حاکم کوفه است ما بجمعه با او اطاعت نمیکنیم چون بخبر شما متوجه کوفه شوید او را بیرون میکنیم پس نامه را بعبدالله بن مسمع همدانی و عبدالله بن وال دادند ایشان نامه را ابر عزیمتا در دهم رمضان در مکه بحضور مبارک آنحضرت رسانیدند و بعد فاصله دو روز باز اهل کوفه از یکشخص و دو شخص و چهار شخص یکصد و پنجاه عریضه توسط قیس بن مسهر صیداوی و عبدالله بن شداد و عمارة بن عبدالله فرستادند محصل مضمون نامه آنها این بود که خود را مهیای بیعت بیا بر سر ما کرده انتظار قدوم شما میکشند و بغیر تو میل ندارند پس از او شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج و محمد بن عمیر تمیمی عریضه عرض نمودند باینمضمون که باغها و زمینها سبز شده اند و درختان برگ برآورده اند و میوهها رسیده اند اگر رای مبارک تشریف بیاورید لشکر تو مهیا و حاضر است علی قول بعضی نوشتند که ما صد هزار مرد با تو هستیم ای شیعه کسانیکه از عریضه نویسها بجنگ آنحضرت رفتند در کربلا از روسای لشکر عمر سعد لعین بودند از جمله عروة بن قیس سرکرده سواران بود و یزید بن حارث سرکرده دو هزار سواران بود و شبث بن ربعی سرکرده پیاده کان بود و عمرو بن حجاج با چهار هزار نفر موکل بفرات بود لعنة الله علیهم اجمعین و بالجمله آنحضرت با همه این عریضهها توقف داشت در جواب نوشتن تا وارد شد آنحضرت علی قول ششصد عریضه و علی قول ضعیف بنوبهها عدد آن جمع شد در نزد حضرت دوازده هزار عریضه پس حضرت در جواب آخر نامه ایشان نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی علیهما السلام بسوی گروه مؤمنان و مسلمانان اما بعد

18 بدرستیکه هانی و سعید آخر نامه‌رسانهای شما بودند مضامین همه نامه‌ها مطلع شدم بجمیع آنها
نوشته بودید که ما امامی نداریم بنزد ما بیا شاید حق تعالی از برکت تو جمع بر حق کند اکنون میفرستادم بسوی شما
برادر و پسرعم و محل اعتماد خود مسلم بن عقیل را اگر او بنویسد بمن که جمع شده آراء عقلا و دانایان و اشراف
شما بر آنچه در نامه‌ها خود درج کرده بودید البته بزودی نزد شما میآیم پس حضرت مسلم طلبید او را از
احوالات آگاهی داد و برفتن کوفه امر فرمود قیس بن مسهر و عماره و عبدالله و عبدالرحمن بن عبدالله را در خدمت
او روانه ساخت به پرهیزکاری از خدا و کتمان امر و رفق و ملاطفت وصیت کرد و فرمود اگر اهل کوفه را
دل و زبان با تو متحد و بر متابعت و مبایعت متفق دیدی برو و بمن اطلاع بده مسلم بحسب حکم آن امام در نیمه
رمضان از مکه رو بکوفه نهاد وارد مدینه شده در مسجد پیغمبر نماز گذارده و کسان و دوستان خود را وداع
نموده دو نفر دلیل از قبیله قیس با خود برده چون بیراهه میرفتند دلیلها راه را گم کردند از شدت
عطش از رفتن ماندند بعد از رنج بسیار راه را یافتند با ایشان بمسلم راه را اعلام کردند خود شان
مردند مسلم رسید بموضعی که اسمش مضیق بود واقع را بحضور حضرت عریضه کرده بمصاحبت
قیس بن مسهر روانه کرد و نوشت عزم این سفر خویش را بفال بد گرفتم اگر رای اشرف قرار گیرد مرا عفو فرمایند تا
دیگری را معین کنند حضرت در جواب نوشت ترسیدم ترا از ما نسبت کسیکه نظر باید و اندیشه تو این
این نامه که جبن و ترس ترا بدان طرف که امر کرده‌ام مبادرت مسلم نامه حضرت را خواند گفت این بیم
بر جان خود نبود درین جا اشکالی است و آن اینست که این کلام مسلم و جواب امام منافات دارد با
مقامات که از وفور اخلاص مسلم که مستفاد میشود از نامه امام که نوشته بکوفیان بسوی شما برادر
و پسرعم و معتمد خود از اهل بیتم که مسلم عقیل است و کذا معلوم میشود از قول حضرت خاتم الانبیا بعد از

19 کریه کردند بر احوال مسلم قبل از ولادت او گریه شدیدی که اشک مبارکش بسینه‌اش جاری شد فرمود بتحقیق که او
ملائکه و مؤمنین گریه میکنند در وصف او همین بس که نایب خاص امام بوده مرتبه ابی الفضل عباس و علی اکبر
و قاسم بوده دلیل سهل چگونه موافق میشود با قول امام که فرمود که وا نداشت ترا بر استعفا مگر جبن تو جواب
این اشکال از کلام حضرت مسلم واضح است که فرمود خوف من بر جان خود نبود یعنی تمام خوف من از جهت صدمه
مبارک سید الشهداء بود جواب دیگر آنکه خوب بودن حضرت قطعی و مدرک درایت است و این خبر ظنی و روایت
نبوا باید روایت معارضه نمیکند بلکه باید طرح روایت کرد و اخذ بدرایت نمود پس مسلم از آنجا ارتحال نموده بر
آبی که از قبیله طی بود نازل شده مردی دید که آهوی شکار کرده بود گفت مسلم که دشمنان ما
چنین بقتل خواهند رسید طی مسافت نموده تا پنجم شوال بکوفه وارد شده در خانه مختار که بخانه مسلم
مسیب مشهور بود نزول فرمود شیعیان بخدمت آنحضرت مجتمع شدند هر طایفه که حاضر میشد نامه
مبارک حضرت را میخواندند از کثرت شوق گریه میکردند پس بآنحضرت بیعت میکردند بقول اکثر
هیجده هزار نفر علی قول بیست و هشت هزار یا سی هزار تا هشتاد هزار نفر بیعت کردند
پس مسلم بیست و هفت روز قبل از شهادت خود که روز دهم ذیقعده میشود عریضه بحضور مبارک
حضرت عرض کرد که زود تشریف بیاورید و کوفیان همه عریضه کرده‌اند ان لک ههنا مائة الف سیف
فلا تتأخر یعنی برای تو درین جا صد هزار شمشیر زن مهیاست بشتاب آمدن خود را تأخیر
میانداز پس در آن وقت نعمان بن بشیر که والی کوفه بود از جانب معاویه و یزید لعین این قصه را شنید
بمنبر آمد بعد از خطبه گفت فتنه نکنید تا مردم هلاک شوند و اموال تلف شود ما با کسی
مقاتله نکنید صلاح بجنگ نکنم لکن اگر خلاف را آشکار کنید بیعت یزید را بشکنید بدین شمشیر که

مجلس دوم

داریم شما را میزنیم هر چند که مرا با وی دیگر بنا شد عبد الله ابن مسلم که خلیفه بنی امیه بود نامه بیزید
نوشت ما وقع را بیان نمود و نوشت اگر کوفه بتو لازم است مردی با قدرت روانه کن تا
حکم جاری کند زیرا که نعمان بن بشیر مرد ضعیفیست و عمر بن سعد لعنه و سایرین نیز نوشتند
چون نامه ها بیزید رسید سرجون منصور رومی را که کاتب معاویه بود و مرجع امر او بود خواسته
از واقعه مطلع ساخت گفت برای حکومت کوفه کسی اولی است چون در آن وقت یزید با عبید الله
بن زیاد خشمگین بود سرجون گفت اگر معاویه از گور برآید بکاری معین کند قبول میکنی
او یزید گفت بلی سرجون عهدنامه معاویه برای عبید الله بر کوفه بیرون آورد گفت امارت
کوفه را ضمیمه امارت بصره کرده بعبید الله تسلیم کن یزید نوشت بعبید الله که دوستان ما از کوفه
نوشته اند که مسلم ابن عقیل بیعت میستاند از اهل کوفه برای حسین بن علی چون این نامه
بخوانی بکوفه بشتاب مسلم را پیدا کرده یا حبس کن یا بقتل رسان و یا از شهر خارج کن چون نامه
یزید بآن خبیث رسید امر به تهیه سفر نموده خود بمنبر بصره برآمد گفت یزید مرا امارت
کوفه داده عثمان برادر خود را بشما نایب کردم پس تهدید و تخویف زیاد نمود روز دیگر با شریک
بن اعور حارثی که از شیعیان حضرت امیر بود و مسلم بن عمرو باهلی با پانصد نفر از اهل بصره و کسان
خود عازم کوفه شد بسرعت تمام طی مسافت نمود جمعی همراهان از موافقت باز ماندند چون نزدیک کوفه
رسید لباس سفید در بر و عمامه سیاه بر سر و لثام بسته بر استری سوار شده از آن راه
بطرف اشرف بود وقت ظهر داخل کوفه شد بقول اکثر محدثین و مورخین
چون نزدیک شهر رسید توقف نمود شب داخل کوفه شد بعضی گفته
با عدد قلیلی که از ده کمتر بود وارد کوفه شد و زنی از اهل کوفه باعتقاد آنکه

امام حسین است فرمایا کر برب کعبه این پسر پیغمبر خداست مردم فریاد و فغان شنیدند با او آن ملعون که گفتند
یا ابن رسول الله چهل هزار نفر در رکاب تو حاضریم چون آن ملعون اجتماع اهل کوفه را بدین نحو دید نقاب را
برداشت مردم او را شناختند متفرق شدند علی قول اهل کوفه گروه گروه سلام میکردند و میگفتند
یا ابن رسول الله مرحبا بک خیر مقدم ابن زیاد خشمگین شد مسلم بن عمرو که همراه بود گفت ای مردم این
عبید الله است چون نزدیک دار الاماره شد نعمان بن بشیر والی کوفه با خواص خود در قصر دار الاماره
را بست باعتقاد آنکه حضرت حسین است گفت یا ابن رسول الله مرا با تو چه کار است از اینجا هم بلاد مقصد
بلاد دیگر کرده برو ترا بخدا از عزم خود فسخ فرما آنچه با مردم ... ترا باخبار خود بشما ... و بنا و مقاتله هم
منکم نعمان از این گونه کلمات میگفت ابن زیاد فریاد کرد در را بگشا نعمان آن ملعون را شناخت در را گشوده
شدند چون روز دیگر شد مردم را در مسجد جمع کردند آن ملعون بمنبر برآمد گفت یزید مرا امارت کوفه داده
است هر که محبت اهل بیت کند خون و مال و عیال او هدر است و هر که موافقت کند سزاوار مرحمت و الطاف
من است چون حضرت مسلم از حال آن آگاه و مستحضر شد از خانه مختار خارج شده در خانه هانی منزل گرفت
شیعیان کوفه پنهان بخدمتش آمد و شد میکردند مسلم اراده خروج بنمود هانی گفت تعجیل مکن در این امر
تامل لازم است چون چند روز بگذشت ابن زیاد غلام خویش معقل نام را طلبیده گفت این سه هزار
درهم را بگیر از مسلم و اصحاب او تفحص کن چون بگوی از شما... تشیع کن این پول را باو بده بگو
با مردی قلیل بحرب دشمنان استعانت کنید چون چنین کنی هیچ مطلبی از تو مخفی نمیکنند معقل
ملعون بمسجد آمده مسلم بن عوسجه را دید که مشغول نماز است مردم بمعقل گفتند این مرد
پیر از شیعیان است از مردم بیعت میگیرد آن ملعون بعد از فراغ از نماز بمسلم عرض کرد

۲۲ اگر دشمن هستم از دوستان اهل بیت پیغمبر شوم از مردم اینکس بهر آنکه برای امام حسین از مردم بیعت میگیرد چرا
مردم ما شنیده ام تو را و او را اشتیاق داریم اگر خواهی تو خود این سه هزار درهم را بگیر از مردم بیعت بستان
و با امر خدمت او برسان معقل را مطمئن کرده. مسلم بن عوسجه او را و بیعت کرفت امر بکتمان امر نمود گفت
چند روز تردد میباید برای تو اذن دخول از حضرت مسلم بن عقیل بخواهم آن ملعون قسمها مغلظه بر کتمان
سر خود یاد کرد هر روز ما روزها بخانه مسلم بن عوسجه میرفت بقول بعضی هانی بن عروه در آن روز بمرض
شده ابن زیاد بعیادت او آمده و بقول اکثر شریک بن اعور که با عبید الله از بصره آمده بود در خانه هانی
منزل کرده بود مریض شده بود و در نزد ابن زیاد عزیز و کرامی بود لهذا پیغام فرستاد که شب بعیادت تو میایم
شریک چون از شیعیان حضرت امیر بود بمسلم بن عقیل گفت چون ابن زیاد بیاید او را بکش و بدار الامارة بنشین
که هیچ کس ترا ممانعت نتواند کرد اگر من صحت یافتم ببصره میروم کار آنجا را انجام میدهم و شما اینجا باشید
که آب بخواهم چون آن ملعون وارد شد با شریک شروع بتکلم کرد در آن اثنا شریک آب خواست تا مسلم
از طاق پستو خارج شده او را بقتل رساند چون مسلم دیر کرد شریک گفت چون است آب نمیدهید
دهید یا بجواب بیاورید که چه باعث هلاک من شود بنا کرد باشعار خواندن بر سبیل کنایه ابن
زیاد گفت شریک مکر هذیان میگوید هانی گفت از صبح تا حال این چنین میگوید ابن زیاد از این سخنان
بکل شده برخواست شریک گفت صبر کن تا وصایای خود را بگویم آن ملعون گفت دیگر بار میآیم
ایم بعد از رفتن ابن زیاد شریک بمسلم گفت چرا وقت از دست دادی دیگر فرصت نیابی
مسلم فرمود از این کار دو چیز مانع شد یکی آنکه هانی کراهت داشت که در خانه او بود دیگر حدیث نبوی که فرموده
ان الایمان قید الفتک فلا یفتک مؤمن شریک گفت اگر این فاسق فاجر را کشته بودی علی قول مسلم گفت

زن هانی که بر کرد و من سوکند میدادند که در خانه من این را بقتل نرسانی هانی گفت خدا این بکشد خون زن را حرام ۲۳
بکشت و تو از انچه فرار میکردی بآن در افتادی بعد از سه روز دیگر شریک رحلت کرد ابن زیاد بر
جنازه او نماز کرد بدانکه این شریک بن اعور از جمله خلص شیعیان علی بود وقتی وارد مجلس معاویه شد ملعون
بمیراثها او گفت انک لشریک ولیس لله شریک وانک لابن الاعور والبصیر خیر من الاعور وانک
لدمیم والجمیل خیر من الدمیم فقال له شریک انک لمعاویة وما معاویة الا کلبة عاوت فاستعوت الکلاب وانک لابن
صخر والسهل خیر من الصخر وانک لابن حرب والسلم خیر من الحرب وانک لابن امیة وما امیة الا
امة صغرت فاستصغرت فکیف صرت امیر المؤمنین فغضب معاویة وخرج شریک
وبالجمله هانی وقت که شریک را دفن کردند مالک بن یربوع ملعون عبد الله بن یقطر را که برادر رضاعی
حضرت حسین بود که نامه مسلم را بحضرت حسین میبرد خارج کوفه کرفته نزد عبید الله زیاد و عبید الله کفت
این نامه که بتو داده گفت بیرون نمی کفت نام او را بکو گفت نه ابن زیاد بعد تهدید بقتل او امر نمود عبد الله
کفت نام کسی کی کوی و قتل در نزد من سهل است آن ملعون امر کرد او را بقتل رسانیدند و بالجمله
معقل ملعون نیز هر روزه با کوفیان بخانه مسلم بن عوسجه میرفت تا اینکه از مرحله شریک بن اعور مسلم
عوسجه او را بخدمت حضرت مسلم بن عقیل برده دیگر باره بیعت تجدید کرد آن سه هزار درهم را نقد هم
کرد مسلم فرمود تا نوشته بابی ثمامه که اعقل و اشجع عرب بود دادند که بر کار زار اسباب حرب بخرد
معقل ملعون پنهان شده هر روز زودتر میآمد نقد حضرت مسلم از همه دیرتر حاضر میکرد
دوستان ناسراز الحضرت مسلم مطلع شده به ابن زیاد اطلاع میداد تا آنروز یکه مسلم بن عقیل
در خانه هانی منزل کرده بود هانی آمد نزد ابن زیاد را قطع کرده بود و تمارض میکرد ابن زیاد از

احوال هانی سؤال کرد گفتند مریض است گفت البته او را نزد او برید تا عهد مودت
مرا فراموش نکند نه آنکه از عرب است بروایتی گفتند تا بنجا آمدن هانی نیاید گفت اما
برای چه هم او گناهی نکرده گفتند بعذر تأخیر نیاید گفت امان بدهید بیاوریدش
فرستاد که پیغام آن ملعون را بهانی دادند هانی را راضی کردند با ایشان بنزد ابن زیاد روانه شد
چون چشم آن ملعون بهانی افتاد گفت بپای خود بگور آمده شریح قاضی نزد آن ملعون بود گفت
اُرِیدُ حَیٰوتَهُ وَ یُرِیدُ قَتْلِی :: عَذِیرَکَ مِنْ خَلِیلِکَ مِنْ مُرَادٍ یعنی آنکیست که عذر مرا ازین
مرادی بخواهد که من میخواهم که او را نیکویی کنم و او قصد جان من دارد هانی گفت این مثل را
از چه جهت گفتی آن ملعون گفت ای هانی تو میدانی اگر نباید عمر بقدر بنو محبت کرده عوض محبت ما را
مسلم بن عقیل را بخانه خود راه داده ای و از مردم برای حسین بیعت میگیری هانی انکار کرد
آن ملعون در این باب اصرار نمود تا سخن بدرشتی کشید ابن زیاد معقل لعین را خواست با او
مواجهه کرد چون هانی معقل را دید دانست که آن ملعون حیله کرده عاجز شده فروماند گفت
ای امیر سخن راست بشنو که هرگز دروغ نگفته ام از این کارها آگاه نبودم او خود بنزد من آمد
من از رد کردن او شرم کردم لابد و لاعلاج او را پناه دادم اکنون که باین جا رسید اکنون
عهد میکنم با تو در مقام الطاعة باشم و مسلم بگویم از خانه من بجای دیگر برود تا در امان
من نباشد و مرا غائله لاحق نشود ابن زیاد گفت هیهات باید او را هم حاضر کنی هانی گفت
مهمان خود را بدست تو بدهم تا او را بکشی آن ملعون گفت لاعلاج باید او را حاضر کنی چون
بدرازا کشید مسلم بن عمرو باهلی گفت ای امیر بگذار تا با هانی سخن گویم پیر او را بکناری برد که حرف

ایشان را ابن زیاد میشنید بعد از تهدید زیاد گفت مسلم را با ایشان ده که با او قصد بد ندارند
هانی گفت سنگین است این بر من که میدانم که با قدرت و کثرت اعوان با خبر خود مهمان بدست دشمن دهم
اگر مرا هیچ کس یاری نکند خود تنها باشم تا جان دارم هرگز این کار نکنم ابن زیاد این مطالب را شنید
گفت اگر اکنون مسلم را حاضر نکنی گردنت را میزنم هانی گفت اگر چنین کنی بسا شمشیرها کشیده
میشود زیرا که هانی مرد بزرگ و مطاع القول بود وقت ضرورت چهار هزار سوار و هشت هزار پیاده
در رکاب او بود و از سایر قبایل کنده و غیرها سی هزار مرد مسلح برای او مهیا بود ابن زیاد گفت
از کشیدن شمشیرها مرا میترسانی با دم خود امر کرد که گیسوان هانی را گرفتند آن ملعون با چوب خود چنان
سخت بر روی هانی زد دندان او افتاد بینی او شکست خون بسر و پیشانی و محاسن شریفش جاری شد
هانی خواست شمشیر او را بکشد حمله کند نگذاشتند او را با ابن حاجب برده عمرو بن حجاج را
گفتند که هانی کشته شد لهذا او با گروهی عظیم آمده دار الاماره را احاطه نمود بانگ برداشت که
اینک منم عمرو بن حجاج و این شجاعان مذحج آمده اند که بطاعت ایشان قبیله ما را چرا کشتند ابن زیاد ملعون
که اجتماع ایشان را دید بشریح قاضی گفت برو هانی را ببین که زنده است با ایشان بگو که هانی را
نکشته اند زنده است چون چشم هانی بشریح افتاد گفت مگر طایفه من مرده اند و مسلمانان کوفه کجااند
که مرا بدست دشمن سپردند در این اثنا آواز مذحجیان در قصر بلند شد هانی بشریح گفت از من
با ایشان بگو اگر ده نفر بیایند مرا خلاص میکنند اگر برگردند البته مرا میکشند شریح بنزد ابن زیاد
آمد گفت هانی زنده است گفت بلعمتیند بگریز و بنی مذحج را از چگونه هانی خبر ده شریح آمده در دم
قصر بنی مذحج گفت هانی زنده است کسی او را نکشته است بنی مذحج این را شنیدند مراجعت کردند

٢٦ اگر شریح ملعون سفارش هانی را با ایشان میگفت او را خلاص میکردند چون جناب مسلم این قضیه هانی را
شنید منادی خود را گفت باواز بلند بگو بمردم که جمع شوند اصحاب آنحضرت بمسجد جمع شدند و اهل
کوفه هم شنیدند جمع شدند چنانکه مسجد و خانهها و بازارها پر شد با جمعیت بسیار بجانب بیت الاماره
توجه فرمود پیوسته جمعیت کوفیان زیاد میشد تا آنکه با ابن زیاد در ... شد تمام همت او بستن
ابواب قصر دار الاماره بود زیرا که زیاده از بیست نفر از اشراف کوفه و سی نفر از عسکر خود با
او نبودند این ها بر کوفیان منکر بستند و ایشان ابن زیاد را دشنام میدادند تا آنکه کثیر بن شهاب
و محمد بن اشعث و شبث ابن ربعی و شمر ذی الجوشن مردم اطراف را ترسانیدند که لشکر شام
عن قریب میرسد خون شما را میریزند مال شما را غارت میکنند عیال و اولاد شما را اسیر میکنند
تا شب نشده بخانههای خود بروید و بیجا اکثر خود را تا ... نکنید کوفیان چون این شنیدند ندانستند
آغاز بی وفائی کردند کم کم پراکنده و متفرق شدند چون حضرت مسلم فریضه مغرب را ادا فرمود
زیاده از سی تن همراه نبودند چون از نماز فارغ شد از مسجد بیرون آمده بابواب الکنده
مسجد برسید همه متفرق شدند بنا بر روایت اعثم کوفی که ملخص است که مسلم وقتیکه تنها
ماند بر اسب خود سوار شد تا از شهر بیرون رود همه ... سرگردان تا بدلالت سعید بن اخنف بجانب
محمد بن کثیر رفت و با او پنهان شد چون صبح شد ابن زیاد از این قضیه با خبر شد آدم فرستاد غفلة محمد بن
کثیر را با پسرش گرفته بردند ابن زیاد از احوال مسلم جویا شد او انکار کرد هرچه تجسس کردند
مسلم را نیافتند ابن سعد سلیمان بن صرد و مختار با شصت اشراف کوفه قرار گذاشتند که لشکر جمع کرده
بر ابن زیاد حمله کنند محمد بن کثیر و پسرش را از زندان خلاص کنند ابو ... با لشکر خود از کوفه بیرون

لذا او را با پسرش بزندان بردند

٢٧ مفید بلشکر حضرت امام حسین ملحق شوند چون صبح شد عامر بن طفیل با ده هزار مرد از لشکر شام رسید
ابن زیاد به آنها قوت گرفت قصد کشتن محمد بن کثیر و پسرش نمود تا آنکه از قبیله او و محبین مسلم قریب پنجاه هزار
نفر دار الاماره را محاصره کردند آن ملعون امر کرد محمد بن کثیر را بقتل رسانند محمد شمشیر کشید بقصد ابن زیاد
معقل غلام آن ملعون پیش آمد از ضرب شمشیر محمد دو نیم شد تا از هر طرف جمع شده محمد و پسرش را کشته سرهای ایشان را
بیرون دار الاماره انداختند مردم شهر این ها و لشکر شام را دیدند متفرق شدند چون شب شد مسلم
تنها از خانه ابن کثیر بیرون آمد نمیدانست کجا برود ابن زیاد ملعون در هر کوچه جمعیت زیادی گذاشته بود
هر جا مسلم را ببینند بگیرند در چند جا بمسلم برخوردند مسلم را نشناختند از حسب و نسب او پرسیدند
خود را بقبیله دیگر نسبت داد تا دیگرجا شناختند او را تعاقب کردند مسلم لابد ماند الغرض تا
گذاشتن نزدیک بصبح بود با غریب بیکس در شهر چنین آشوب و خصمی چنین قوی حیران و سرگردان
نه یاری و نه آشنائی نه دوستی و نه غمخواری نه کسی که او را بخانه دلالت کند و نه یاری که پناه شود
در هر سو در کوچهها شهر میگشت نمیدانست بکجا رود تا در خانه طوعه نام ایستاد این طوعه کنیز
ام ولد اشعث بن قیس بود که آزاد شده بود زن اسید نام شده بود از اسید پسری زائیده بود بلال
نام کرده بود شخصا بیرون رفته بود طوعه در خانه منتظر پسر بود مسلم بر طوعه سلام کرد آب طلبید
طوعه آب آورد مسلم نوشید در همانجا نشست طوعه باز گشت مسلم را در آنجا دید گفت آب خوردی
برو نشستن تو در این جا خوب نیست بلکه حلال نمیکنم در این جا باشی مسلم گفت ای جاریه من مردم که در این
شهر غریبم خانه و عشیره ندارم چه شود که با من خوبی کنی مرا پناه دهی اجر از خدا بخواهی طوعه گفت
حال را پرسید مسلم قصه خود را نقل کرد آن نیک زن مترحم شد و اکرام کرد غذا آورد و بخصوص

میل نفرمودناکہ بلال پسر طوعہ آمد ساعتی بیار مید آمد وشد مادرش اورا باین خانہ دیدار سببش پرسید
طوعہ انکار کرد آخر الامر بعد از عہد و پیمان سبب آن واز قضیہ انکار کرد بلال خاموش شد بخفت
وپاسی از شب گذشت ابن زیاد واز اصحاب مسلم را نشنید یاران خود را گفت واقعہ را معلوم
کنید شاید در صفہ ہای مسجد کمین کردہ باشند یاران ان ملعون تجسس کردند کسی را نیافتند
ابن زیاد شبانہ با اصحاب خود بمسجد آمدہ بمنبر شد مردم را تہدید نمود وگفت ہر کس مسلم را بیرون کند
آورد انعام زیاد باو میدہم وہر کس پنہان کند جان ومال او ہدر باشد چون صبح شد ان بانو در
برای وضو کردن مسلم عرض کرد ای مولای من امشب ندیدم بخواب حضرت فرمود جز آنکہ بخواب بودم عم
خود حضرت امیر را در خواب دیدم فرمود العجل العجل یعنی زود بیا بسوی ما گمان میکنم کہ آخر عمر من
است بلال کہ طوعہ ہمینکہ صبح کرد بسرعت تمام نزد عبد الرحمن بن محمد بن اشعث رفت ان ماجرا
بدو خبر داد او بپدرش اخبر دار کرد او بابن زیاد خبر داد ان ملعون شلی قول طوقی از طلا
احمر بگردن او انداخت بر اسب خود سوار کرد محمد اشعث را با جمعیت زیاد بگرفتن مسلم فرستاد
چون نزدیک خانہ رسیدند مسلم از صدای اسپان وانبوہی رجال تفرس احوال نمود فرمود
این ہمہ غوغا واجماع برای گرفتن خون پسر عقیل است چون ان زمرہ کرپر زہ نیست مبارک
باستقبال آن ملاعین شمشیر برداشتہ بر انکروہ حملہ آورد ایشانرا از خانہ بیرون کرد
بار دیگر ہجوم کردند بان ایشانرا بدو واپسید علی قول ہشتاد نفر از ایشان را بدرک فرستاد
وبدست مبارک خود بعضی از مردم را گرفت بر پشت بام میانداخت محمد بن اشعث از ابن
زیاد مدد طلبید ان ملعون جمعی دیگر روانہ کردہ گفت مسلم را کسی بہتر نیست شما از یک تن عاجز

در بیان وداع حضرت مسلم و فرستادن مسلم کوفہ و شہادت آنجناب

میشوید اگر بجنگ دیگری بفرستم کہ قوتش بیشتر است چہ نحو میکنید یعنی حسین بن علی با
پس محمد بن اشعث گفت ہمانا بندا شنید کہ ما از جنگ بقای انبقا الان کوفہ فرستاد بلکہ بسوی
شمشیری از شمشیرہای آل محمد فرستادہ چون ابن زیاد این خبر اشنید لشکر از زیاد فرستاد
کہ دور آنحضرت را گرفتند پس بکر بن حمران شمشیری با آنحضرت زد کہ لب بالای ودندانہای پایین
آنحضرت را بینداخت آنجناب در آگرمی ضربتی بر سر او زد زخمی سخت برد وضربہ
دیگر بر کتف او زد خیلی منکر بود با وجود این دو ضربت آن ملعون باز بمرد کوفیان
از ان ضربت شجاعت خایف شدند بر بامہا آمدند آتش در نی زدہ بر سر مبارکش میریختند
وسنگباران میکردند حضرت ہم چنان با تیغ آتشبار دشمنان را دفع میکرد محمد بن اشعث گفت
ای مسلم خود را بمہلکہ میانداز کہ در امانی حضرت فرمود بر امان شما اعتماد نیست
این است شما اعتقاد نتوان کرد کہ کسبتان غدار ومکار مردمانید محمد بن اشعث گفت ترا
فریب نمیدہم ودروغ نمیگویم ہراس مکن کہ بتو آسیبی نمیرسانند مسلم ہمچنان مشغول
دعوا بود تا آنکہ پسر اشعث گفت دوبارہ امانت برای تو پس حضرت رو بمردم کرد گفت
ہم میگوئید بر ایمن امانست گفتند بلی مگر عبید اللہ بن عباس سلمی کہ گفت من
در این خصوص حرفی نمیگویم پس حضرت دست از جنگ کشید محمد بن اشعث خودش
شمشیر آنحضرت را گرفت حضرت مسلم علامت مکر وخدعہ را دید فرمود انا للہ وانا الیہ راجعون
ہذا اول الغدر در آن حال اشک چشم مبارکش جاری بود عبید اللہ بن عباس گفت
ہر کس مثل تو بکار بزرگ اقدام نماید در وقت محنت وگرفتاری گریہ نکند حضرت فرمود
از کشتہ شدن باکی ندارم ونہ بر خود گریہ میکنم ولکن این گریہ بر کردن وبر غریبی ومظلومی
حضرت حسین است محمد بن اشعث فرمود چنین ملاحظہ میکنم کہ از عہدہ امان

۳ برعیانی و لکن از تو خواهش دارم که امام حسین ع این ایام از مکه معظمه بدین طرف تشریف خواهد
آورد کسی را بفرستی که زنهار با من باو عرض کند پسر عم اسیر شد ساعت دیگر شهید باشد با
اهل بیت طهارت برگرد بکوفه تشریف نیاور که اهل کوفه وفا ندارند علی الجمله حضرت مسلم امان ایشان را
قبول نکرد متصل قتال میکرد تا از کثرت زخم تیر بدنش مثل خار پشت گردید با وجود این
کسی طاقت مقاومت او نداشت تا حیله کردند گودالی عمیقی در کوچه حفر کردند و سر آن را بچوب
ها و خاک پوشانیدند از پیش روی حضرت فرار میکردند حضرت در عقب ایشان حمله میکرد
تا که بانجا افتاد علی الفور اعدا احاطه کردند گرفتند دستهای ایشان را بسته اسیر نمودند و باستری
سوار کردند بدر دار الاماره آوردند و گریه بسیار کرد اشعث گفت امان دادن خود را با ابن زیاد گفت
آن ملعون گفت تو را با اماچه کار بود ما تو را فرستاده بودیم وفا بکنی با او که نه اینکه امان بدهی
در این حالت که حضرت در باب قصر بودند بسیار تشنه بود کاسه پر از آب سرد دید فرمود مرا از
این آب سیراب کنید مسلم بن عمرو باهلی گفت آیا می بینی که چه خوب و سرد است از آن قطره نخواهی
چشید تا آنکه از حمیم جهنم بنوشی حضرت فرمود وای بر تو کیستی آن ملعون نسب خود را ذکر کرد
گفت حضرت جواب او فرمود پس عمرو بن حریث غلام خود را گفت تا کوزه آب برای حضرت آورد آن
مظلوم هر بار قدح را نزدیک دهان مبارک میبرد پر از خون میشد سیم بار دندانهای ثنایا افتاد
فرمود بخت تشنه کام کاسه را گذاشت فرمود اگر مقدر میبود آب مینوشیدم یعنی معلوم
است که مقدر نیست آب بخورم در این حال ابن زیاد آن حضرت را طلبید وقت رسیدن حضرت
سلام نکرد یکی از کسان او گفت چرا بر امیر سلام نکردی فرمود او امیر من نیست امیر من

۴ حسین ع است و اینها اهل عراق را بکشتن این سلام چه فایده دارد اگر زنده میگذارد تو را سلام بدهم
آن ملعون گفت البته ما تو را زنده نخواهم گذاشت حضرت فرمود چه بسیار بدتر از تو نیکوتر از من
را کشته است باری بگذار وصیت کنم آن ملعون اذن داد حضرت نظرش بعمر بن سعد لعین افتاد فرمود مرا
با تو قرابت است حاجتی پنهانی دارم واجب است بر تو بشنوی آن ملعون از استماع آن امتناع
ورزید ابن زیاد امر باستماع کرد عمر سعد برخواست نزد مسلم آمد حضرت فرمود در این شهر هفتصد
درهم قرض دارم زره و شمشیر مرا بفروش قرض مرا ادا کن بدن مرا بعد از قتل بستان دفن کن و کسی
را بفرست بنزد حسین که برگردد بکوفه نیاید زیرا که بسبب آنچه بمن رسید آنگاه عمر سعد هر چه
شنیده بود با ابن زیاد گفت آن ملعون با شقاوت گفت وصیت او را نگه دار و لیکن امین خیانت نکند
خیانت میکند تو به مال او هر چه خواهی بکن بدن او را کشتیم ما را با جسد او کاری نیست علی قول گفت شفاعت
تو را در باب دفن او میپذیرم اگر حسین قصد هلاک ما دارد ما هم قصد هلاک او داریم و اما حسین اگر اراده
نکند ما قصد او نمیکنیم پس رو کرد بمسلم گفت ای عاق و شاق بر امام خود خروج کردی و جمع مسلمانان را
پراکنده کردی و شق عصا اهل اسلام نمودی فتنه را ابتدا کردی بروایت ابن شهر آشوب حضرت فرمود ای پسر
زیاد دروغ میگویی شق عصا مسلمانان را معاویه و یزید کردند و درخت فتنه را تو و پدر ملعون
ات کاشتند امیدوارم از دست بدترین مردم شهادت نصیب کردم آن ملعون سخنان
زشت و ناسزا و سب و فحش بر آن حضرت گفت حضرت فرمود این ها که گفتی تو خود سزاوارتری آن ملعون
گفت خدا مرا بکشد اگر ترا نکشم حضرت فرمود پیوسته اعمال قبیحه از تو در اسلام پیدا شده پس
ابن زیاد بکر بن حمران را که حضرت بازوی او زده بود خواست گفت این مظلوم غریب را ببام قصر

برده بدرجهٔ شهادت رسانند حضرت در آنحال مشغول تکبیر و استغفار و صلوة بود علی قول دو بیست کرد عرض کرد السلم علیك یا ابن رسول الله ایا ابی الیه و اقصد بر سر عمت پس ابن ملعون حضرت را بر بالای قصر برده کردن آن مظلوم را زده سر مبارکش از فراز بام بزیر افتاد بعد از آن تن مبارکش را به زیر انداختند خوش شد ابن زیاد بکر بن حمران را خواست پرسید مسلم را در اخر کار سخن چه بود گفت چون خواستم شهیدکنم گفت بار خدا یا میان ما و این گروه حکم کن که ما را فریب دادند و یاری نکردند پس ضربتی زدم موثر نیفتاد ناگاه شخصی مهیب کریه منظر را دیدم که انگشت بدندان گرفته و در من نگاه میکرد از مشاهدهٔ او سخت ترسیدم پس ضربتی دیگر زده او را شهید کردم آن ملعون گفت همانا دهشت بر تو غالب شده بروایتی دیگر پیش از کشتن این خانه را مشاهده کرده دستش خشک شد پس ابن زیاد ملعون دیگر را معین کرده و چون اراده قتل مسلم کرده صورت حضرت رسالت پناه را دید از بیم آنحضرت زهره اش ترکید در ساعت بمرد پس ابن زیاد مرد شامی ملعونی را فرستاد کار آن مظلوم را بپرداخت بعد از آن ابن زیاد ملعون هانی را خواست هر چند محمد بن اشعث و دیگران شفاعت کردند فایده نبخشید امر کرد بغلام ترک خود که رشید نام داشت که هانی را بالبسه به بازار برده او را گردن زند ضربتی زد در او اثر نکرد فرمود باز گشت همه بسوی خدا است خداوندا مرا بسوی رحمت و خوشنودی خود ببر آن لعین ضربتی دیگر زد روح مثل روح مسلم بسرعت داخل بهشت شد علی قول بدن مطهر آن دو شهید را از سر زیر بدار کشیدند علی قول تا سه روز و سه شب در بازارها میکشیدند تا قبیلهٔ مذحج هجوم آورده مقاتله نمودند بدن ایشان را گرفتند غسل داده کفن کرده نماز کرده در جنب مسجد کوفه دفن نمودند خروج آنحضرت روز سه

٣٣ سه شنبه هشتم ذی حجه بود ترویه بود روز چهارشنبه نهم ذیحجه که عرفه بود شصتم از هجرت بدرجهٔ شهادت رسیدند ابن زیاد ملعون سرهای ایشان را برای یزید ملعون بشام فرستاد اول سری که از هاشمیان بشام فرستادند سر مسلم بود مختار را همان روز گرفته حبس کرد الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس سیم در بیان شهادت طفلان حضرت مسلم است الحمد لله حمداً ازلیاً بازیاً ابدیاً و ابدیاً بان سرمداً باطلاقه متجلیاً فی حرا یا افاقه و الصلوة و السلام علی اول الاوایل و ادل الدلایل مبدء الانوار الازلی و منتهی العروج الکمال المثل الاعلی الالهی هیولی العالم الکبیر المتناهی الرسول المسدد محمد و علی اهل بیته الاتقیاء الاصفیاء سیما علی المتوحد بالهمة العلیا و المتوسد بالشهود و لیتهما مرکز عالم الوجود سر الواجد و الموجود فاتحة کتاب الشهادة و آل ولایة السیادة و علی اصحابه و اولادهم الفائزین باعلی درجة السعادات خصوصاً علی الطفلین الصغیرین المقتولین فی جنب الفرات بسیف الحارث الذی هو اشقی العصاة و الطغاة مادامت الارضون و السموات اما بعد فقد قال الله تعالی ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافوراً الی قوله و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیراً عن الجمع قد نقلنا عنه و العامة ان الذی نزلت هذه السورة و هی قوله تعالی ان الابرار یشربون الی قوله و کان سعیکم مشکوراً نزلت فی علی و فاطمة و الحسن و الحسین و جاریتهم تسمی فضة و القصة طویلة جملتها انه مرض الحسن و الحسین فعادهما جدهما و وجوه العرب و قالوا یا ابا الحسن لو نذرت علی ولدیك نذراً فنذر صوم ثلثة ایام ان شفاهما الله تعالی و نذرت فاطمة کذلك و کذلك فضة فبرأ و لیس عندهم شیء فاستقرض علی ثلثة اصوع من شعیر من یهودی و روی انه اخذ منها الغزل له صوفاً و جاء بها الی فاطمة

فطحنت صاعاً منها فاختبزته وصلى على المغرب وقربته اليهم فاتيهم مسكين يدعو لهم و
يسئلهم فاعطوه ولم يذوقوا الا الماء فلما كان اليوم الثانی اخذت صاعاً فطحنته
واختبزته فقدمته الى علی ع فاتيهم يتيم يستطعم فاعطوه ولم يذوقوا الا الماء فلما كان
اليوم الثالث قصدت الى الباقی فطحنته واختبزته وقدمته الى علی ع فاذا اسير بالباب
يستطعم فاعطوه ولم يذوقوا الا الماء ولما كان اليوم الرابع وقضوا نذورهم اتى علی
ومعه الحسن والحسين ع الى النبی ص وبهما ضعف وبكى رسول الله ونزل جبرئيل بسورة هل
اتى وفی خبر اخر قال الصبيان نحن ايضاً نصوم ثلثة ايام فالبسهما الله العافية فاصبحوا
صياماً وعن كتاب قرع مثل ما ذكر الا انه ليس فيه ذكر صيام الصبيين وفی اخره فرأهم النبی ص
جياعاً فنزل جبرئيل ومعه صحفة من الذهب مرصعة بالدر والياقوت مملوة من الثريد
وعراق يفوح منها رائحة المسك والكافور فجلسوا واكلوا حتى شبعوا ولم ينقص منها
لقمة واحدة وخرج الحسين ع ومعه قطعة عراق فنادته يهودية يا اهل بيت الجوع من اين
لكم هذه اطعمينا فمد يده الحسين ع ليطعمها فهبط جبرئيل واخذها من يده ورفع الصحفة
الى السماء فقال ص لولا ما اراد الحسين ع من اطعام الجارية من تلك القطعة والا لتركت تلك
الصحفة فی اهل بيتی الى يوم القيمة ونزل قوله تعالى يوفون بالنذر وكانت الصدقة
فی ليلة خمس وعشرين من ذی حجة ونزل هل اتى فی اليوم الخامس والعشرين منه وعن
رسول الله ص انه قال ان الله خلق الانبياء من اشجار شتى وخلقنی وعليا من شجرة واحدة
انا اصلها وعلی فرعها والحسن والحسين ثمارها واشياعنا اوراقها يعنی حقتعالی

حقتعالی خلق کرده پیغمبران را از درختان مختلف وخلق کرده من وعلی را از یک درخت من اصل آن
هستم وعلی فرع آن وحسنین میوهای آن وشیعیان واتباع ما برگهای آنست هر که تعلق نماید بشاخ
از آن درخت نجات میابد وکسیکه اعراض نماید هلاک میشود هرگاه بنده اطاعت وعبادت خدا
کند هزار سال پس هزار سال تا آنکه مثل مشک کهنه وپوسیده شود وملاقات کند خدا را بدون
محبت اهل بیت حقتعالی او را بر رو اندازد بآتش جهنم پس از نص این حدیث واضح شد که شیعیان
برگهای درخت نبوت واما مند باید در وقت سرور ایشان مسرور ودر وقت حزن وغم ایشان مغموم باشند
چنانکه اصل درخت هر وقت بهار بشود برگهای آن سبز وخرم والا اوراقان افسرده وپژمرده میشوند
پس شیعه در هر حال باید متاسی بایشان بشود ومطیع باشد بقول ایشان ومتعظ باشد بوعظ
ایشان خصوصاً بان وعظیکه حضرت امیر در مذمت دنیا نموده اعلموا عباد الله انكم وما انتم فيه
من هذه الدنيا على سبيل من قد مضى قبلكم ممن كان اطول منكم اعماراً واعمر دياراً وابعد
آثاراً اصبحت اصواتهم هامدة ورياحهم راكدة واجسادهم بالية وديارهم خالية وآثارهم عافية
فاستبدلوا بالقصور المشيدة الصخور والاحجار المسندة فكيف بكم لو تناهت بكم الامور
فاعلموا انتم فی نفس البقاء والصحف منشورة والتوبة مبسوطة والمدبر يدعى والمسیء يرجى قبل
ان يخمد العمل وينقطع المهل وينقضی الاجل ويسد باب التوبة پس باید شخص مثل ائمه اطهار صاحب دل
از قلب خود سلب ونزع نماید در حق بندگان خدا مثل ایشان رؤف ومهربان باشد زیرا که مرحمت وشفقت
بخلق خدا افضل طاعاتست چنانکه حضرت خاتم فرموده الراحمون يرحمهم الرحمن فارحموا من
فی الارض يرحمكم من فی السماء چنانکه وارد شده روز بحضرت موسی ع عرض کرد خداوندا بکدام

عبد خصلت را کلیم خود خواند خطاب سید ابو موسی وقتیکه شبانی اغنام شعیب میکرد در قلب الاسد در وسط روز در کمال شدت گرما بزغاله از پیش او بیرون رفت میدوید و او بر اثر او رفت و او هم دوان شد تا انکه مسافت بسیار قطع کرد و رنج عظیم یافت تا بوی رسید انگاه او را اذیت نکرد و در کنار گرفت گفت ای مسکین بیچاره چرا خود را و مرا رنجانیدی بان رحمت که با حیوان کرد ترا کلیم خود کرد نامید و هم چنین حضرت خاتم از شدت مرحمت که بعموم خلق خدا داشت از ایتام و مساکین و صغار و کبار حتی نسبت بحسنین چند دفعه خود را مرکوب ایشان نمود اطفال مدینه گمان کردند که نسبت بهمه اطفال آنحضرت خود را مرکوب مینماید روزی آنحضرت برای نماز بمسجد میرفت اطفال در راه که در مسجد مشغول بازی بودند چون حضرت را دیدند دور او را گرفتند و هر یک از کودکان میگفتند کن جملی یعنی شتر ما باش ترا سوار شویم آنجناب تن در داده اختیار خود را بدست ایشان داد اهل مسجد دیدند تشریف آوردن حضرت طول کشید بلال را باستقبال آنجناب فرستادند بلال آمد دید حضرت در دست اطفال مانده قصد تنبیه ایشان نمود حضرت منع فرمود گفت ای بلال تنگ شدن وقت نماز را دوست تر دارم از انکه قلب اطفال از من تنگ شود ای بلال برو بحجره من هر چه بیابی بیاور تا خود را از این اطفال باز خرم بلال رفت از حجره هشت گردو تحصیل کرده آورد حضرت آنها را بدست گرفت باطفال فرمود أتبیعون جملکم بهذه الجوزات یعنی آیا میفروشید شتر خود را باین گردوها اطفال راضی شدند گردوها را گرفته حضرت را رها کردند بعد حضرت فرمود رحم الله اخی یوسف باعوه بثمن بخس دراهم معدودة وانا باعونی بجوزات و هم چنین جناب سید الشهداء که مال او وقف یتیمان و بیوه زنان و سایر محتاجان بود وقتی طبیبی حرم اکرم

کہ یزید

که یزید را امام خود میدانست کسی باو گفت امام عصر امام حسین علیه السلام است نه وی زیرا که امام حسین بهمه اوصاف حمیده آراسته است طبیب در دل گرفت امتحان این سخن نماید هر گاه صادق باشد شیعه شود در همسایگی آن طبیب بیوه زنی بود پسری داشت آن زن بیمار شد پسر خود را نزد آن طبیب فرستاد که فلان درد دارم علاج نما طبیب گفت ای پسر مادر ترا جگر اسبی نافع است گفت جگر اسب از کجا بیاورم گفت برو بنزد حضرت از او طلب نما آن یتیم بدر خانه حضرت آمد واقع را بعرض حضرت رسانید حضرت امر فرمود سر یک اسب را بریدند جگرش را بان یتیم دادند او در پیش طبیب آورد غرض طبیب امتحان بود گفت جگر این رنگ اسب علاج مرض مادر تو نیست باید فلان رنگ باشد دوباره آن یتیم بحضور انور حضرت مشرف شد قضیه را عرض نمود حضرت فرمود اسب دیگر برنگ دیگر کشتند جگرش را باو دادند آورد پیش طبیب چون از رنگش مطلع شد گفت این رنگ اسب هم جگرش خوب نافع مرض مادر تو نیست و هکذا تا پنج اسب حضرت امر کرد ذبح کرده جگرش را به یتیم دادند طبیب چون مشاهده این احوال نمود بدر خانه حضرت آمده از ملازمان حضرت سوال کرد مرا بطویله حضرت ببرید چون داخل شد دید پنج اسب سر بریده اند برای طفل یتیمی در در خانه حضرت نشست تا بیرون تشریف آورد طبیب شیعه شد حضرت بجهت زیادتی ایمان او فرمود بیا تا چیز دیگر را ملاحظه کنی حضرت دست بدعا برداشت گفت خدایا بجهت رضای تو این اسبها را کشتم بحق جد و پدر و مادرم این اسبها را زنده بکن فوراً هر پنج اسب زنده شدند الشیعه کاشح حضرت خاتم انبیا و حضرت سید الشهدا با این مرحمت و مهربانی که با طفل و ایتام داشتند حاضر میشدند بزرگ آن دو طفل یتیم غریب اسیر در دست که حارث ملعون میخواست سر آنها را و مظلوم را در کنار فرات از تن جدا کند لهذا التماس میکردند ان ملعون قبول نمیکرد بدانکه قضیه جانگداز ایشان را

علما

علما اختلاف ذکر کرده اند از صاحب مناقب منقول است شب یازدهم محرم در کربلا دو طفلان ۳۸
اولاد جعفر از لشکر ابن زیاد فرار کردند کوبا بطرف مصیبت رفتند تا رسیدند بزنیکه بخانه
خود با شربت آب میبرد چون آن زن مشاهده طفلها اند و طفل خود از نسب ایشان پرسید بیان کردند
زن گفت شوهر من در میان لشکر ابن زیاد است اگر امشب نیامدی و نمیترسیدم شما را مهمان میکردم
گفتند امید هست شوهرت نیاید امشب پس آن زن ایشان را بخانه خود مهمان کرد ایشان مشغول
عبادت شدند تا آخر شب شوهر آن زن آمد و واقع شد آنچه در امالی صدوق ره مذکور است و آن این است
که بعد از شهادت سید الشهداء ع دو نفر غلام صغیر را اسیر کردند بامر ابن زیاد حبس کردند
کلها با ایشان سخت گرفتند و دو طفل بروزها روزه و شبها عبادت و قرص نانی و کوزه آب افطار
میکردند تا یک سال در مجلس ابن زیاد ماندند زیاد تعب کشیدند بنا را بر این گذاشتند نسب
خود را بزندانبان بگویند شاید در اکل و شرب با ایشان وسعت دهد پس برادر کوچک باو گفت
ابا محمد را میشناسی گفت چگونه نمیشناسم او را و حال آنکه او پیغمبر است فرمود جعفر بن ابی طالب را میشناسی
گفت خداوند باو دو بال کرامت فرموده که طیران کند با ملئکه پس فرمود علی بن ابی طالب را
میشناسی گفت او پسر عم و برادر پیغمبر است پس فرمود ما از عترت پیغمبر توایم ما از فرزندان مسلم
بن عقیلیم همین که زندانبان ایشان را شناخت خود را بر قدمهای ایشان انداخت عرض کرد
جانم فدای جان شما باد ای عترت محمد این در زندان بروی شما باز است هر جا خواهید بروید
چون شب شد قدری نان و آب با ایشان داد براه دلالت کرد عرض کرد شبها راه روید روز
پنهان شوید تا خدا در کار شما فرجی کرامت فرماید پس شروع نمودند براه رفتن نمیدانستند

۳۹ کجا میروند چون شب سیاه طفلها قدری راه رفتند رسیدند به پیره زالی که در خانه خود ایستاده
بود گفتند ما صغیر و غریبیم که براه بلد نیستیم امشب ما را مهمان کن چون صبح شود میرویم گفت که
کیستید که بوی شما از همه بوهای عالم بهتر است گفتند ما از عترت پیغمبر توایم که از زندان ابن زیاد
فرار کرده ایم پیره زن گفت مرا داماد فاسقی است که در وقعه کربلا با لشکر ابن زیاد حاضر
بوده است میترسم در اینجا بشما صدمه برساند گفتند ما امشب اینجا میمانیم صبح میرویم پس
شب ماندند در وقت خواب برادر کوچک به برادر بزرگ گفت امید وارم امشب خاطر جمع
باشیم بیا با هم معانقه کنیم تا استشمام رائحه یکدیگر بکنیم پیش از آنکه مرگ در ما بین ما تفرقه
اندازد چون نصفی از شب گذشت داماد آن پیره زن آمد صدا زد در را باز کنید پیش از آنکه عقل
پرواز و زهره من چاک شود مانده شده بلا اینکه بزن بازنلسشده زیرا که دو غلام صغیر از حبس
ابن زیاد فرار کرده جار کشیدند هر کس سر آنها را بیاورد یک هزار درهم میدهم هر کس سر آنها را
بیاورد دو هزار درهم میدهم تا حال اسب خود را بمشقت انداختم اثری از آنها نیافتم
ام پیره زن گفت بترس از آنکه محمد خصم تو شود در روز قیامت ملعون بعد از بعضی از
حرفها از خوف گفت دردا و اکن بیا ام صبح میروم و بالجمله اصرار کرد پیره زن در را گشود
آن ملعون داخل خانه شد قدری غذا خورد که بخوابد علی قول برادر بزرگ که محمد نام داشت
از خواب بیدار شد برادر کوچک که ابراهیم نام داشت از خواب بیدار کرده گفت برخیز
ما نیز کشته میشویم زیرا که در خواب دیدم که محمد و علی و فاطمه و حسنین ع در بهشت عبور
میکردند پیغمبر فرمود به مسلم چگونه کودکان را در بین دشمنان گذاشتی مسلم گفت ما هم بعد

ما میان بند ابراهیم گفت من هم چنین خواب دیده ام چون برخی از شب گذشت ان ملعون بیدار شد امد و طفلان را
مثل شتر غضبناک برخاسته دست خود را بدیوار خانه میمالید تا دست بسر محمد و طفل صغیر
خورد ان طفل گفت تو کیستی گفت من صاحب خانه ام شما کیستید برادر کوچک برادر بزرگ را بیدار
کرد گفت برخیز افتادیم بچیزی که میترسیدیم از آن ملعون دو طفل را از نسب ایشان پرسید
گفتند اگر راست بگوییم ما را امان است لعنتی گفت بلی گفتند ما از فرزندان مسلم ایم ان ملعون
قبول کرده فرمودند ما عترت پیغمبر توییم از زندان ابن زیاد فرار کرده ایم گفت از مرگ گریخته بدام افتاده اید حمد
خدا را که شما را بمن رسانید پس برخواسته دستهای ایشان را بر کتف بست اند و طفل ان شب را در اطاق ماندند
تا صبح طلوع کرد ان ملعون غلام خود را گفت این دو طفل را برداشته در کنار فرات گردن ایشان را
بزن سرهای ایشان را نزد او آور تا نزد ابن زیاد برده جایزه بستانم آن غلام شمشیر برداشته ایشان را
بکنار فرات برد یکی از آن دو طفل گفت ای اسود چه شبیه است سواد تو بسواد بلال موذن پیغمبر غلام
گفت شما کیستید ایشان نسب خود را بیان کردند پس غلام بپای ایشان افتاد جانم فدای شما باد شمشیر از دست انداخت
خود را بر فرات زد از طرف دیگر خارج شد آن ملعون فریاد کرد با آن غلام برگشت عصیان نمودی گفت
الطاعة تو بمن لازم بود تا امر بعصیان نکنی حالا که بر خدا عصیان کنی من از تو بیزار
هستم پس آن ملعون رو به پسر خود کرده گفت حلال و حرام دنیا را برای تو جمع میکنم باید گردن این
دو طفل را بزنی پس یکی از آن دو طفل گفت ای جوان از آتش جهنم نمیترسی پسر گفت شما کیستید ایشان قصه
خود را بیان کردند او هم کرد آنچه غلام کرده بود پدرش فریاد کرد ای پسر تو هم مخالفت کردی پسر گفت
اطاعت خدا بهتر از مخالفت تو است آن ملعون گفت بر قتل شما کسی غیر از من اقدام نمیکند شمشیر خود را کشید

پیش رانده و طفل بگریه افتادند چشم آن دو یتیم بشمشیر عریان افتاد گریان شدند گفتند ما را ببر در بازار بفروش
ثمن ما را بگیر از قتل ما بگذر گفت نمیشود باید سر شما را برای ابن زیاد ببرم دو هزار درهم جایزه بگیرم گفتند
قرابت ما را با رسول الله ملاحظه کن گفت شما را با او قرابتی نیست گفتند ما را زنده نزد ابن زیاد ببر تا
خودش در حق ما حکم بکند گفت چاره نیست مگر آنکه گردن شما را بزنم گفتند با صغر سن ما رحم نمیکنی گفت
خدا در دل من نسبت بشما رحمی خلق نکرده گفتند اکنون لابد ما را مهلتی بگذار رکعتی چند نماز بکنیم گفت بخوانید
اگر نفعی بحال شما بخشد پس آن دو طفل چهار رکعت نماز کرده چشم خود را بطرف آسمان بلند کرده عرض
کردند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق پس آن ملعون گردن برادر بزرگ را زده سرش را در توبره
انداخت و برادر صغیر خود را بر نعش برادر انداخته بخون برادر خود را آغشته نموده ان ملعون گفت ترا
بزودی ببرادرت ملحق خواهم ساخت پس گردن او را هم زد علی قول همینکه سر برادر بزرگ را از بدن جدا نمود بدن او را
بفرات انداخت سر برادر کوچک را از عقب جدا کرده بدن او را نیز بفرات انداخت بدن برادر بزرگ
هم چنان بر روی آب بود تا بدن برادر کوچک بان رسید هر دو بهم ملحق شدند بزیر آب رفتند پس آن ملعون سرهای
آن دو طفل را نزد ابن زیاد برد انسان بالای کرسی نشسته بود در دستش چوب خیزرانی بود چون
نظرش بایشان افتاد تا سه دفعه از جا برخاست بعد گفت وای بر تو این هارا از کجا یافتی قصه را عرض
نمود تا رسید بآنجا که گفت حق مهمانی را ملاحظه نکردی گفت نه گفت پس چرا ایشانرا پیش من زنده نیاوردی
تا جایزه ترا دو چندان هزار درهم نمایم گفت غرضم تقرب در نزد تو بود علی قول گفت ترسیدم کسی ایشانرا
از دست من بگیرد گفت وقت قتل چه گفتند گفت گفتند یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق ابن زیاد
گفت خدا در میان شما حکم حق کرده است کیست برای قتل این فاسق مردی از اهل شام گفت من

بر ایشان او حاضر شد گفت ببر این ملعون را در مقتل آن دو طفل کردن بزن مگذار خون او بخون ایشان ممزوج شود
سرش را بزد من بیاور علی قول بیکی از ادهمان خود که میدانست دوستدار اهل بیت است گفت امر داد که گفت اگر
ابن زیاد جمیع حکومت خود را بمن دهد این قدر شانمیشد که پرا بمرد او را آورده اول چشمهای او را قلع نمود
و دو دست و پای او را قطع کرده سرش را از تنش جدا کرده علی قول سرهای آن دو طفل را آورده در آبها
انداخت بدنهای ایشان از آب بیرون آمد بسرها ملحق شدند باب فرو رفتند ظاهرا بعد از آن آن دو بدن
طیب را آب بکنار انداخت شیعیان آن دو جسد مطهر را برده در آن مکان که مقبره دارند دفن کرده
ظاهرا آنجا قبرستان آن جماعت بوده و لکن از بعضی نقل شده که حضرت مسلم این دو طفل را با خود برده
بود بکوفه وقتیکه خواست بعد از قتل هانی با جمعیت خود بابن زیاد حمله کند این دو طفل را بخانه شریح قاضی
فرستاد تا آنجا در سلامت باشند بعد از شهادت مسلم ابن زیاد حکم کرد منادی ندا نمود هر کس این دو طفل را
در خانه خود نگاه دارد بنزد من نیاورد خانه اش را خراب و اموالش را غارت میکنم شریح چون این خبر را
شنید آن دو طفل را که یکی محمد نام و دیگری ابراهیم بود بنزد خود طلبید ایشان را از شهادت مسلم
مطلع ساخت ایشان با گریه و زاری فریاد یا ابتاه و واغربتاه بر آوردند شریح گفت مصلحت آنست که شما را
بامینی بسپارم که شما را بمدینه برساند پس پسر خود اسد نام را گفت شنیده ام بیرون دروازه عراقین
کاروانی بجانب مدینه میرود اینها را بان کاروان برسان با امینی بسپار بمدینه برساند و پنجاه درهم با ایشان داد چون
شب شد اسد ایشان را از شهر بیرون برد وقتی رسیدند که کاروان راه افتاده بود اسد نظر کرد
شبحی از دور دید بان دو طفل گفت آن سیاهی آثار کاروانست با تعجیل راه روید با ایشان برسید آن دو
طفل قدری راه رفتند و دیدند وا مانده شدند آثار کاروان را ندیدند چند نفر از کوفیان با ایشان

رسیدند آن مظلومان را گرفته بنزد ابن زیاد بردند و ایشان را بزندان فرستاد قضیه را بیزید اطلاع داد تا چه حکم کند
چون زندانبان که از دوستان اهل بیت بود آه و ناله این دو طفل را که هفت شبانه هشت شبانه بودند دید مغموم
شد منزل و غذا و منزل ایشان را خوب ترتیب داد شبی یکه چون سیاهی عالم را گرفت دست ایشان را گرفته براه
قادسیه برد و انگشتری بایشان داد گفت چون بقادسیه رسید بعلامت این انگشتری برادر من شما را بمدینه
بدیهه میرساند ایشان قدری راه رفتند دوباره راه را گم کردند تا سفیده صبح در کنار شهر گردیدند از ترس
ابن زیاد در کنار آبی بر درختی بر آمدند در میان شاخهای درخت پنهان شدند کنیز حبشیه بکنار آب آمد عکس
ایشان را در آب دید برخاست با ایشان از راه دوستی حرف زد و محبت خود و بانوی خود را نسبت باهل بیت
رسول الله ص بیان نمود هر دو را بخانه برد بانویش بسیار شاد شد کنیز را بجهت این خدمت آزاد کرد از آن طرف
چون ابن زیاد از فرار این دو طفل مطلع شد مشکور زندانبان را احضار کرد گفت اینها چه شدند گفت من ایشان را
رها کردم گفت از من نترسیدی گفت من از خدا ترسیدم ... ترسم گفت ای ابن زیاد پدر این دو طفل را
کشتی از این دو طفل چه میخواهی ابن زیاد بسیار غضب کرد گفت امر میکنم سرت را از تن جدا کنند گفت الله که در
راه مصطفی باشد از آن میخواهم پس آن ملعون امر کرد او را پانصد تازیانه بزنند در تازیانه اول گفت
بسم الله الرحمن الرحیم در ثانی گفت خدایا بمن صبر بده در ثالث گفت خدایا در حب فرزند رسول تو میکشند
مرا در رابع گفت خدایا مرا بمصطفی و فرزندانش برسان دیگر حرف نزد تا پانصد تازیانه زدند در
آن وقت مشکور گفت مرا شربت آب دهید ابن زیاد گفت او را بکشید عمرو بن الحارث
شفاعت کرد آن ملعون از قتل او گذشت او را بخانه خویش بردند آن مظلوم چشم بگشود گفت من از آب
کوثر سیراب شدم جان بداد از این طرف آن دو طفل در خانه آن زن صالحه بودند تا شب شوهر آن زن

بروایت ام سلمه ... شهید شده

تا م امد تا آخر آنچه در امالی صدوق مذکور شد الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس چهارم
در بیان خارج شدن امام مظلوم از مکه معظمه بسوی کربلا با بیان آنچه از اهل کفر و نفاق بآن امام
او رسید الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة من جعل فی تربته الشفاء وفی تحت قبته
اجابة الدعاء وفی ذریته الائمة النجباء والصلوة الازکی والسلام الانمی علی من بمکة ومنی
فخر بزمزم وصفا وعلی ذریته النجباء النقباء سیما ولده المظلوم الذی ارکان مکة بجرحه
منهدة وبکت علیه بنبها وحرمها ورکنها ومقامها وحجرها وحطیمها ولعنة الله علی من اسس علیهم
بنیان الظلم والجفاء من المنافقین والاشقیاء والاعداء مادامت السموات العلی والارضون السفلی
اما بعد فقد قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی
عبادی وادخلی جنتی عن ابی عبد الله ع قال یعنی الحسین ع هو ذو النفس المطمئنة الراضیة المرضیة
بیان ذلک ان من عرف الله وعظمه احبه ومن احبه رضی بکل ما یکون من جانبه فلا یصیبه تزلزل و
کراهة فی کل ما یرد علیه من قبله از این جهت بود که آن بزرگوار در وقت خروج از مکه هر چه
محمد بن حنفیه و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن زبیر و سایرین نهی از سفر کربلا
فرمودند آنحضرت با اطمینان نفس و کمال میل و رضا فرمودند ما نشاء الا ما شاء الله وقد شاء
ان یرانی مقتولا و رأسی علی السنان مرفوعا و شاء ان یری اهلی وحریمی اسارا در مجلس
سابق عرض شد که ما مبتلا بچندین مصیبت هستیم یکی مصیبت دین و ایمان است که حضرت سید
الشهداء این همه مصائب قبول کرد تا آن مصیبت را دفع کند اگر چه در دعا میخوانیم اللهم لا
تجعل مصیبتنا فی دیننا ولا تجعل الدنیا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا ولا تسلط علینا من

۴۵ لا یرحمنا کو با این دعا در حق ما ابدا مستجاب نشده بحصول پیوسته مصائب این فقرات نسبت بروزگار ما
مصیبت ما را اقرار میدهد در دین ما و قرار میدهد دنیا را بزرگتر همت و غم ما و محل رسیدن علم ما و مسلط نکرده
بر ما کیرا که بما رحم نکند دو کسند که از همه زیادتر بیرحمند یکی ابلیس است که حالش واضح است و
دیگر نفس اماره است در بعضی از دعاها شکایت از او شده و ما را بتعلیم عبا فرموده اند باین نحو
باید بخدا از او شکوه کنیم اللهم انا نشکو الیک نفسا بالسوء امارة والی الخطیئة مبادرة
وبمعاصیک مولعة در دعای کمیل است که حضرت امیر ع عرض میکند وقد اتیتک یا الهی بعد تقصیری
واسرافی علی نفسی معتذرا نادما و حضرت خاتم در نصف شب رو به بیابان خود را بر خاک میگذاشت آن
قدر گریه میکرد که زمین تر میشد ام سلمه میگوید عمده دعای آنحضرت این بود الهی لا تکلنی الی
نفسی طرفة عین ابدا وقتیکه حضرت رسول ص بفرماید خدایا وامگذار مرا بسوی نفس اماره در طرفة العین
پس وای بر احوال ما که شب و روز گرفتار در دست این ظالم بیرحم خود مانده ایم هیچ ملتفت
نیستیم که این بیرحم از اول عمر تا حال با ما چه کرده است و چه میکند یک طرفة العین از او خلاص نشده
ایم و نخواهیم شد چونکه ما را از دست ما برده نمیدانیم در پیری با ما چه گرفتار میکند ملاحظه میکنیم
در طفولیت پستیم در جوانی مست و در پیری سستیم نمیدانیم خدا را که چه پرستیم میترسیم این ظالم
تا وقت احتضار دست از گریبان ما بر ندارد تمام العمر ما را گرفتار دنیا میکند بجهت اینکه در وقت زندگی
سعی در مصالحش میکنیم و در وقت مرگ غصه فراقش میخوریم این ظالم نمیگذارد فکری بکنیم برای
سفرهائیکه در پیش داریم چه سفرها که هر لاحق اشد از سابق است که اول سفر موت است چه قدر
شداید دارد که اخبار از جهت شدة غصه و شداید گریه میکردند چنانکه بعض نسخا تم ۱۲ بتر

٤٦ انک میت نازل شد که یک سال بر رحلتش مانده بود آنحضرت گریه میکرد عرض کردند اتبکی من
الموت وقد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر و هم چنین حضرت حسن در مرض موت گریه
میکرد عرض کردند چرا گریه میکنی و حال آنکه سبط پیغمبر و سه مرتبه مال خود را در راه خدا قسمت کرده
و بیست دفعه با پای پیاده بحج رفتی فرمود راهی میروم که هرگز نرفته ام هول دارم و همچنین
سید السجاد در نصف شب گریه عرض میکرد ونادی قلیل لا اراه مبلغی علی الزاد ابکی
ام علی بعد سفری خدایا رحم کن نمیدانم در وقت موت بگوشم چه صدا میرسد صدای
فلا تخافوا ولا تحزنوا یا صدای لا بشری یومئذ للمجرمین ۲ سفر قبر و فشار آن ۳ سفر عالم برزخ ۴
سفر محشر ۵ سفر حساب ۶ سفر میزان ۷ سفر صراط تا قضی الامر فریق فی الجنة وفریق فی النار
العیاذ بالله از این سفرها و شدائد و عقبها که داریم با قافله سالاری باید رویم شاید ما را از شدائد
این سفرها براحت اندازد و آن قافله سالار آن کسیست که علی قول مشهور در یوم ترویه که ۸ ذیحجه بود
با قافله خود از مکه معظمه بعزم سفر کربلا خارج شد بعد از آنکه سیم شعبان وارد مکه شده بود تا یوم
الترویه در آن بلده طیبه مشغول عبادت خدا بود در ماه ذیحجه احرام حج بسته بود چون عمرو بن سعید
والی حجاز با لشکر مزید بامر یزید لعنه الله بقصد قتل آنحضرت روز ترویه وارد مکه شد ظاهراً
بتهاجم و باطناً قصد شان بود که آنحضرت را گرفته نزد یزید فرستد و یا بقتل رسانند لهذا آنحضرت
از حج عدول بعمره کرده اعمال عمره را اتمام فرمود محل شد متوجه کربلا گردید ولکن از حضرت
صادق منقول است چون حضرت میدانست میخواهند نگذارند حج را تمام کند در اول
مرتبه احرام عمره مفرده بست و عمره را با تمام رسانید و سید بن طاوس فرموده در روز

٤٧ سیم ذیحجه از مکه خارج شد و همان روز مسلم شهید شده بود ولکن مشهور آنست که مسلم روز
که روز عرفه بود
هشتم خروج کرد روز نهم شهید شد و حضرت هم روز خروج او از مکه خارج شد چون عزم
خروج نمود خطبه ادا فرمود که مشتمل بر حمد خدا و نعت رسول خدا و ائمه هدی بود فرمود حتم مرگرا
مانند قلاده بر گردن جمیع اولاد آدم لازم کرده چه بسیار خواهانم و مشتاق لقای اسلاف کرام
خود گردیده ام مانند اشتیاق یعقوب بیوسف و حق تعالی برای من مقتل شریفی اختیار کرده
که بزودی بآنجا خواهم رسید گویا می بینم که در این زودی اعضای من پاره پاره خواهد شد
در صحرای کربلا چاره نیست باید آن روز مقدر شده را درک کنیم ما اهل بیت برضای الهی راضی و ببلای او صابر بوده
کند با بهترین جزای صبر کنندگان او و زودی این اعضای پاره پاره ما در حظیره قدس نزد حضرت رسول جمع
خواهد گردید حق تعالی دیده او را روشن خواهد کرد و وعدهای خود را بعمل خواهد آورد
هر که را آرزوی شهادت باشد و بسعادت ابدی فایز گردد با ما رفیق گردد که فردا روانه شویم انتهی عن ابی عبد الله
قال ان الله انزل علی نبیه کتابا قبل موته فقال یا محمد هذا هذا الکتاب وصیتک الی
النجیب من اهلک قال ومن النجیب فقال علی بن ابی طالب وکان علی الکتاب خواتیم من ذهب فدفعه
النبی الی علی وامره ان یفک خاتما ویعمل بما فیه ففک وعمل بما فیه ثم دفعه الی ابنه الحسن ففک
خاتما وعمل بما فیه ثم دفعه الی اخیه الحسین ففک خاتما فوجد فیه ان اشر یا حسین نفسک لله وقاتل
حتی تقتل یعنی بفروش جان خود را بمحض رضای خدا مقاتله کن تا کشته شوی واخرج باقوام
للشهادة لا شهادة لهم الا معک الی آخر الحدیث از زرارة بن صالح روایت شده وقت خروج
آنحضرت از مکه از جفای کوفیان فصلی در حضور مبارک او عرض کرد آنحضرت با دست مبارک خود

اشاره فرمود بجانب آسمان ناگاه درهای آسمان گشاده شد چندان ملائکه بزیر آمدند که عدد آنها را بجز خدا
کسی نمیداند پس فرمود اگر مقصود شوق شهادت و طلب اجر نبود با اعدا با چنین لشکر جهاد
میکردم ولکن میدانم که من و برادران و یاران من در این زمین شهید میشویم جز امام زین العابدین و
جناب ملا طهارة و فاضل دربندی از کتاب مناقب از جابر بن عبدالله روایت کرده اند که گفت جابر
قبل از خروج حضرت از مکه بحضور اقدس مشرف شدم عرض کردم که صلاح چنین میدانم مثل برادرت
امام حسن با دشمنان صلح نمائی حضرت فرمود ای جابر او کاریکه کرد بامر خدا و رسول بود و من کاری
میکنم بامر ایشان است آیا میخواهی ملاحظه کنی جد و پدر و برادر مرا که بگویند این کار من بامر ایشان
است پس حضرت اشاره فرمود درهای آسمان گشوده شد دیدم حضرت رسول و علی و حسن و حمزه و جعفر
بر روی زمین نازل شدند پس حضرت رسول فرمود آیا نگفتم بتو در امر حسین قبل از تولد او و مؤمن باشی نخواهی
بود مگر آنکه بامر خود مسلم باشی و اعتراض نکنی آیا میخواهی ببینی مقام فرزندم حسن و مقام
و همچنین مقام فرزندم حسین و مقام یزید را عرض کردم بلی پس آنحضرت پای خود را بر زمین زد زمین
منشق شد دریائی ظاهر شد پس اشاره فرمود بآن دریا پس آنهم منشق شد تا هفت دریا دیدم
اند یا آتش جهنم را دیدم چون ملاحظه کردم ولید بن مغیره و ابوجهل و معویه و یزید را دیدم با
مرده شیاطین که زنجیر شده بودند بزنجیر گرانی و عذاب ایشان شدید تر بود از عذاب اهل جهنم
پس فرمود سر خود را بلند کن ناگاه دیدم درهای آسمان گشوده شد و علی در جای بهشت است
ملاحظه کردم دیدم همه ایشان عروج فرمودند و داخل بهشت شدند امام حسین هم با ایشان
ملحق شد پس حضرت رسول فرمود ای جابر این فرزند حسین است که بامر آمدن به بهشت

۴۹ پس باید امر ما را تسلیم نمائید و از ما بشنوید و از ابو عون و عبید بن حجار نقل شده میگوید حسین ع را دیدم
قبل از خروج از مکه در باب کعبه دست عبدالله بن زبیر در دست او بود و جبرئیل نزد او میگفت که بیائید بسوی
بیعت خدا عز و جل پس برابن عباس گذشتند و در ترک کردن واقعه حسین را پس گفت اصحاب حسین
مرده را زاید و مرده را ناقص نمیکنند میشناسیم ایشان را قبل از حضور ایشان و چون محمد بن حنفیه خبر
خروج حضرت را شنید طشتی پر از وضو در پیش نهاده بود چندان گریست که قطرات اشک از طشت بگوش
میرسید در آن شب که صبح آنحضرت عازم بود بخدمت آنحضرت مشرف شد عرض کرد ای برادر بزرگوار
بیوفائی اهل کوفه را شنیدی که با پدر و برادرت چه کردند مکر و حیله نمودند از آن میترسم که با تو همان معامله
را بکنند پس در حرم خدا باش که در حرم دشمن دست تو نیابد فرمود ای برادر از آن میترسم
که یزید در مکه قصد کشتن من نماید احترام حرم را لحاظ نکند کشتن مثل منی را در خانه شریف مکه
داد بخدا قسم اگر در سوراخ جانوران باشم ایشان را بیرون آرند و شهید خواهند نمود محمد بن حنفیه عرض
کرد باری بولایت یمن بروید با اینها شریف ببر که شامیان بتو نخواهند رسید فرمود تا تاملی بکنم
چون صبح شد خبر رحلت آنحضرت را شنید بخدمت آمد زمام ناقه آنحضرت را گرفت عرض کرد تو وعده تاملی
فرمودی چون است که باین تعجیل تشریف میبری فرمود بلی ولکن حضرت رسول نزد من آمده فرمود
ای فرزند عزیز بجانب کوفه رو لان الله شاء ان یراک قتیلا محمد حنفیه عرض کرد انا لله و انا الیه راجعون
حال اهل عصمت را با خود چه میبری فرمود ان الله شاء ان یراهن اسارى پس ابن حنفیه با دل بریان و دیده
گریان از امام عالمیان وداع کرد برگشت عبدالله بن عباس آمد عرض کرد مصاحبت با اهل ضلال کنید
حضرت فرمود مگر نمیدانی که بنی اسرائیل از طلوع صبح تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را شهید کردند

وقربانها را هلاک نمودند و مشغول بیع و شری میشدند چنانکه گویا هیچ کاری نکرده اند و حق
تعالی تعجیل نفرمود در عذاب ایشان بعد از آن ایشان را ابتدا به عقوبات مبتلا کرد علی قول عبد الله
بن عباس بنا کرد به بیوفائی اهل کوفه و بیوفائی ایشان با حضرت امیر و امام حسن پس حضرت امام
حسین فرمود که این نامه‌ها نوشته اند که بر ما واجب شده رفتن برای که بعضی نوشته بود اگر بسوی ما
تشریف نیاوری که نزد خدا زیرا که ناصر بر حق موجود و حاضر بودی تو قدرت داری بر اقامه حق ابن عباس
عرض کرد اگر کوفیان براه محبت تو والی خویش را کشتند و دشمنان را اخراج کردند با آنها تشریف ببر
والا تشریف مبر فرمود اگرچه میدانم از روی محبت میگوئی ولکن باید با ... ابن عباس
ابن عباس برگشت عبد الله بن زبیر ... آنحضرت آمد بظاهر در منع آنحضرت سخنان چند میگفت
ولکن در باطن خوشحال بود که حجاز برای او بماند زیرا که میدانست با وجود حسین کسی با او بیعت نمی
کند حضرت در جواب او فرمود میخواهم بیرون از حرم کعبه بر طرف شود هرچند از حرم بیرون تر
کشته شوم مرا خوشتر میآید از اینکه نزدیک باشم و اگر یک وجب ... مدفون کردم بهتر است از
آنکه در نزدیک کعبه مدفون شوم حضرت او را خبر داد که او در مکه کشته خواهد شد و
احترام کعبه بجهت او برداشته خواهد شد ... حجاج کعبه
بر سر او خراب کرد و عبد الله بن عمر در یکی از مزارع خود بود خبر خروج آنحضرت را شنید سوار شد
سه روزه راه ... تا ... رسید ... کرد که حضرت برگردد قبول نکرد علی قول
حضرت فرمود ... عرض کرد بوسه گاه حضرت رسول را
بگشا حضرت ناف مبارک را گشود عبد الله بوسید گفت ... در این سفر شهید خواهی

شد و چون عبد الله بن جعفر شوهر زینب خبر خروج آنحضرت را شنید دو پسر خود محمد و عون را فرستاد که در
خدمت آنحضرت باشند و عریضه نوشت که تعجیل نکند تا خود عبد الله باو برسد چون نامه را با پسران خود
روانه کرد خودش نزد عمرو بن سعید العاص که والی مدینه بود رفت از او التماس کرد که نامه بنویسد
و او را امان دهد ملتمس او را ... نامه عمرو بن سعید نامه بحضرت نوشت با برادر خود یحیی روانه نمود
عبد الله بن جعفر با ایشان همراه شده بشرف خدمت مشرف شدند هرچند مبالغه در مراجعت حضرت نمودند سودی
نبخشید علی قول فرستاده کامنع شد بلکه رفتند حضرت با نامه التفات نکرد فرمود حضرت رسول را در خواب
دیدم مرا امر فرموده از امر او تجاوز نمیکنم عرض کردند چه خواب است فرمود آنرا بروز ... ظاهر خواهد
شد چون عبد الله بن جعفر از مراجعت حضرت مایوس شد پسران خود را همراه حضرت کرده باو وداع کرده بر
گشت چون حضرت بمنزل تنعیم رسید قافله پیدا شد که حاکم یمن ... بحجاز ... بکسی با
آنها برای یزید میفرستاد چون اولاد ... حضرت بود بارهای آنرا گرفت کاروانیان را فرمود هر کس با ما بعراق
میآید کرایه تمام میدهیم و رعایت او منظور خواهیم داشت و هر کس برگردد تا اینجا کرایه خود بگیرد بعضی از
آنها همراه حضرت رفتند و بعضی برگشتند علی قول در منزل صفاح فرزدق شاعر که با مادر خود بحج
میرفت بحضرت ملاقات کرد از بیوفائی اهل کوفه عرض رساند حضرت فرمود از همه امور بدست قدرت
خداست چون بمنزل ذات عرق رسیدند بشر بن غالب ... تقبیل رکاب مبارک نائل شد حال
نفاق و شقاق کوفیان را بعرض رساند حضرت فرمود ان الله یحکم ما یشاء و یفعل ما یرید از
منزل الثعلبیه گذشتند چون حضرت بر سر آب ثعلبیه رسیدند آنجا قیلوله فرمودند ... از خواب
بیدار شد چون حضرت علی اکبر از سبب ... پرسید فرمود ای فرزند گرامی این ساعت در خواب

السّاعة دروغ نمیشود در این وقت در خواب دیدم که هاتفی میزند اگر چه شما بسرعت میروید و مرگ شما را
بسوی بهشت بسرعت میبرد علی اکبر عرض کرد ای پدر بزرگوار آیا ما بر حق نیستیم حضرت فرمود قسم بخدا
ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطلند علی اکبر عرض کرد پس از کشته شدن چه باک داریم حضرت فرمود خدا ترا اجر
خیر دهد ای فرزند نیکو گاه تعب کشید و لیکن عتبه که سابقاً والی مدینه بود شنید توجه حضرت را بطرف کوفه
نوشت با بن زیاد که شنیده ام حسین متوجه عراق شده و فرزند فاطمه است دختر رسول خدا مبادا که
متعرض او شوی اسبی میرسانی دنیا باقی است و دوستی و لعنت دوستی و دشمنی چون نامه بآن لعین
رسید نامه را اعتنا نکرد بلکه حصین بن نمیر را با لشکر بفرستاد تا با سواران خویش بقادسیه نزول
کردند ما بین قادسیه تا قطقطانیه را لشکر زد و هر سمت ضبط نمودند چون حضرت مسلم بن عقیل
بیست و هفت روز قبل از شهادت خود عریضه بخدمت حضرت نوشته بود بسبب آنکه اهل کوفه بیعت نموده
بودند و کوفه تمام عریضه نوشته بود [illegible] حضرت به
منزل بطن الرمه رسید قیس بن مسهر صیداوی را [illegible] با کتابت بقیس داد که
حضرت بود خواند جواب نامه ایشان را نوشته فرمود که از مکتوب مسلم بن عقیل اجتماع شما بر یاری و طلب حق
معلوم افتاد حق تعالی بر شما [illegible] شده ام [illegible] خواهم آمد [illegible]
در کار خود مساعی و اجتهاد کنید چون قیس با سر حضرت [illegible] بقادسیه رسید حصین ملعون او را گرفت
خواست نامه را از او بگیرد نداد بلکه پاره کرد او را ابن زیاد ولد الزنا فرستاد [illegible]
گفت تو کیستی گفت مردی از شیعیان علی و پسر او هستم گفت چرا نامه را پاره کردی گفت نخواستم تو مطلع بشوی
بر مضمون نامه گفت از که بود بسوی که گفت از حسین بسوی اهل کوفه که من نام ایشان را نمیدانم آن

ملعون در غضب شد گفت بخدا سوگند دست از تو بر نمیدارم تا نامهای ایشان را بگویی یا بمنبر رفته حسین و برادر او را
سب کنی و الا ترا پاره پاره کنم گفت منبر میروم چون منبر رفت بعد از حمد خدا و نعت رسول خدا
و ائمه هدی بر ابن زیاد و پدرش و سایر بنی امیه لعن بسیار کرد گفت ای اهل کوفه من قاصد حضرتم بسوی شما
و آن امام در فلان موضع گذاشتم هر که خواهد یاری او نماید بخدمتش برود بعد از آن آن ملعون امر کرد او را مظلوم
در بالای قصر بزیر انداختند بدرجه شهادت فایز گردید بقولی در وقتی که ملعون سر شریف او را جدا کرد
حضرت از بطن الرمه حرکت فرموده تا بسر آبی رسید که عبدالله بن مطیع العدوی در آنجا منزل
کرده بود چون چشمش بر جمال مبارک افتاد باستقبال شتافت عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد
برای چه باین دیار آمدی فرمود اهل عراق مرا طلبیده اند عرض کرد ترا بخدا قسم میدهم که خود را
در معرض تلف در میاوری اگر بنی امیه ترا بقتل رسانند از قتل هیچ مسلمان باک نمیکنند حضرت از
انجا حرکت کرده تا برابر رسید فوق زرود بود شرف و در و ثعلبیه زرود فرمود چون زهیر بن قین بود
از حج رفته بود ملحق کرده بود میگوید چون بمنزل میرسیدیم دورتر منزل میکردیم که
با حضرت ملازم نگردم میگوید اینجا هیچ طفلی است که حضرت خاتم برای او میکشت
و او بازی میکند حضرت آن را گرفت بوسید اصحاب عرض کردند این کیست فرمود این طفل
حسینم طفلی دوست دارد که روزی دیدم با حسین بازی میکرد خاک قدم او را بر میداشت و میبوسید
جبرئیل مرا خبر داده است که کربلا حسینم را پاره پاره میکنند یا رب هر دو که با زهیر همراه بودیم میگوید
چون با آن آب رسیدیم ناچار شدیم و آنجا غذا میخوردیم ناگاه فرستاده امام آمد زهیر را
طلبید غذا را حضار گذاشت سخت فرو ماندیم چنانکه لقمه از دست ما افتاد زوجه زهیر بشوهرش گفت

سبحان الله فرزند رسول الله میخواهد لقای ما بکنی زهیر برفت بسی نگذشت که شادمان آمد امر بخیمه و اثقال
خویش بجوار آنجناب برد بیاران گفت عزیمت من در راه پسر پیغمبر جان فدا میکنم آنکس که سعادت
ابدی جوید متابعت کند اکنون حدیثی میگویم در غزوه‌ای از غزوه‌ها لشکر اسلام فتح روزیشان شد غنایم
زیاد بدست افتاد سلمان فارسی گفت مگر باین غنیمت شادمانی میکنید گفتیم آری گفت بدانید
که در رکاب سید جوانان بهشت جهاد کنید باید شادمانتر باشید آنگاه بعیال خود طلاق گفته
تا بقبیله خود رفت علی قول آن زن سعادتمند با او رفت در کربلا در میان اسیران بود و داخل شد از عبد
الله بن سلیم روایت کرده‌اند چون اعمال حج را تمام کردیم بتعجیل تمام خود را در منزل زرود بآنجناب
رسانیدیم مردی از کوفه میامد چون کوکبه امام را دید راه را بگردانید حضرت نیز درنگی فرمود چنانچه
میخواست خبری پرسد ما بنزد او رفتیم از احوال کوفه جویا شدیم گفت مسلم بن
عقیل و هانی را کشتند و ریسمان بپاهای ایشان کرده در بازارها میکشیدند چون حضرت بمنزل ثعلبیه
رسید بخدمت حضرت رفتیم عرض کردیم قضیه‌ایست اگر فرمائی آشکارا و گرنه پنهان بعرض رسانیم
حضرت فرمود از اصحاب مطلبی پوشیده ندارم پس شهادت مسلم و هانی را بعرض
رسانیدیم فرمود انا لله و انا الیه راجعون خداوند ایشانرا رحمت کند جوانان اولاد عقیل ابتدا
کرده عرض کردند هرگز مراجعت نمیکنیم تا از آن شربتی که ایشان چشیده‌اند بنوشیم یا خون
خویش را طلبیم امام فرمود بعد از ایشان زندگانی گوارا نباشد ولکن در تهذیب مذکور
است که چون حضرت بقادسیه سه میل مانده بود یا آنکه بمنزل زباله رسید خبر قتل مسلم و هانی را داد
حضرت فرمود لا حول و لا قوة الا بالله انا لله و انا الیه راجعون فرمود فَمِنهُم مَن قَضی نَحبَه وَ مِنهُم مَن

یَنتَظِر وَ ما بَدَّلوا تَبدیلا در منتخب نقل شد وقتیکه حسین بمنزل ثعلبیه رسید نشست در طرفی از حرم
ناگاه از کوفه مردی آمد خبر شهادت مسلم را بحضرت رسانید حضرت بخیمه‌ها رفت و دختر کوچکی را که همراه
حضرت بود در آغوش کشیده دست مبارک خود را بر سر او میکشید آن دختر عرض نمود یا عم علی قول یا خال
بیش از این تو را ندیده بودم مثل ایتام با من رفتار میکنی شاید پدرم کشته شده حضرت خود را نتوانست
از گریه نگهدارد فرمود من پدر تو و دختران من خواهران تو اند [illegible] گریه کردند و اولاد
مسلم و عقیل همه شمشیرها کشیدند [illegible] حضرت گریست حتی محاسن شریفش
با اشک چشم تر شد و بنا بر روایت ابی مخنف در همین منزل [illegible] حضرت اسلام
قبول کردند در کربلا شهید شدند بعضی از اعلام گفته‌اند که یا ابن حر و وهب بن عبد الله ثابت علی
قول [illegible] حضرت از آنجا کوچ کرده بمنزل
[illegible] ایشان خواست گفتند ابن فلان هم ابن یسار و اسم سیاره یتیم است مراست
ابن حضرت مبارک را بدین دو خبر باز نیستند و اسم آنحضرت
سؤال کردند حضرت نام کریم و شریف بر ایشان و هب شانرا داد بقضیه مسلم شد با اهل بیعت
آمد در کربلا حضرت رسید و آمد و آنچه خبر چون از ثعلبیه کوچ کرده بمنزل زباله رسیدند در آنجا
خبر شهادت عبد الله بن یقطر را قیس بن مسهر را شنید که نامه حضرت را بکوفه برده و دیگر قضیلش در سابق
عرض شد چون امام مظلوم برقبیله حر و مشرف بود بناخلاف بختی بشر میرسید چه بنا است
خلافت باقر الخواهد گرفت در منزل زباله عریضه و حضرت رسید بر حر هم حوزا فرمود
ایات از کوفه خبر رسید که کوفیان بیوفائی کرده مسلم و هانی و عبد الله بن یقطر را شهید کرده اند

اکنون هر کس را عزم رفتن باشد برگردد که عهد خویش برداشتم علی قول در آن وقت پانصد سوار
و یکصد پیاده همراه بودند در بیابان بر ستان(؟) شنیدن این داستان از راست و چپ روان شدند تا حضرت را
با برادران و بنی اعمام و اصحابیکه از مکه آمده بودند بگذاشتند از آنجا حرکت کرده بمنزل بطن العقبه آمدند
حضرت با اصحاب خود فرمود انی لا ارانی الا مقتولا بجهت آنکه در خواب دیدم سگها چندی مرا پاره پاره
میکردند از همه شدیدتر سگ ابقع بود پس از آنجا حرکت کرده بمنزل شراف رسیدند علی قول در این
منزل خبر شهادت مسلم و هانی و عبد الله بن یقطر رسید پس حضرت فرمود در این منزل آب زیاد بردارند و
بجانب مقصود متوجه شدند چون نصف روز شد مردی تکبیر گفت امام سبب پرسید گفت که
نخلستان پدیدار آمد عبد الله بن سلیم گفت هرگز در این مکان نخلستان ندیده ام حضرت فرمود چیست عرض
کردند سواران باشند که میآیند فرمود من نیز چنین میبینم چون چشم زنان و اطفال بر لشکر دشمن
افتاد همه خائف و ترسان شدند چون حضرت ملاحظه خوف عیال فرمود تا بجائی چشم ایشان بلشکر دشمن
نیفتاده بود فرمود طرفی برویم تا پناه سازیم که با ایشان از یکسو ملاقات افتد گفتند منزل ذو حسم نزدیک
است بآن طرف رفته فرود آمدند سراپرده و خیمه در سر تل افراشتند با اصحاب در پایین تل صف
کشیدند که عیال مضطرب نشوند پس حر با سپاه خود نیز در گرمگاه روز رسیدند در مقابل
ایستادند نظر مبارک حضرت بر حر و اصحابش بیفتاد که بغایت تشنه بودند جوانان را فرمود تا ایشان
و اسبان ایشان را آب دادند علی بن طعان میگوید از همه دیرتر رسیدم زیاده تشنه بودم حضرت مرا
دید فرمود یا ابن اخی انخ الراویة یعنی ای برادرزاده شتر آبکش را بخوابان من معنی کلام امام را
ندانستم چه راویه را مشک آب میپنداشتم امام دانست من نفهمیدم فرمود انخ الجمل یعنی شتر

را خوابانیدم فرمود اخنث السقاء یعنی دهان مشک را برگردان بنوش من نتوانستم امام پیش آمده دهان
مشک را بدست مطهر پیچید تا من بنوشیدم همین طریق حر و سپاه او در مقابل ایستادند تا ظهر
شد حضرت حجاج بن مسروق علی قول علی اکبر را فرمود اذان گفتند حضرت خطبه فرمود بدین
مضمون ایها المردم معذرت خود نزد خدا و شما آشکار میکنم هر آینه من بزمین شما نیامدم تا رسل و رسایل شما
متواتر رسید که امام و پیشوائی ندارم بطرف ما بیا تا بتو حق تعالی ما را بر حق جمع کند حال اگر استدعای
شما را قبول کردم با مشتی از عیال و اطفال بیکس خود که اهل بیت رسولند بیامدم حال اگر خاطر مرا اطمینان
میدهید بشهر شما درآیم والا بگذارید تا از این راه که آمده ام برگردم کوفیان این تمام حجت را شنیدند خاموش
ایستادند پس فرمود اقامه نماز بگفتند بحر فرمود میخواهی با اصحاب خود نماز بگذار حر عرض کرد بلکه من نیز با فضل
خدا تو تو(؟) نماز تو اولی است پس فریقین بحضرت اقتدا کرده ادای فریضه نمودند پس اصحاب حضرت
بخدمت امام جمع شدند و سپاهیان حر بصف خود رفته هر یک لگام اسب خود را در دست گرفته
در سایه اسب خود نشست چون نماز عصر را آمد حضرت خطبه فرمود باین مضمون ها ایها الناس بترسید
حق را با اهل آن بگذارید که موجب خوشنودی خدا در آنست چه این گروه چیزیرا طلب میکنند که بهره
و نصیبی در آن ندارند و بارها میگویم اکنون برخلاف نامه و عهود خود رفتار میکنید راه بر من
نگیرید تا باز گردم حر گفت از این نامها مرا خبر نیست فرمود تا خورجین را باز کردند از مکاتیب
بیاوردند با ایشان نمودند حر گفت ما از جمع این گروه نیستیم مرا گفته اند حضرت توجه آنسو
تا نزد ابن زیاد برم فرمود مرگ بتو نزدیکتر است از این پس اصحاب را گفت تا سوار شدند و حرم را
نیز سوار کردند حر منع کرد امام فرمود ثکلتک امک یعنی مادرت بتو گریه کند از ما چه میخواهی

اکنون هر کرا عزیمت رفتن باشد برگردد که من عهد خویش برداشتم علی قول در آن وقت پانصد سوار
و یکصد پیاده همراه بودند دنیاپرستان از شنیدن این داستان از راست و چپ روان شدند آنحضرت را
با برادران و بنی عمام و اصحابیکه از مکه آمده بودند بگذاشتند از آنجا حرکت کرده بمنزل بطن العقبه آمدند
حضرت باصحاب خود فرمود انی لا ارانی الا مقتولا بجهت آنکه در خواب دیدم سگها چندی مرا پاره پاره
میکردند از همه شدید تر سگی ابقع بود پس از آنجا حرکت کرده بمنزل شراف رسیدند علی قول در این
منزل خبر شهادت مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر رسید پس حضرت فرمود در این منزل آب زیاد برداشتند و
بجانب مقصود متوجه شدند چون نصف روز شد مردی تکبیر گفت امام سبب پرسید گفت
نخلستان پدیدار آمد عبدالله بن سلیم گفت هرگز در این مکان نخلستان ندیده ام حضرت فرمود چیست عرض
کردند سواران باشند که میآیند فرمود من نیز چنین میبینم چون چشم زنان و اطفال بر لشکر دشمن
افتاد همه خائف و ترسان شدند چون حضرت ملاحظه خوف عیال فرمود تا آنحال چشم ایشان بلشکر دشمن
نیفتاده بود فرمود طرفی برویم تا پناه سازیم که با اینها از یکسو ملاقات افتد گفتند منزل ذو حسم نزدیک
است باینطرف رفته فرود آمدند سراپرده و خیمه در سر تل افراشتند با اصحاب در پایین تل صف
کشیدند که عیال مضطرب نشوند پس حر با سپاه خود نیز در گرمگاه روز رسیدند در مقابل
ایستادند نظر مبارک حضرت بر حر و اصحابش بیفتاد که بغایت تشنه بودند جوانان را امر فرمود تا ایشان
و اسبان ایشان را آب دادند علی بن طعان میگوید از همه دیرتر من رسیدم زیاد تشنه بودم حضرت مرا
دید فرمود یا ابن اخی انخ الراویة یعنی ای برادرزاده شتر را بخوابان من معنی کلام امام را
ندانستم چه راویه را مشک می پنداشتم امام دانست من نفهمیدم فرمود انخ الجمل یعنی شتر

را خواب دیدم فرمود اخنث السقاء یعنی دهان مشک را برگردان تا بنوشم من نتوانستم امام پیش آمده دهان
مشک را بدست مطهر پیچید تا من بنوشیدم بهمین طریق حر و سپاه او در مقابل ایستادند تا ظهر
شد حضرت حجاج بن مسروق علی قول علی اکبر را فرمود اذان گفتند حضرت خطبه فرمود بدین
مضمون ای مردم معذرت خود نزد خدا و شما آشکار میکنم هر آینه من بزمین شما نیامدم تا رسل و رسایل شما
متواتر رسید که امام و پیشوائی نداریم بطرف ما بیا تا بتو حق تعالی ما را بر حق جمع کند چون استدعای
شما را قبول کردم با مشتی از عیال و اطفال بیکس خود که اهل بیت رسولند بیامدم حال اگر خاطر مرا اطمینان
میدهید بشهر شما در آیم والا بگذارید از این راه که آمده ام برگردم کوفیان این تمام بشنیدند خاموش
ایستادند پس فرمود اقامه نماز بگفتند بحر فرمود میخواهی با اصحاب خود نماز بگذاری حر عرض کرد بلکه مقتدای
خلایق توئی نماز تو اولی است پس فریقین بحضرت اقتدا کرده ادای فریضه نمودند پس اصحاب حضرت
بخدمت امام جمع شدند و سپاهیان حر بصف خود رفتند هر یک لگام اسب خود که در دست گرفته
در سایه اسب خود نشست چون نماز عصر در آمد حضرت خطبه فرمود باین مضمون ای مردم اگر تقوی پیشه
کنید و حق را باهل آن بگذارید البته خدا خوشنود گردد خدا دانست چرا این گروه چیزی را طلب میکنند که بهره
و نصیبی در آن ندارند دوباره میگویم اکنون برخلاف نامه و عهود خود رفتار میکنید راه برگشت
بگیرم تا باز گردم حر گفت از این نامها خبر نیست فرمود تا خورجین را باز کردند از مکاتیب
بیاوردند باعث تعجب شد حر گفت با من از این گروه نیستیم مرا گفته اند از حضرت تو جدا نشوم
تا نزد ابن زیاد برم فرمود مرگ بتو نزدیکتر از این است با اصحاب گفت تا سوار شدند و حرم را
نیز سوار کردند حر منع کرد امام فرمود ثکلتک امک یعنی مادرت بعزایت بنشیند از ما چه میخواهی

حر گفت اگر دیگری از عرب نام مادر مرا بردی من نیز ساکت نمیشدم لکن نام صدیقهٔ طاهره مادر تو را نمیتو
نتوانم برد فرمود پس مراد خود را بگو عرض کرد تا بکوفه نزد عبید الله برم فرمود بخدا که با تو نمی
در بدهم گفت بخدا من نیز ترا رها نکنم چندانکه سه بار این کلمات مکرر کردید چون سخن بدراز
کشید حر گفت یابن رسول الله من بمحاربهٔ تو مأمور نیستم و دست از تو بر ندارم لکن راه دیگری پیش گیر
نه بکوفه رود و نه بمدینه برسد تا من مراتب را بابن زیاد بنویسم شاید بار الهی عافیت نصیب شود
من بخون پاک تو مبتلا نکردم پس حضرت از جانب عذیب و قادسیه گرفت و حر نیز چون سایه ملازم
آفتاب بود همی رفت تا بقادسیه رسید حضرت خطبه با کمال فصاحت خواندند که مشتمل بر مذمت بنی امیه
و دنیا المباب بود حر چون این خطبه را شنید عرض کرد یابن رسول الله نخواهی تا کوفه میروی ترا شهید
کنند حضرت متمثل باین شعر شد سَامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما
فرمود انکسر اکه مقصود ما اظهار کلمهٔ حق باشد از مردن باک ندارد اگر زنده مانم پشیمان نیم و اگر
بمیرم ملامتی نبود ای لباخام ... که جوانمردان زنده و دشمن کام باشند چون حر این ابیات را
شنید از راه دور شد با اتباع خود راه میرفت امام هم از جانب دیگر سیر میفرمود تا بمنزل عذیب
الهجانات رسیدند در آن وقت چهار نفر از کوفه بخدمت امام میامدند که یکی طرماح بن عدی بود چون
نظر طرماح بر جمال مبارک افتاد در حضرت بخواند امام فرمود از خدا امید دارم در هر حال خیر با ما باشد
چه ما را بکشند چه با نها غالب شویم حر نزدیک آمد عرض کرد اینها از کوفه آمده اند از زمرهٔ اصحاب
نباشند باید اینها گرفته حبس کنم یا بکوفه برگردانم حضرت فرمود که ایشان انصار منند
اگر دست برنداری منع تو لازم افتد حر خاموش شد امام از حال کوفیان پرسید شهادت مسلم

۶
و سایرین را عرضه ساختند گفتند جوانمردان اشراف کوفه را از زر و سیم پر کرده اکنون بر دشمنی
تو حکم شخص واحد دارند حضرت اشک در چشم بگردانید این آیه را تلاوت فرمود وَمِنْهُم مَن قَضَی نَحْبَهُ و
مِنْهُم مَن یَنتَظِر طرماح نزدیک آمد عرض کرد من اکنون نظر با تو می‌بینم اندک سپاه از اعدا بلای تو
جمع شده که من هرگز مثل آن ندیده ام این عزیمت را فسخ کن جانب کوه برو اگر اجازت باشد من خود ملازم
حضرت بوده تا بمناع و لجا و سلمی نازل شوی بخدا هیچ پادشاهی بر قبایل غالب نتوانست شد که از انجا بقریه
دو بیست مرد از ابطال قبیله طی را دعوت کنم ده روز بیش نکشد که لشکر بر اینجا جمع شوند هر چه خواهی
انجا توقف نما عرض کنم اگر تو را دشمنی پدید آید بیست هزار از طائفه طی در خدمت تو شمشیر زنند حضرت
فرمود خدا تو را و طائفه را از جزای خیر دهد ما را با این قوم عهد است اکنون که نمی‌توان از آن رو تا
بنیست طرماح گفت کند می آورده ام بخانه برده بگذارم و بخدمت باز آیم حضرت اذن داد برفت قصه
مراجعت کرده در بین راه خبر شهادت حضرت را باو دادند مراجعت کرد علی قولٍ طرماح در میان شهدا
کربلا حاضر بود مجروح شد بعد از عاشورا جراحت او را معالجه کردند خوب شد چون حضرت بقصر
بنی مقاتل آمد عمرو بن قیس با کسی دیگر بحضور مبارک رسیدند موی مبارک را سفید دیدند عرض
کردند خضابی فرمودی یا خود همچنین سیاه است فرمود خضاب است یا ما بنی هاشمیان را
موی زود سفید شود آیا آمده اید مرا نصرت و یاری نمایید عمرو گفت من عیال خورده ام قرض
دارم هر دو مرا نزد من امانت است میترسم ضایع شود رفیقش هم چنین عرض نمود حضرت
فرمود بار دیگر بروید تا استغاثهٔ مظلوم را نشنوید هر کس که نالهٔ مظلوم را بشنود و یاری نکند برو باش
خواهند انداخت در آنجا نظر امام بر خیمه ... افتاد گفتند خیمهٔ عبید الله حر جعفی است حضرت

کسی را باحضار او فرستاد از امدن عذر اورد ان حضرت بنفس نفیس خود بخیمه او تشریف برد بنصرت خود
دعوت فرمود عبید الله عذر اورد و استعفا کرد حضرت فرمود چون یاری ما نمیکنی با دشمنان ما
هم مباش هر کس ناله ما بشنود یاری نکند برو بر روی باتش اندازند علی قول عبید الله گفت مرا عفو
کن این اسب ملحقه نام دارد با این شمشیر بگیر یا دیگران بجهت قبول فرما حضرت فرموده ما انام
مرا از این کلمات غرض نصیحت بود ما احتیاج بمال تو نداریم امام زین العابدین ع فرموده که در
هر منزل که نازل میشدیم و یا بار می بستیم حضرت از احوالات یحیی بن زکریا ع ذکر میفرمود از آن
جمله روزی فرمود از خواری دنیا نزد خدا انست که سر مطهر یحیی ع را بریدند بجهت زن زانیه
از بنی اسرائیل بردند پس اصحاب حضرت بطرف چپ سیر میکردند حر از در ممانعت برمیامد تا طرف
راست بجانب کوفه روند چون به نینوا نزدیک شدند در انوقت از کوفه سواری رسید کمان
خود را بر پشت افکنده با امام ع رسید سلام نکرد بگذشت بر حر سلام کرد نامه از ابن زیاد بود داد که
نوشته بود ای حر چون این نامه بتو رسید کار بر امام تنگ بگیر و او را در بیابانی بی اب و علف نازل
کن من این فرستاده را گفته ام از تو جدا نشود تا مضمون این کتاب را امضا نمائی و ساختن نامه و احوال را
مامور به خود را عمل بیاورد ابو الشعثا کندی که بسعادت ازلی و سبیل علمی از اصحاب حضرت شده بود
ان نامه اورا گفت ها انا اللئیم بن یزید گفت ای کافر ثکلتک امک این چه چیست که بیاوردی گفت حکم
چنان بود اطاعت امام خود کرده ام ابو الشعثا گفت در معصیت خدا عاصی شده و ننگ و عار در آخرت
نار بهم رسانیدی امام تو انست که خدا فرموده وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ حر خواست
اصحاب را در همان زمین بی آب و علف فرود آورد گفتند باری بگذار تا به این قریه یعنی نینوا یا شفیه

یا غاضریه فرود اییم حر گفت نمیتوانم این پلید جاسوس ابن زیاد باشد که بر من گماشته زهیر بن قین
با امام عرض کرد بخدا سوگند انچه اکنون ازین اینها بیایند بیشتر باشند چندانکه ما را طاقت جدال
اینها نباشد بفرما با این گروه مرا دفع کنیم فرمود من ابتدا بجنگ نمیکنم پس قدری طی مسافت نمودند
تا در روز پنجشنبه دوم محرم یا چهارشنبه در زمین محنت قرین کربلا رسیدند حر هم با لشکر خود
در مقابل نازل شدند و حضرت نکبت ای ابن زیاد نوشتند بر این منتخبه چون بزمین کربلا
رسیدند ناگاه اسب حضرت بایستاد هر چه سعی فرمودند کام بر نداشت پس از ان اسب خود
امده با سپاه دیگر سوار شدند ان اسب هم کام بر نداشت تا هفت اسب بدل کردند هیچ یک
کام بر نداشت چون حضرت این حال را مشاهده کرد فرمود یا قوم ما اسم هذه الارض عرض
کردند این را غاضریه میگویند فرمود ایا غیر از این اسمی دارد عرض کردند نینوا هم میگویند فرمود
غیر از این دو نام نام دیگر دارد عرض کردند شاطی الفرات میگویند فرمود غیر از اینها اسم دارد
عرض کردند کربلا هم میگویند چون حضرت اسم کربلا شنید اه پر درد کشید گریه کرد گریه شدید
فرمود نعوذ بالله من الکرب والبلاء ههنا والله یسفک دمائنا ههنا والله تسبی حریمنا و ههنا
والله یقتل رجالنا علی قول ام کلثوم بحضرت گفت ای برادر این بیابان بسیار هولناک است که خوف
عظیمی در دلم جا کرده فرمود بدانکه در وقت عزیمت غزوه صفین با پدرم امیر المومنین ع وارد این زمین
شدیم پدرم سر در کنار برادرم گذاشت بخواب رفت من در بالین او نشسته بودم که ناگاه پدرم پریشان
حال از خواب بیدار شده زار زار میگریست برادرم سبب پرسید فرمود در خواب دیدم این صحرا دریا
از خون است و حسین در میان ان افتاده دست و پا میزند کسی بفریاد او نمیرسد پس رو بمن کرد و فرمود

یا ابا عبد الله کیف تکون اذا وقعت هیهنا الی ان قال عرض کردم صبر میکنیم بجز از صبر چاره نداریم

بر حضرت نامه بمحمد حنفیه برادر خود نوشت باین مضمون بدانید ما دهت اند ندکانی دنیا بوده ایم

دیر خود قرار داده ایم شهادت را و دنیا را قرار داده ایم که گویا هرگز نبوده است و خانه باقی و دائم خانه آخرت

آخرت را اختیار نموده ایم بدنیا بدانکه از فرمایشات آن امام مظلوم از اول خروج از مکه تا باین جا ظاهر میشود

جواب آن شبهه ایکه بخاطر عوام خطور میکند دان اینست که آنحضرت با وجود اینکه میدانست شهید خواهد

شد چرا نهی ننمود فرموده وَلَا تُلْقُوا بِاَیْدِیکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ پس چرا بصحرای کربلا تشریف میبرد و اهل بیت طاهره را

هم با خود برد محصل جواب انست که انبیا و ائمه تکلیف ایشان در بعضی موارد غیر از تکلیف ما است زیرا

ایشان بر قضا و قدر الهی مطلعند تکلیف ایشان اگر مثل تکلیف ما باشد باید هیچ قضا در ایشان جاری نشود

و جمیع امور موافق خواهش بدنی ایشان بشود زیرا که ایشان میتوانند دفع قضای الهی بکنند پس در این

صورت مردم ایشان را خدا میدانستند این خلاف مصلحت علیم قدیر است پس باید ایشان بعلم واقع

مکلف نباشند چنانکه در احکام نجاست مکلف بواقع نبودند زیرا که با اشخاصیکه ظاهرا مسلم بودند

و واقعا کافر ملاقات میکردند پس اگر حضرت حسین با وجود بیعت هزار کس از کوفه هزار و دوازده

نامه کوفیان تقاعد میکرد حجت الهی بر ایشان تمام نمیشد جواب دوم آنکه اگر نمیرفت بکربلا در هر جا

او را پیدا کرده بقتل میآوردند چنانکه از بعض اخبار سابقه معلوم شد جواب سیم آنکه پیغمبران

در اعلای دین خود برای اتمام حجت بانواع سیاست مبتلا شدند تا شهید میشدند و هکذا سید

فی الواقع آنحضرت جان خود را فدای دین جدش نمود زیرا که اگر با یزید صلح میکرد و انکار افعال قبیحه

او را نمیکرد شرایع دین مبین و اصول و فروع ملت سید المرسلین مخفی و زایل میشد معاویه ملعون

انقد سعی کرده بود قلیلی از شرایع مانده بود و آن قلیل نیز باندک زمانی برطرف میشد افعال قبیحه

ایشان در نظر عوام الناس مستحسن میشد حضرت باین حالت شهادت را اختیار کرد و تا قبایح اعمال

ایشان ظاهر شد همه دانستند که اینها ناحق اند و دین حق امامیه ظاهر شد و حجت بر عالمیان تمام شد

کویا یک معنی خبر نبوی که فرموده حُسَیْنٌ مِنِّی وَ اَنَا مِنْ حُسَیْنٍ همین است یعنی بقای شریعت من از

شهادت حسین است جواب چهارم آنکه اگر چه حضرت میدانست شهید خواهد شد و لکن احتمال

بدا میداد و ظن نجات داشت تا وقتیکه در کربلا او را محاصره کردند آن وقت یقین بشهادت کرد

و اذن خواست که برگردد اذن ندادند و جه عدم بیعت امیر الله آن است که میدانست اگر بیعت هم میکرد

امرا یا اصحاب اورا بقتل میرسانیدند لهذا بیعت هم نکردند الا لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

مجلس پنجم در بیان احوالات بعد از ورود بکربلا واقع شد باین شهادت حضرت قاسم علیه السلام

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَنَا مِنْ اُمَّةِ اَشْرَفِ النَّاسِ فِی الْحَسَبِ وَ اَعْلَاهُمْ فِی الْحِلْمِ وَ الْاَدَبِ وَ اَعْظَمِهِمْ فِی الْمُصِیبَةِ

وَ التَّعَبِ وَ اَحْلَمِهِمْ فِی الْعَنَاءِ وَ النَّصَبِ وَ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْعَجَمِ وَ الْعَرَبِ وَ عَلٰی اَهْلِ بَیْتِهِ الْاَئِمَّةِ

الطَّاهِرِیْنَ سِیَّمَا عَلٰی وَلَدِهِ الْمَظْلُومِ صَاحِبِ الْمِحَنِ الْهَائِلَاتِ وَ الدُّمُوعِ الْجَارِیَاتِ وَ الْعُیُونِ السَّاهِرَاتِ

وَ الشِّفَاهِ الذَّابِلَاتِ وَ الْاَبْدَانِ الْبَالِیَاتِ وَ الْاَجْسَامِ الْعَارِیَاتِ وَ عَلٰی ابْنِ اَخِیْهِ السَّیِّدِ الْمُؤْمِنِ

وَ الْمَوْلَی الْمُتَّقِیِّ قَرِیْنِ الْغُصَّةِ وَ الْمِحَنِ قَاسِمِ ابْنِ الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ

اَجْمَعِیْنَ مِنَ الْاٰنَ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَ وَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ اِحْسَانًا

حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ کُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلٰثُوْنَ شَهْرًا عن الکامل و البحار و قد ورد بایسناد

انه لما حملت فاطمة بالحسین نزلت جبرئیل فقال یا محمد ان الله یقرء علیک السلام و یبشرک بمولود

یولد من فاطمة تقتله امتك بعدك فقال يا جبرئيل وعلى ربى السلام لا حاجة لى فى مولود يولد من فاطمة تقتله امتى

من بعدى فعرج ثم نزل وقال كما قال واجاب كما اجاب ثم نزل ايضا وقال ان الله يبشرك انى جاعل فى ذريته

الامامة والولاية والوصية فقال قد رضيت ثم ارسل الى فاطمة ان الله بشرنى فارسلت لا حاجة لى فى مولود تقتله

امتك من بعدك فجبرئيل هابشرة فقالت رضيت فحملته كرها باية مقبول ووضعته كرها باية مقبول الى ولده

ولم يرضع الحسين من فاطمة ولا من امرأة ولكنه كان يؤتى به النبى فيضع ابهامه فى فمه فيمص منها ما

يكفيه اليومين والثلثة فنبت لحم الحسين من لحم الرسول ودمه من دمه ولم يولد مولود لستة اشهر الا عيسى ابن

زكريا والحسين ابن على ولكن ظاهر اينه بدون ملاحظه تعبير مذكور در باره عموم زنان هست يعنى هر زنى بملاحظه

زحمت و تغيير حالت در وقت حمل كره دارد و در وقت وضع حمل هم كره دارد و بى اختيار حامله ميشود و آن طفلى كه

در شكم مادرش است او هم در وقت انعقاد نطفه اش در رحم مادر مجبور و بى اختيار است و همچنين در وقت

تولدش بلكه در زمانيكه باين عالم مياييم تا فانا بزرك ميشويم نشو و نما ميكنيم در همه عالم بى اختيار است چنانكه

حضرت امير در نهج البلاغه ميفرمايد عِبادٌ مَخلوقونَ اِقتِداراً و مَربوبونَ اِقتِساراً الى آخر الخطبة محصل فرمايش

حضرت اينست كه شما آورده شده ايد در اين عالم بى اختيار شماها البته ماها هيچ كدام در اين مطلب شكى نداريم بلكه

همه ما يقين داريم بر اينكه ما ها را بدنيا بى اذن ما آورده اند و نيز اگر هيچ كس بما نگفته بود با اذن ميدهيد

شما را بدنيا بياوريم ما بدن ما هم در اين دنيا بى اذن ما آورده اند و نيز اگر هيچ كس بما نگفته در شكم مادر

بلكه جميع آنچه راجع به بدن و خلقت ماست رجوع بما ندارد و اين است معنى مربوبون اقتسارا زيرا كه

انچهل پنجاه سال پيش ما نيم غذا كه ميخوريم چه قسم جزء بدن ما ميشود ميگويند سه هزار اجزاء بدن و چهار

هزار قوه داريم مثلا نانيكه ميخوريم قدرى از آن گوشت ميشود و قدرى پوست و قدرى استخوان و قدرى

مغز و قدرى خون و قدرى صفرا و قدرى سودا و قدرى بلغم و همچنين بلكه هنوز بكنه نفس نرسيده

ايم ان در دويكه علما ميگويند با ملست ظاهرا در اينجا مطلب موجود هست زيرا كه نفس بدن ما موقوف بوجود

ما است و حيوة ما موقوف بنفس و بدن ما است مگر اينكه بگوئيم اين دو معيت توقف هر دو نفر دوري

است تقدم و تاخر در هيچ كدام نيست اى عزيزان در اعمال فرنگيها تعجب ميكنيم چه نحو در مسافت بعيده

تلگراف تكلم ميكنند در كار خدا اينكه در بدن ما خلق شده هيچ تعجب نميكنيم در چشم ما چيزى بقدر يكعدس

قرار داده است كه در زمين ستاره ها را ميبينيم لا اقل از مكان ما تا آنجا چندين هزار راه بلكه در يكطرفة العين

همه ستاره هارا مى بينيم همين فكر كردن ما و حرف زدن و شنيدن ما از اعجب فعال است اينقدر حكما

رفته اند هنوز ندانسته اند جاى فكر كردن كجا است بعضى گفته اند دل هست برخى گفته در سينه خلق شده

بعضى گفته در دماغ است محصل مقصود آنست كه بدانيم كه بى اختيار بدنيا آمديم و بى اختيار

پرورش يافته و بى اختيار مانده ايم بهيچ وجه من الوجوه از خود خبر نداريم اين را هم يقين داريم

و بى اذن ما را از اين دنيا بيرون بيرند بارى وقت آمدن ما باين عالم اقارب ما شاد بوده ما گريان بوديم

كه وقت رفتن از دنيا اينها گريان شوند ما خندان نعم ما قيل هيچ دانى كه وقت آمدنت همه خندان بودند

تو گريان هم چنان كن كه وقت رفتن تو همه گريان شوند تو خندان حالا بايد فكرى بكنيم و تدبيرى بنمائيم

هر وقت ما را بكجا ميبرند چه طور است آنجا منزل خوبى داريم آشنائى داريم فرشى چراغى لباسى و خوراكى داريم

يا نه با خدا راهى داريم يا نه اگر در اين مطالب راه هم داشته باشيم علماء رضوان الله عليهم برآن و سيلها

معين كرده اند بهترين جميع الوسائل و سيله صاحب الوسائل حسين مظلوم است و توسل بآن جناب الى

عقدى دارد صيغه ايجاب و قبولى دارد قباله هم دارد ملاحظه بكنيم اين عقد بسته ميشود يا نه ايجا

۶۶ عقد از ما است باید بنیت خالص عرض السّلام علیک یا ابا عبد الله انی اتوسّل بک الی الله و اهم قول
میکند این توسّل هم قبالۀ لازم دارد مثل قبالۀ سایر معاملات که در آنها می نویسند خرید فلان از فلان فلان
بفلان مبلغ بفلان شرط ما اکنون میکوئیم حضرت حسین مشتری است می نویسند هذا ما اشتری الامام
ابو عبد الله الشهید از کمینه که از بس باید غرق شده دریای معصیت بنده روسیاه سوخته غضب خدا و
حضرت میخرد از ما انواع مختلفه است یکی زیارت آنحضرت است که ثوابش بی شمار و فضیلتش بسیار از جمله حضرت
صادق میفرماید زایر حسین شفاعت میکند روز قیامت صد مرد را که جهنم بر ایشان واجب شده باشد و فی
روایات اخر یقال لهم خذوا بید من احببتم و ادخلوهم الجنة بلکه کرد و غباری که بزوار نشسته هر که برسد
نجات او از آتش جهنم است چنانچه در فقره جمال الدین ناجی مذکور [illegible] در مبادره مشهور [illegible] بکر مهیا کردن
تعزیه برای این مظلوم است پول خرج کردن و زحمت کشیدن در ترتیب آن مجلس ثواب بسیار دارد متاع
متاعیست خیلی سهل است برای همه ممکن است آن هم مراتبی دارد بعضی دون بعضی اوّل مراتب تباکی آن
که شخص قساوت قلب دارد محزون نمیشود و گریه اش هم نمی آید خود را شبیه بگریه کنندگان میکند فرموده اند
و من تباکی [illegible] در باره چنین شخص هم وارد شده که بهشت باو واجب میشود دوّم مهموم شدن است برای
آنحضرت کما ورد نفس المهموم لظلمنا تسبیح سیّم وجع قلب است که دل شخص بر آن مظلوم بدرد بیاید کما
ورد ان الموجع قلبه لنا لیفرح قلبه عند موته فلا تزال تلک الفرحة فی قلبه حتی یردوا علینا الحوض چهارم
گرد بدن اشک در چشم بدون آنکه خارج بشود کما ورد انه رحمه الله قبل ان یخرج الدمعة من عینیه
پنجم خارج شدن از چشم اگرچه جاری نشود کما ورد انه یوجب غفران الذنوب جمیعا ششم جاری شدن
اشک بصورت و بسینه کما ورد لو ان قطرة منها لو سقطت لاطفت حرّها بل ورد ان الملائکة تجمع

۶۷ هذه الدموع فی قارورة فیدفعونها الی خزنة الجنان فیمزجها بماء الحیوان الذی فی الجنة فیزید فی عذوبتها
الف ضعف هفتم آنست که با آن جریان اشک ناله و نعره و سر و سینه زدن هم باشد فضیلت این از مراتب
سابقه بیشتر است هشتم آنست که در حدیث ابوذر است آن قدر گریه کنید بر سر و سینه بزنید و نعره
کشید که حتی تذهق انفسکم تا روح از بدن مفارقت کند یعنی بیحال بشوید و یا غش کنید این قسم افضل
جمیع مراتب است و گریه فاطمه زهرا است بدانکه ثمن این متاع ها در بیان این اقسام ذکر شد ولکن بعضی از
ثمنها فعلا در دنیا میدهند چنانکه در حدیث است الا و صلی الله علی الباکین رأفة و شفقة ولکن بعضی
آنها را باقساط میدهند یکی در وقت احتضار یکی وقت دخول قبر و یکی وقت ساکن شدن در قبر یکی وقت بیرون
آمدن از قبر حالی بمیدان آییم ای عزیزان بکدام حالت سید الشهداء گریه کنیم تا انفع در حال ما باشد پس آن بِه
گریه کنیم بآن حالتیکه در روز پنجم محرم بر آنحضرت وارد شد چون وارد کربلا شد قریب بدویست هفصد نفر
عیال از رجال و نساء و اطفال چه از اهل بیت و چه از اصحاب همراه او بود فرمود خیمه ها را زدند در خیمه نشسته بود
ناگاه نامۀ از ابن زیاد آمد بمنزلۀ تیر هزار شعبه بود که از دوازده فرسخ راه آمده بقلب مبارک آنحضرت نشست گویا
نامۀ او دید سلام هم نکرد آنجناب نامه را ملاحظه فرموده که از ابن زیاد ملعون بود اف بر تو باد ای دنیای فانی
که بمعرفت تو [illegible] بجائی میرسد چنین ملعون اشقی الاشقیا بحجت خدا می نویسد اما بعد فقد بلغنی
نزولک بکربلا و قد کتب الی امیر المؤمنین ان لا اتوسد الوسید و لا اشبع من الخمیر او الحقک باللطیف
الخبیر او ترجع الی حکمی [illegible] همانکه حضرت نامه را ملاحظه کرد تغییر بر آن جناب مستولی شد نامه را
انداخت قاصد عرض کرد جواب نامه را عطا کن فرمود ما له عندی جواب فقد حقت علیه کلمة العذاب
چون ابن زیاد این بشنید در غضب شد [illegible] عساکر خود را [illegible] در آن هنگام بالمیان خروج کرده براهالی قریه

استیلا یافته بودند ابن زیاد عمر بن سعد را عهد حکومت ری داده بدفع ایشان مامور نموده بود ابن سعد با لشکر
خود از کوفه خارج شده در حمام اعین لشکرگاه کرده بود چون حضرت سید الشهدا بکربلا نزول فرمود ابن زیاد
بعمر بن سعد گفت حکما باید بکربلا روی کار سید الشهدا را باتمام برسانی بعد از آن بملک ری روی ابن سعد
گفت چه باشد که مرا معاف داری و دیگری فرستی گفت اگر چنین است باید طمع ملک ری را هم نداشته باشی قول
گفت یکجا بمن مهلت بده قبول نکرد گفت لامحاله امشب بمن مهلت ده تا فکری در این خصوص بکنم آن ملعون
یکشب را مهلت داد عمر بازگشته با هریک از دوستان خود مشورت کرده او را منع کردند از عذاب آخرت تحذیر
نمودند مغیرة بن شعبه خواهرزاده عمر گفت اگر سلطنت روی زمین را بتو دهند تو بجنگ آن بزرگوار نباید
بروی تا خون امام مظلوم برگردن تو نباشد و بالجمله آن ملعون در آن شب در تحیر بود اشعاری میخواند از
جمله آنها این است قوله ما ادری اني لحائر افکر في امري علی خطرین ءاترك ملك الري والري منیتي
ام اصبح ماثوما بقتل حسین وفي قتله النار التي لیس دونها حجاب ولي في الري قرة عین یقولون ان
الله خالق جنة ونار وتعذیب وغل یدین فان صدقوا فیما یقولون انني اتوب الی الرحمن من سنتین وان
کذبوا فزنا بدنیا عظیمة وملك عقیم دائم الحجلین
الا انما الدنیا بخیر معجل وما عاقل باع الوجود بدین پس آن ملعون صبحگاه نزد ابن زیاد آمد و باز
استعفا نمود از رفتن بکربلا ابن زیاد گفت اگر نروی باید از حکومت ری دست برداری پس آن ملعون از
وابد غادر و نادر اختیار نمود بر این امر عظیم اقدام کرد مصداق کلام معجز نظام حضرت امیر علیه السلام گردید که آن
ملعون سردار لشکر شده در ~~میمنه تو بجهنم رو~~ قول جهانرا بانیکه زیرا که آنحضرت روزی عمر بن سعد را ملاقات
نمود فرمود وای بر تو ای پسر سعد چه میکنی آن روز که مخیر باشی تو در آن روز در میانه بهشت و جهنم اختیار کنی جهنم را

پس آن ملعون با چهار هزار یا شش هزار منافق سواره وارد زمین محنت آباد کربلا شده عروة بن قیس را
بحضور امام فرستاد او نرفت گفت من از آن اشخاصم که بحضرت نامه نوشته ام پس بهر کس از رؤسا گفت همه
مثل عروه عذر آوردند تا کثیر بن عبدالله بسیار شجاع قسی القلب گفت هیچکس بهتر از من نیست اگر بخواهی
او را میکشم عمر گفت نه بلکه برو بپرس برای چه باین دیار آمده آید کثیر چون نزدیک شد ابو ثمامه صائدی عرض
کرد یابن رسول الله بدترین اهل روی زمین از همه بی رحم تر می آید پس برخاسته پیش او آمد فرمود اگر خدمت امام
میروی باید که شمشیر خود بگذاری گفت نمیشود فرمود بگذار من قبضه شمشیر تو بدست دارم تو سخن خویش بگو گفت
نمیشود گفت اگر نمیگذاری بدبر میگردم ابو ثمامه گفت تو مرد فاجر نابکاری راه نمیدهم باین حالت برو پس آن ملعون
برگشت بعد از آن عمر بن سعد قرة بن قیس را بفرستاد چون نزدیک شد حضرت از اصحاب نام او پرسید حبیب بن
مظاهر گفت پسندیده مرد است من گمان نداشتم که بچنین موقف آید چون نزدیک آمد سلام کرد پیغام
ملعون را رسانید حضرت فرمودند بگو کوفیان نامها نوشتند مرا بدین شهر دعوت کردند من نیز بیامدم حال اگر
کراهتی دارید باز گردم قرة قصد مراجعت نمود حبیب بن مظاهر گفت ویحك یا قرة دوباره نزد این ظالمین
میروی دست از یاری این امام غریب برمیداری خدا بوجود مبارك پدر او ما و شما را بدین خویش گرامی داشته
هدایت فرموده قرة گفت جواب پیغام را میبرم اگر مصلحت باشد مراجعت میکنم قرة جواب امام را بعمر رسانید
عمر گفت امیدوارم که خدا از محاربت آن جناب عافیت روزی فرماید عمر سعد ماوقع بینهما را نوشته برای
ابن زیاد فرستاد حسان بن فائدی گوید من نزد ابن زیاد بودم این نامه عمر با و رسید چون بر مضمون نامه مطلع
شد گفت الان اذ علقت مخالبنا به یرجو الخلاص ولات حین مناص یعنی اکنون چنگالهای ما باو بند شده
خلاصی میخواهد او را هرگز رهائی نخواهد بود جواب نامه را نوشت باید بیعت یزید را بر حسین و اصحاب او عرضه دارد

۷۰ که بیعت کردند بنویس باز آنچه مصلحت باشد در کار ها بده میشود چون مضمون نامه را عمر سعد فهمید
بحضرت حسین اظهار نکرد زیرا که میدانست حضرت بیعت فرزندان را قبول نخواهد کرد پس از آن ابن زیاد در کوفه
بمنبر رفته شرح مبسوطی از سخاوت یزید بمردم گفت بعطایا هر کس صد صد بیفزود و آن را نیز معجل ادا نمود
یزید بن رکاب را با دو هزار نفر و حصین بن نمیر را با چهار هزار کس و بروایت سید السجاد عبد الله بن حصین را با
هزار سوار و شبث ابن ربعی با چهار هزار سوار و محمد ابن اشعث با هزار سوار پس هر روز امیری در پی امیری
و سرهنگی در پی سرهنگی بمعاونت عمر بن سعد میفرستاد علامه مجلسی ره فرموده این جنود تا مسعود در روز
ششم محرم در کربلا جمع شدند و لکن اصحاب آن حضرت بسیار اندک بود همانکه همه ایشان روز عاشورا
بدرجه شهادت رسیدند نوبت قتال بنی هاشم رسید که عدد ایشان بنا بروایت ارشاد هیفده تن بودند
با خود آنحضرت هیجده تن میشدند اول قتیل از ایشان بنا بروایت علامه مجلسی ره عبد الله بن مسلم بود اما
بنا بروایت ابی مخنف سید ممتحن قمر بن العقیدة و المحن قاسم بن الحسن ع بود و لکن مفید و سید بن طاوس
و ابن اثیر و ابو الفرج اصفهانی و دیگر محدثین و مورخین فریقین اول قتیل حضرت علی اکبر را گفته اند و در زیارت
منسوبه بناحیه مقدسه را برای این مقال شاهد آورده اند زیرا که در حق علی بن الحسین ع فرموده السلام علیک
یا اول قتیل من نسل خیر سلیل اه و لکن میتوان گفت مراد از خیر سلیل خود سید الشهدا است و علی اکبر اول
کسیست از نسل او شهید شده و بعضی گفته اند شهادت قاسم ع بعد از شهادت جمیع بنی هاشم بود علی
ای حال مقصود در این مجلس بیان شهادت حضرت قاسم است بدانکه این بزرگوار بحسب مرتبه و شان
تالی مرتبه حضرت عباس و علی اکبر است که مرتبه ایشان از جمیع شهدا بالاتر است دلیل بر افضلیت قاسم
چند چیز است یکی اقوال و افعال صادره از سید الشهدا در وقت اراده میدان رفتن او از شدت گریه کردن

حضرت و غش نمودن آنحضرت در وقت معانقه با قاسم و طریق پوشانیدن لباس حرب چنانکه خواهد آمد ۷۱
انشاء الله دوم عزیز بودن او پیش پدرش حسن مجتبی زیرا که او عزیزترین اولاد امام حسن ع بود لهذا او را بعضی از شدائد
و وصایا اکید مخصوص گردانید که جان خود را بعمش فدا کند سیم قول خود قاسم ع است ان القتل عندی
احلی من العسل که در شب عاشورا بعد از سؤال کردن از حضرت سید الشهدا از کسانیکه شهید خواهند شد
و عرض کرد مرا هم میکشند فرمود قتل نزد تو چه طور است عرض کرد القتل عندی احلی من العسل پس حضرت خبر داد
باو کشته شدن او را و قتل پسر شیرخواره اش عبد الله که علی اصغر میگویند پس قاسم از قتل امام زین العابدین
سؤال کرد فرمود خدا نسل مرا از دنیا قطع نمیکند و او پدر هشت امام است این مضمون بعضی اخبار است
که فاضل دربندی نقل کرده چهارم شجاعت است که شجاعت آن شاهزاده چنانکه بعض علما فرموده اند تالی
مرتبه شجاعت عمش عباس و ابن عمش علی اکبر بود و ایشان از جمیع شهدا غیر از امام اشجع بودند و در خصوص
عروسی آن بزرگوار در کربلا در میان علما آخلاف است علامه مجلسی ره فرموده قصه دامادی او در کتب معتبره
بنظر حقیر نرسیده و جمیع کثیری از اصحاب مقاتل آن را ذکر نکرده اند و لکن جماعتی از متاخرین ذکر کرده اند
حتی فاضل دربندی نسبت داده بمنتخب کتاب انساب آل ابی طالب علاوه بر عروسی زفاف هم واقع شده و فاطمه
حامله شد بپسری زائید که او را مسمی بقاسم مثنی نمودند و او است که بنی امیه او را در ری کشتند که قبرش مشهور در قریه
از شمیرانات است که زیارت میکنند او را مشهور بلقب شاهزاده قاسم و گفته سر مبارک خود حضرت قاسم هم در همانجا
مدفون است زیرا که سرها و اسرا را بشام میبردند یکنفر از اهل ری که در میان لشکر عمر سعد بود او خواهش کرد سر قاسم را
ببرد در ری تماشا کند لهذا آن یکنفر سر مبارک را گرفته همراه خود برد بعد از مدتی در آن قریه دفن کردند و قتیکه قاسم
مثنی شهید شد او را هم در جنب او دفن کردند و فاطمه زوجه در نسل گمان ندارم اقوی بحصول این قصه است و چند دلیل

۷۲ واهم اتمامه کرده و فرموده عروس فاطمه اسمش زبیده دختر شاه زنان دختر یزدجرد بود که زن امام حسن
بود حضرت سید الشهداء او را بعد از شهادت حضرت امام حسن بعد از فوت شهربانو مادر سید السجاد عقد کرد
بود الله اعلم بشانی حال حضرت خواهش بعضی گفته اند حضرت سید الشهداء دختر خود فاطمه را در مدینه بحسن ابن مثنی
حسن مجتبی نکاح کرده بود این حسن مثنی در کربلا با جراحت بسیار در میان کشتگان افتاده بود و قتیکه سر شهدا
میبرید ند حسن مثنی رمقی در تن داشت ابی حسان چون از قبیله مادر حسن مثنی که اسمش خوله بود از ابن سعد
کسی سر او را قطع کند گفت بگذارید او خود جان میدهد و از ابن زیاد شفاعت کرد جراحات او را معالجه کرد بعد
بصحت به مدینه مراجعت کرد احتمال هست چون جناب امام حسین بعلم امامت میدانست که حسن بن حسن زنده
خواهد ماند و جناب فاطمه را تا آن روز بدست آن بزرگوار نسپرده باشد در همان روز بدست او سپرده
بر مردم مشتبه شد خیال کردند که بجناب قاسم نکاح کرده اعتقاد احقر اینست عقده زفاف قاسم از جمله افتراءات
هست و هکذا بردن سر مبارک او بملک ری ولکن فقره دامادی در کربلا احتمال ضعیف است که همان عقد
باشد بزبیده تا همه اسباب مصیبت برای آنحضرت جمع باشد این فقره از مصیبتهای عظیم است که مردم آمیخته
عروسی کرده اند مجملاً همین قدر ذکر کرده اند وقتیکه حضرت سید الشهداء آن ناکام را اذن قتال نداد
گوشه خیمه با کمال حزن و بخاطرش امد و با مادرش کرام ولد بود بخاطرش امد که پدر بزرگوارش
بر بازویش بسته است سفارش کرده که بازکو هروقت کار بر او تنگ شد بگشاید نگاه کند کشود
کرد دید نوشته است یا ولدی یا قاسم اذا رأیت عمك الحسين في كربلا وقد احاطت به الاعداء
فلا تترك الجهاد ولا تبخل بروحك وكلما نهاك عن الجهاد فعاوده ليأذن لك فيه لتحوز في السعادة الابدية
نوشته پدر را ملاحظه کرد امد بخدمت عمش بزرگوارش تعویذ را عرض کرد حضرت نظر مبارکش بخط برادرش افتاد

بسیار گریه کرده فرمود برادرم وصیت دیگر هم فرموده است که دخترم فاطمه را برای تو عقد کنم عقدی واقع ساخت ۷۳
بفرض تحقق عقد او ضاعش نه مثل عروسی جده اش فاطمه زهرا و یا سایر عروسیها هست بلکه نقطه مقابل
هست اما نسبت بعروسی جده اش پس در عروسی صدیقه طاهره بهشت را زینت کردند حور العین در حجرها
خوانند طبله و طواسین خواندن مشغول بودند درختان بهشت نثار کردند حور العین شادی میکردند
اما در عروسی این فاطمه کوه با بهشت سیاه پوش شده گریه میکرد حور العین هم محزون بودند بر سر و صورت
و بر در لطمه میزدند و اسمان خون نثار میکرد و اما نقطه مقابل عروسیها مردم پس این عروسیها مجلس عقد
مجلس شربت شیرینی و حجله حنابندی دادند و لهمر دادند و لباسهای تازه بر داماد و عروس مجلس عقد شد
بود مجلس حنابندان فتلگاه بلکه در آن حجله بالای محفه هم بود که عبارت از بدنهای شهدا است که حضرت
این ناکام را بالای همه جسدهای شهدا گذاشته بود حنابندی هم کرده بالای همین تخت بود بخون سر مبارکش محاسن
در دستها بلکه همه اعضایش خضاب شده عمو یعنی عقد خواه داماد هم در آن وقت گریه فرموده فرزند
خیلی بر من صعب است که صدا زدی نتوانستم ترا یاری کنم ولکن عروس هم حنابندی کرد عمه اش عقد خواه
کرد اما حنابندی عروس از خون گوش او بود که بجهت گوشواره او را پاره کرده بودند و مقنعه اش را هم برده بودند
اما عقد خواه عمه اش این بود فرمود عمتك مثلك بغيا مونود به که خواستی سرت را بپوشانی ندادم
لباس را هم بغارت برده اند این عروسیش بود ولکن شهادت آن بزرگوار بنابر روایت منتخب که مشتمل بر عقد
بر هست اینست که حضرت قبای امام حسن را براو پوشانید و عمامه او را بر سرش بست خیمه بر او خالی کرد
دختر خیمه گرفته بدست قاسم داد قاسم به ختر هم چه مینگریست و میگریست تا آنکه از دشمنان صدای المبارز
شنید دست خود را از دست زوجه کشیده خواست از خیمه خارج بشود عروس دامن او را گرفته از

عو ۷ منع نمود گفت چه خیال داری گفت خیال شهادت باز عروس مانع شد قاسم فرمود عروسی ما بقیامت ماند
پس اهل بیت از حرکات قاسم بگریه در آمدند و فتیکه حضرت دید قاسم اراده میدان دارد فرمود یا وَلَدِی
اَتَمْشِی بِرِجْلِكَ اِلَی الْمَوْتِ عرض کرد چگونه نروم و حال انکه تو در میان اعدا وحید و تنها مانده بعد از ان
حسین گریبان قاسم را پاره کرد و عمامه او را دو نصف کرد و بر رویش انداخت بعد از آن لباسهای او را بصورت
کفن باو پوشانید و شمشیر خود را دکمر قاسم بست روانه میدان نمود فاضل دربندی فرموده در این اسرار چند
ست دو نصف کردن عمامه برو و انداختن ان حفظ کردن رو از حرارة افتاب بود و ستر انکه لباس او را بطرز
کفن نمود ان بود که قاسم بداند که شهادت او از امور یست که در ان بدا و امتناع نیست و ستر گریبان چاک کردن
ان بود که وقت میدان رفتن آن عروس او علامتی خواسته بود که بان علامت او را در قیامت بشناسد الی غیر ذلک
از وجوه الله اعلم بالواقع چون قاسم رو بمیدان کرد آمد تا مقابل عمر سعد فرمود ای عمر از خدای نمی ترسی
خدا را مراعات نمیکنی عمر گفت ایا کبر شما شما را کفایت نکرد بین یزید اطاعت نمیکنید فرمود خدا تو را جزای خیر ندهد
اسلام میکنی و اولاد رسول از کثرت عطش دنیا در پیش چشمشان سیاه گشته پس طلب مبارز نمود مردی
بسوی او آمد که با هزار سوار برابر بود قاسم او را بقتل رسانید و چهار پسر او هم یک یک بجنگ او آمده
همه را بقتل رسانید با اسب خود تازیانه میزد سوار از امیکشت تا قوتش ضعیف گشته قصد مراجعت
ناگاه ازرق شامی راه او را گرفته حضرت او را هم بقتل رسانید چهار پسر او را هم بقتل رسانید
خدمت امام رسید عرض کرد یا عَمَّاهُ الْعَطَشُ الْعَطَشُ حضرت امر بصبر فرمود و انگشتر خود را بدهان او گذاشت
مکید فرمود گو یا چشمه آب بود سیراب شدم پس دو باره مراجعت بمیدان کرد شهید شد بان طریق
عرض خواهد شد و لکن سید بن طاوس که در نقل مراثی از او معتبرتر کسی نیست او شهادت قاسم را

باین نحو روایت کرده خَرَجَ قَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ وَهُوَ غُلَامٌ صَغِیرٌ لَمْ یَبْلُغِ الْحُلُمَ که چهارده سال داشته باشد ۷ ۵
زیرا که یازده سال میانه وفات امام حسن ع و حضرت سید الشهداء السلام بوده فَنَظَرَ اِلَیْهِ الْحُسَیْنُ ع فَاعْتَنَقَهُ
دست بگردن او انداخت او را در بر گرفت حَتّٰی غُشِیَ عَلَیْهِمَا چندان بگریستند که از پای در افتادند از هوش
بیگانه شدند نمی دانم این گریه از چه بابت بود باین شدت چرا و حال انکه شهدا دیگر آمدند اذن گرفتند
با هیچ کس حضرت چنین رفتار نکرد باری بعد از انکه بحال آمدند فَاسْتَاْذَنَهُ فَلَمْ یَاْذَنْ لَهُ فَلَمْ یَزَلِ الْغُلَامُ
یُقَبِّلُ یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ پس اذن جهاد خواست حضرت اذن نداد متصل آن جوان بوسه دست و پای امام را
میبوسید تا از حضرت رخصت حاصل کرد علی قول حضرت ساکت شد پس آن مظلوم مانند افتاب تابان از
افق میدان طالع شد در حالتیکه سیلاب اشک بر چهره اش سیلان داشت این رجز خواند اِنْ تُنْکِرُونِی
فَاَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سِبْطِ النَّبِیِّ الْمُصْطَفٰی الْمُؤْتَمَنِ هٰذَا حُسَیْنٌ کَالْاَسِیرِ الْمُرْتَهَنِ بَیْنَ اُنَاسٍ لَا سُقُوا صَوْبَ الْمُزْنِ
و جنگ نمود تا بدان صغر سن در یکحمله سی و پنج تن بدرک فرستاد بقولی شصت تن و بروایتی هفتاد تن و بقولی
نفر را بجهنم فرستاد حُمَیْدُ بْنُ مُسْلِم میگوید در لشکر ابن سعد بودم ناگاه از ان لشکر سال جوانی را دیدم که پیراهن
عبا از ادیمی در بر داشت و بند نعلی که در پای چپ داشت گسیخته بود عمر ازدی گفت بخدا قسم بر این کودک حمله میکنم
گفتم چه میگوئی اگر این طفل شمشیر بمن زند دست نمیکشایم بدفع ان ترا کفایت کند این جماعت که او را احاطه کرده اند
او میکشند پس ان ملعون اسب تاخت بضرب تیغ فرق ان مظلوم را بشکافت او را طاقت نماند از اسب بروی زمین
افتاد فریاد وا عماه کشید امام را دیدم چون شاهبازی که از فراز بفرود شود با شیر خشمناک بکلاب حمله آورد
صفوف لشکر از هم بدرید بعمر ازدی شمشیری زد دست سپر کرد تیغ دست او را از مرفق انداخت بانگ
بر آورد سواران کوفه از هر طرف بیامدند جنگ مغلوبه شد ان ملعون کشته شد و ان طفل معصوم در زیر سم

مجلس پنجم

اسبان مخالفان کوفته شد بعضی گفته اند بدن پلید عمر از دردی در زیر سم ستوران خورد شد تا بدرک اسفل
واصل شد چون حضرت آن کافران را دور کرد و غبار بنشست بر سر فرزند برادر گرامی خود آمد با سینهٔ
که او دست و پا میزند فرمود بخدا قسم که بر عم تو گران و مشکل و دشوار است تو او را دعوت کنی اجابت نتواند کند
اگر اجابت کند اعانت نتواند کند اگر اعانت کند ترا نفعی نه بخشد خدا دور کند از رحمت خود اعدا
که ترا بقتل رسانیدند وای بر گروهی که پدر و جد تو خصم ایشان باشند در خبر دیگر است حضرت قاسم جسد آن
آمد همت خود را بر علمدار گماشت خواست او را بکشد تیر دادها او را احاطه کردند از اسب بر زمین انداختند
سعد شامی نیزه از پشت او زد از سینه اش بیرون آمد پس بخون غلطان شده ندا کرد یا عماه ادرکنی حضرت
سینه برادرزاده خود را بر سینه مبارک خود گرفته چنانکه پاهای او بر زمین میکشید تا او را بقتلگاه
ابدان شهدا گذاشت گفت خداوندا کشندگان ما را بکش و جمعیت ایشان را پراکنده گردان و احدی از ایشان
را مگذار پس فرمود ای پسر عمان و ای اهل بیت من و برادران من صبر کنید که بعد از این روز دیگر مذلت
دید بعزت و سعادت ابدی خواهید رسید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس ششم در بیان شمهٔ از احوال اهل بیت بعد از ورود کربلا با شهادت علی اکبر

الحمد لله رب العالمین الذی تحیرت فی اشعة انوار جلاله اوهام المتوهمین و تقاصرت عن ادراک کنه کماله افکار المتفکرین و بجلال احدیته قلوب العارفین والصلوة والسلام علی سید الاولین والآخرین حجة الله علی الخلائق اجمعین و علی اهل بیته ائمة المیامین والقادة الاکرمین سیما علی الشهید بضرب منقذ اللعین هو ثمرة فؤاده افضل الشهداء الراشدین المطهرین الذین هم افضل الشهداء الابدین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی یوم الدین اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی و لنبلونکم

بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون ظاهر معنی آیه شریفه این است البته مبتلا میکنیم شما را بیکی از پنج بلیه مذکوره و بشارت بده ای پیغمبر اشخاصی که صبر کنند بر این بلاها آنچنان صبر کنندها آنکه هر وقت برسد بایشان مصیبت و بلا میگویند انا لله وانا الیه راجعون بر ایشان صلوات و رحمتها است از پروردگار شان و ایشانند راستکاران بدانکه حق تعالی جمیع انبیا و اولیا را باین بلیه خمسه مبتلا نموده ولکن هریک بحسب مرتبه خود پس هر کس که مرتبه اش عند الله زیادتر ابتلایش زیادتر است و هر کس کمتر ابتلایش کمتر نعم ما قیل هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش میدهند ولکن از آدم الی یومنا هذا از انبیا و اولیا کسی مثل سید الشهداء بفرد اصعب واشد واکمل همه این بلاها مبتلا نشده زیرا که یکی از این بلاها خوف است آنحضرت با مراتب آن مبتلا شد از خانه و حرم جد اطهرش از جهت کثرة خوف نتوانست بماند پناه برد بحرم خدا بمضمون من دخله کان آمنا که مامن بود برای هر شجر و حیوان پرنده و چرنده و انسان که در آنجا باشد که در آنجا هم بجهة شدت خوف از بنی امیه نتوانست بماند حتی احرام حج را بدل بعمرهٔ مفرده کرده بسرعت تمام تشریف آورد بکربلا تا لشکر این دو دش را احاطه کردند راه فرار را بر او بستند بقسمیکه گویا راه نفس بر او بسته شده بود چنانچه خود در روز عاشورا با آن اعدا گفت فرزند رسول را بواسطه نامه نوشتن از جای خود آواره کردید و در این دیار و اخذتم بنفسه پس گرفتید راه نفس او را این همه احاطه برای آن بود که بجائی نرود و هم کسی بامداد او نیاید و کسی هم میامد نمیگذاشتند چنانکه حبیب ابن مظاهر که با دو نفر یا هفتم چون کثرة لشکر مخالف را مشاهده نمود بخدمت آن شاه کم سپاه عرض کرد قبیلهٔ بنی اسد بما نزدیک هستند اگر مرخص فرمائی من بروم ایشان را بنصرت شما دعوت نمایم چون اذن حاصل کرد در میان شب بسوی آن قبیله رفت قدری ایشان را موعظه کرد بزودی ایشان هدایت یافت با نود نفر

۷۸ عازم یاری آنحضرت شد ند در آنحال منافقی از قبیلهٔ آن جماعت خبر ابعمر سعد رسانید آن ملعون چهارصد نفر را
بسرکرده کی ازرق شامی بر سر راه آن جماعت فرستاد با ایشان مشغول محاربه شدند آنها منهزم ساختند بر
حبیب بخدمت حضرت آمد ما وقع را بعرض رسانید حضرت فرمود لا حول ولا قوة الا بالله آن نود نفر
مراجعت کردند قبیله خود را شبانه کوچ دادند از ترس ابن زیاد از کربلا دور شد ند در قوم از بلاها که حضرت
بعد از اجل آنها مبتلا شد بلیهٔ جوع بود که باز اداز آن معنی عام است شامل گرسنگی و تشنگی هر دو است
از بلیهٔ گرسنگی از غالب بلاها اصعب اشد است بد لیل ومن الماء کل شیء حی احتیاج خلق با آب
بیشتر است خداوند عالم آب را در فضای خلق کرده آسمانی بود ونه زمینی ونه عرشی ونه کرسی وکان عرشه
علی الماء پس آب مایهٔ خلقت است وخلقت آب هم بلکه جمیع مخلوقات بحکم لولاک لما خلقت الافلاک
بوجود مبارک حضرت خاتم انبیا بود وآنحضرت در بارهٔ سید الشهدا فرموده است حسین منی وانا من حسین
پس کو یا همه چیز بواسطهٔ وجود حسین خلق شده پس آب هم بواسطهٔ وجود آن بزرگوار خلق شده بجهت شدت
احتیاج خلق باب خداوند خصوصیتی در آن قرار داده که در سایر چیزها نیست من جمله حقی قرار داده
برای همه در بعضی از آنها مثل نهرها و قناتها و چشمها و رودخانها که هر لب تشنه از آن بخورد
اگرچه مالک داشته باشد و صغیر هم باشد ولازم نیست بداند که مالکش راضیست بلکه بداند راضی
نیست بخورد جایز است لب تشنه از آن بخورد بعضی از علما فرموده در قیامت اول چیزیکه شخص میدهند
اجر آب دادن است پس هر کسی تشنه را آب دادن اجرش دارد اگرچه کافر باشد ولکن در طعام
دادن بکافر اجری نیست راوی میگوید من هم محمل حضرت صادق بودم در راه مکه دیدم شخصی
در زیر سایهٔ درخت مغیلان حضرت فرمود برو آنجا مبادا آنشخص از تشنگی افتاده باشد میگوید

۷۹ پیاده شدم رفتم عرض کردم یا بن رسول الله نصرانی است فرمود آبش بده لکل کبد حراء اجر بلکه بحیوان آب
دادن هم اجری دارد حضرت خاتم مشغول بوضو بود گربه از راه میگذشت نگاه باب کرد فرمود معلوم است
تشنه است آب را قبل از وضو نزد گربه گذاشت که آب خورد از پس ماندهٔ آن وضو گرفت واگر کسی در سفر باشد
وحیوانی همراه داشته باشد و بترسد اگر وضو بگیرد و یا غسل کند حیوان تشنه بماند باید آب بحیوان
خودش تیمم بکند اکنون ملاحظه کنید با این تاکیدات و فضایل در آب دادن به بینید چه قدر ابن
زیاد ملعون قساوت قلب داشت نامهٔ دیگر نوشت بعمر سعد امنع الحسین من شرب الماء الذی حللته علی
الیهود والنصاری وحرمته علیه وعلی اهل بیته فحل بینه وبین اصحابه وبین الماء فلا یذوقوا منه قطرة کما
التقی النقی عثمان بن عفان بعد از این حکم در هفتم محرم ابن سعد ملعون پانصد نفر از لشکر را بسرکردگی عمرو بن حجاج
ملعون مامور کرد بفاصلهٔ نیم فرسخ همه مشرعها را گرفتند و در آن روز حکایت هم خیمه گاه الماء الماء بود
میفرمایند زان تشنگان هنوز بعیوق میرسید فریاد العطش زبیابان کربلا چه تشنها لشکر امام در میان
ایشان بود یکی امام حسین دیگری امام زین العابدین دیگری امام محمد باقر باقی دیگر امامزاده و اطفال و زنان
واصحابیکه از علما و زهاد و عباد و اهل اسرار بودند در آنحالت عبد الله ازدی بی حیا کو یا در صفاوت
آسمان کبود است بخدا قسم قطرهٔ از آن نچشی تا با لب تشنه شهید شوی حضرت فرمود اللهم اقتله عطشا
ولا تغفر له ابدا راوی میگوید بعد از مراجعت بکوفه آن ملعون ناخوش شد بعیادتش رفتم دیدم از عطش
میسوخت دمادم کوزهٔ بزرگ بر سر میکشید آن قدر میخورد که شکمش بزرگ میشد آب از گلویش خارج میشد
میگفت دو باره کاف الساقی آب میخورد باز فریاد میزد تا بجهنم واصل شد ابن جوزی گفته عمرو بن حجاج
بنزد یک آمد گفت یا حسین هذا الماء تلغ فیه الکلاب وتشرب منه الخنازیر والحمر والذئاب ولا

تذودوا منه و الله حتی تذوق الحمیم فی نار الجحیم استماع این کلمات شد بدتر بود بر آنحضرت از منع آب چون
تشنگی بر اصحاب آنحضرت غلبه کرد بخدمت امام غریب شکایت کردند حضرت کلنگی برگرفت و بعقب خیمه محترم
در آمد و از پشت خیمه نه گام برداشت بجانب قبله در آنجا کلنگ را بزمین زد باعجاز آنحضرت چشمه از
آب شیرین پیدا شد همه سیراب شدند و مشکها را پر کردند پس آن چشمه ناپدید شد دیگر کسی اثری از
آن ندید چون این خبر بابن زیاد ملعون رسید بعمر سعد نوشت شنیدم حسین چاهی میکند و آب بیرون
میآورد چون نامه من بتو رسد کار را بر ایشان تنگ کن نگذار چاه بکنند و مگذار قطره از آب بچشند پس از
حکم عمر سعد در منع آب از حسین بکوشید و عطش در میان اصحاب شدید شد آن امام شهید عباس را
طلبید فرمود با سی سوار و بیست پیاده و بیست مشک بروید شاید برای تشنه کامان آبی تحصیل کنید پس حضرت
عباس شبانه با اصحاب جانب شریعه روانه شدند هلال بن نافع علم گرفته پیش روی عباس روان بود
وارد شریعه گشت عمرو بن حجاج گفت کیستی گفت هلال پسر عم توام آمده ام آب بنوشم گفت بنوش بر تو گوارا باد
هلال گفت وای بر تو ای عمرو مرا آب میدهی و پسر پیغمبر و اهل بیت او را تشنه میگذاری تا از عطش هلاک شوند
عمرو گفت این سخن را راست میگوئی چه توان کرد مأمورم لابد باید این کار را بنهایت برم هلال چون این
سخن بشنید بانگ زد ای اصحاب حسین در آئید حضرت عباس مانند شیر غرّان با اصحاب اطراف شریعه را گرفت
پیادگان داخل شریعه شده مشکها را از آب پر کردند حضرت عباس و هلال با سواران با ایشان مشغول مقاتله گشتند
بودند جماعتی از لشکر اعدا مقتول و مجروح گشت با اصحاب حضرت آسیبی نرسیده آب را بخیمه حرم آوردند
از آن وقت حضرت عباس ملقب بلقب سقا شد بعد از سقایت عباس دوباره اصحاب محتاج بآب شدند
یزید بن حصین همدانی و یا بریر بن خضیر همدانی از حضرت اذن خواست بجهت آب پیش عمر سعد رود

بعد الاذن عمر را دید سلام نگفت گفت یا اخا همدان چرا سلام نکردی مگر من مسلمان نبودم گفت ای پسر سعد
تو مسلمانی این آب فرات است که کلب و خنزیر از آن می آشامند حسین و اصحاب و اطفال او از تشنگی هلاک میشوند
تو میانه ایشان با آب حائل شده عمر سعد خجل شده سر بزیر انداخت بعد گفت ای برادر همدان هرچند با
نفس خود مجاهده کردم قبول نکردم که ولایت ری را دست بردارم دیگری بدست بگیرد و آن مظلوم برگشت بامام عرض
کرد آن ملعون راضی شده که تو را هلاک کند و چون عمر سعد میل نداشت با حضرت مقاتله کند و از حکومت
ری نمیتوانست دست بردارد در فکر آن بود میانه آنحضرت با ابن زیاد شاید بتواند اصلاح کند تا
شبی یکی فرستاد خدمت حضرت میخواهم چند سخن باهم محرمانه گفتگو نمائیم حضرت قبول کرد آن ملعون
بحضور مبارک در خلوت رسید عرض کرد چه چیز تو را باینجا آورد فرمود رسل و رسائل اهل کوفه ابن سعد گفت
اکنون دانستی که اهل کوفه عهد را شکستند حال چه رای داری فقال دعونی ارجع فاقیم بمکة او المدینة
او اذهب الی بعض الثغور چون ابن سعد فرمایش حضرت را شنید عرض کرد من این صورت را بابن زیاد می
نویسم بعید نیست از من بپذیرد پس نوشت ای امیر حسین با من عهد بسته که مراجعت کند بآن بلد که از
آنجا خارج شده و یا بسرحدی از ثغور سفر نماید مانند یکی از مسلمین زیستن کند جواب این نامه نیامده بود
شب دیگر حضرت عمر بن سعد را طلبید و یا پیش از طلب کردن عمر سعد حضرت بملاقات حضرت او را طلبید که بیا
در میان دو لشکر تا سخن چند بتو بگویم حضرت با بیست نفر از لشکر خود جدا شد آن ملعون هم با بیست نفر
جدا شد چون یکدیگر را ملاقات کردند پس اصحاب حضرت بغیر از عباس و علی اکبر فی الجمله دور شدند و از اصحاب
عمر هم غیر از حفص پسرش و یکنفر غلامش فی الجمله دور شدند پس آنحضرت بجهت اتمام حجت فرمود ای پسر سعد
با من مقاتله میکنی و نمیدانی که من کیستم و پسر کیستم آیا از خدا نمیترسی و اعتقاد بروز جزا نداری بیا بجا

٨٢ سعادت ابدی برای خود تحصیل کن و خود را از عذاب آخرت نجات ده آن ملعون گفت خانه مرا در کوفه ویران
میکنند فرمود بنکوتر میسازم گفت مینرسم مزرعه مرا بگیرند فرمود من مزرعهٔ بنکوتر از آن از مال خود در حجاز
بتو میدهم گفت بر عیال خود میترسم چون حضرت دید آن ملعون قابل موعظه نیست خاموش شده با
کشت فرمود امید وارم از گندم عراق نخوری خدا ترا در میان رخت خواب بقتل رساند و ملعون گفت
اگر گندم نباشد نان جو نیز خوب است چون خولی ملعون با حضرت حسین زیاده از
عداوت داشت لهذا با ابن زیاد نوشت که عمر سعد هر شب با حسین در کنار فرات با هم می نشینند صحبت میکنند
فرمان ده کار حسین را تمام کند و یا حکومت را بمن واگذار تا من کار او را تمام کنم نامهٔ این با نامهٔ عمر سعد با ابن زیاد
رسید ملاحظهٔ مکتوب عمر سعد نمود گفت هذا کتاب ناصح مشفق فی اهله ناظر شد که حضرت برگردد
گفت آیا قبول میکنی از ابن سعد این کلمات را و حال آنکه حسین در زمین تو نزول کرده در کنار تو آمده است
اسیر تو شده است بخدا قسم اگر از این جا برود روز بروز پر شوکت و قدرت بیفزاید ضعف و عجز تو فرزند
ابن زیاد گفت سخن آنست که تو گفتی پس نامه نوشت با این مضمون ای پسر سعد من ترا نفرستاده ام که
با حسین صحبت کنی و از جنگ او خویشتن داری کنی و مسامحه در کار او کنی و گناه او را عذر خواهی کنی
او باشی اگر او با اصحابش حکم مرا کردن نهند همه را نزد من روانه کن و اگر امتناع کنند او را بدرجهٔ شهادت
و بر پیکر مطهر او اسب بتاز تا سینه و پشت او خورد شود اکنون آنچه گفتم اطاعت کن یا لشکر را با شمر بن
بگذار گفتنی با و گفته ام آنگاه نامه را بشمر داده او روانهٔ کربلا کرد قسم سیم از بلیات خمسه مذکوره در آیه
نقص اموال است که اشد از جوع است که بر وجه اتم از امام حسین ظاهر شد بجهة آنکه بعد از شهادت آن
بزرگوار جمیع اموال او را بغارت بردند و خیمهای او را آتش زدند حتی لباس بدنش را بردند و بجهت

٨٣ انگشت مبارکش را ... بریدند و بجهة بند شلوارش دست مبارکش را قطع کردند چهارم از بلیات خمسه نقص
انفس است که اشد از نقص اموال است و نقص انفس مراتبی دارد ادنی مرتبه اش ضرب و جرح و قرح است
که بر بدن وارد میشود از این بالاتر رحلت کردن از دنیا است و آن اقسامی دارد بجهة آنکه یا متوفی
بوفات احتضار است و یا متوفی بطریق فجاه است بدون احتضار یا مقتول بضرب و جرح غیره یا مذبوح
است یا منحور است که مثل شتر نحر کرده میشود یا مسموم است که با زهر او را کشته باشند یا مکروب
بجهة کثرة درد و هم و غم دق کرده مرده باشد هر کس در این عالم میرود یکی یا دو تا سه از این اسباب را دارد
اسباب رفتن از این عالم و لکن همهٔ این اسباب غیر از موت فجاه از برای سید الشهداء در کربلا حاصل شد
بنفسی الحسین المتوفی المحتضر المقتول المذبوح المنحور المسموم المکروب بیان همه اجزای از مقتولیه تا مکروبیه
بماند انشاء الله بروز عاشورا مقصود الآن بیان کردن قسم اول است که وفات احتضاری آن مظلوم است
آنحضرت یک وفات نداشت بلکه در روز عاشورا وفاتهای متعدده داشت بجهة آنکه بالای سر هر شهید یک وفات
برای او یک وفات احتضاری بود از همه وفاتها بالاتر که یا وفات احتضاری او در شهادت علی اکبر بود بجهة مقدمه
بجهة آنکه مصیبت برای شخص مثل مصیبت اولاد نیست بدلیل آیات چند یکی آیه مذکوره که در آن مصیبت
اولاد را بلیهٔ پنجم قرار داده که اصعب از جمیع بلاها است زیرا که ترقی شده در بلاها از ادنی باعلی بالاتر
نقص ثمرات قرار داده که مراد فوت ثمرات قلوب است که موت اولاد باشد اولادنا اکبادنا و ثمرة فؤادنا
دویم از آیات قوله تعالی انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب بجهة آنکه در تفسیر این وارد شده بعد از
... ف ایوب بهمهٔ بلاهای او بعد از خوف و جوع و نقص اموال و نقص انفس متصف شد بنقص اولاد
بعینه دوازده پسر او یکدفعه فوت شد صبر کرد پس در حق او نازل شد وجدناه صابرا سیم از آیات قوله

فَلَمَّا اَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِیْنِ که در خصوص ابراهیم و اسماعیل وارد شده جواب لمّا را ذکر نکرده که اشاره باشد
(زیرا که هر چه تصور کرده شود ازین زیاده است ابراهیم و اسماعیل بر جبین ...)
بصعوبت بودن آن و بسیار امر عظیم بودن آن بحدیکه گویا گفتنی نیست یعنی بعد از اینکه هر دو تسلیم امر
کردند پدر عازم شد بر قربانی پسر قبول کرد و خوابانید پدر پسر را بر جبین کان مَا کَانَ یعنی شد آنچه باید
بشود که زبان از وصف آن عاجز است بازی مصیبت اولاد اصعب و اشد از جمیع مصائب علاوه
بر آیات وجدان نیز شاهد است خصوصاً صفت خوبی هم در آن پسر باشد و هر چه صفاتش بالا باشد مصیبت
ترمیم آگر به خوبی نظر نداشته باشد ملاحظه کن مصیبت او چه قدر اشد و اشق میشود اکنون میگویم
حضرت علی اکبر او صاحب ده نظیر نداشت اگر چه سید الشهداء و امام زین العابدین و امام محمد باقر هم
امام بودند افضل بودند ولی در بارهٔ صفات علی اکبر نظیر نداشت حتی نسبت بآنها که افضل بودند بجهة انکه
کسی در آن روز خَلْقاً وَخُلْقاً وَمَنْطِقاً شباهت بحضرت خاتم داشته باشد که افضل از جمیع مخلوقات است مثل
علی اکبر نبود در جمال و شباهت مثل پیغمبر بود خود سید الشهداء هر وقت مشتاق میشد به پیغمبر نگاه میکرد
بعلی اکبر و هکذا اهل مدینه و آن حضرت وقتیکه حرف میزد اگر کسی پیغمبر را دیده بود در عقب دیوار
میبود خیال میکرد پیغمبر است آماده مراتب جلالت و تعظیم خدا و معرفت او ذکر شد که حضرت سید الشهداء
در یکی از منازل از خواب بیدار شد گریه کنان علی اکبر عرض کرد چرا گریه میکنید فرمود در خواب دیدم
میگوید اَلْقَوْمُ یَسِیْرُوْنَ وَالْمَنَایَا تَسِیْرُ مَعَهُمْ تَلْقَانَا یعنی فرمود بلی عرض کرد چه باک داریم از مردن وا
جهة شجاعت چه بگویم چنانچه پیغمبر شجاعتش بسید الشهداء ارث داد گویا امیر المؤمنین هم شجاعتش
بعلی اکبر ارث داد ملاحظه کن در روز عاشورا وقتیکه میدان رفت با آن حالت جوانی و تشنگی
دو دویست نفر را کشت در ضمن نیم ساعت یا ربع ساعت ملاحظه بکنید اگر دویست نفر را بر بندند

نیز افضل بود و مالجلاء ان مطلوم ص

در بخواباند چه قدر میکشد تا بکشد آنها را بکشد و در مدح شیعین بس که بدترین ناس که معویه بود او را
مدح کرد اَلْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْاَعْدَاءُ روزی آن ملعون نشسته بود اعیان بنی امیه در اطرافش بودند گفت
اَیُّهَا النَّاسُ مَنْ اَحَقُّ النَّاسِ بِهٰذَا الْاَمْرِ جمیع ... امر فرمود سزاوار سلطنت کیست همه گفتند تو گفت هم بجهة خوش
بلکه من میگویم اولی تر از همه برای سلطنت علی ابن الحسین است جَدُّهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَفِیْهِ شَجَاعَةُ بَنِیْ هَاشِمٍ
وَسَخَاوَةُ بَنِیْ اُمَیَّةَ وَزَهْوُ ثَقِیْفٍ یعنی در او جمع شده شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و بزرگی و فخر
خوش روئی بنی ثقیف ای شیعه آن ولد الزنا هیچ وقت بنی هاشم را مدح نکرده مگر آنکه غرض باطلی داشت
گویا میخواست که برای مردم بطریق مکر و حیله اثبات نماید که جناب امام حسین سزاوار خلافت نیست بلکه
فرزندش سزاوارتر است واو هم که مدعی خلافت نبود که مردم براو اجتماع نمایند و دیگر میخواست بفهماند که
بنی هاشم سخاوت ندارند بلکه میخواست سخاوت را ثابت کند بر بنی امیه تا دنیا طلبان و طمع کاران بسر ایشان
جمع شوند نه بنی هاشم که شجاعند زیرا اگر ایشان سخاوت بزرگ خود را دوست دارند نه شجاعت او را ولکن
سخاوت اصلا در بنی امیه نبود چنانکه ... طمع ابو سفیان پدر معویه در خست و دنائت طبع و بخل
مشهور آفاق بود چنانکه مادرش هند جگرخوار بعد از فتح مکه بخدمت حضرت خاتم آمد از خست شوهرش
ابو سفیان شکایت نمود حضرت فرمود از مال ابو سفیان آنقدر ببردار که برای تو و براولاد تو کفایت کند
با این حالت نمیدانم معویه ملعون سخاوت را برای کدام یک از بنی امیه ثابت میکرد باری حضرت علی
اکبر شجاعت و سخاوت و ملاحت و صباحت و کمالاً از اجداد طاهرین خود ارث داشت آن حضرت از سائرین
جوانی بود هیجده ساله علی قول بیست ساله علی قول ضعیف بیست و پنج ساله بود مادرش لیلی دختر ابو مره ثقفی بنابر قول
مفید چنانکه سابقاً ذکر شد پیش از همه بنی هاشم بدرجه شهادت رسید ولکن از ابن شهر آشوب در مناقب نقل

شد و بعد از شهادت قاسم شهادت عباس شهادت علی اکبر شد چنانچه از علامهٔ مجلسی در بحار مستفاد
میشود که بعد از همه علی اکبر شهید شد نعلبهدا و قتیکه بعد از عباس در خدمت حسین کسیکه بتواند بیان
بست در پشت اسب نشست و شمشیر بدست گرفت جز علی اکبر کسی نماند خدمت پدر آمد اذن طلبید
حکایت و اسماعیل ذبیح را که در اینجا اول پدر پسر را راضی کرده فرمود إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ مَاذَا
بعد پسر عرض کرده یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ ولکن در این جا علی اکبر آمد پدر را راضی کرد عرض کرد اذن بده
بجها بچون اهل حرم مطلع شدند که علی اکبر اجازت حرب میطلبید علی قول مادر و خواهران و عمه‌ها ابدین
حلقه ما تم زده زدند میکشند بر ما غریبان ترحم نما در دختن شتاب مکن ما طاقت مفارقت تو نداریم چون علی
اصرار نمود حضرت هم چاره جز اذن دادن نداشت حالا وقت احتضار است فَنَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ آيِسٍ مِنْهُ
یعنی حضرت نظر کرده بسوی فرزند دلبند خود نظر و جدکه در وقت دامادی اوست و نه نظر اشتیاق
بجد شن زیرا که انعقام نبوده نه نظر حسرت که شخص در وقت وفات خود نظر حسرت بفرزند خود میکند
کار ش چه میشود پس این نظر حضرت هیچیک از این نظرها نبود بلکه نظرها پوشا بود بدست خود
جنگ برا و پوشانید زرها آمدند در دوش واکرفتند فرمود نه شبه یعنی بگذارید برود پس پدر را وداع
سوار عقاب شد نمیدانم البته او هم در این حالت یکنگاهی کرده که با نگاه حسرت بود نمیدانم غم و حزن پدر
تر بود یا پسر که پدر را تنها در میانهٔ این همه اعدا گذاشته میرود علی قول پدر هم سوار شد قدری در عقب
رفت کو با این حالت هم حالت احتضار دیگر حضرت بود همینکه قدری رفت اشکش متصل جاری
محاسن گرفت سیابه خود را بسوی آسمان بلند کرده گفت اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ
أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَىٰ نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَىٰ وَجْهِهِ الی قدری نفرین کرد

قدری بیان حالت کرد قدری گریه کرد قدری دست بالا کرد قدری محاسن خود را بدست گرفت همینکه قدری
دور شد پدر بیتاب شد پیاده شد رفت عقب پسر تا بجائی رسید که صدایش بلشکر میرسید با علی صوت
صیحه با بن سعد زد فرمود مَا لَكَ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ وَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْكَ مَنْ
يَذْبَحُكَ بَعْدِي عَلَىٰ فِرَاشِكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ پس با آواز بلند این آیهٔ مبارکه را که
فضیلت اهل بیت وارد شده قرائت کرد إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ
ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ پس پدر برگشت بخیمه گاه پسر آمد میدان شد رجزی خواند همچو که از جملهٔ آنها
این است أَنَا عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِي أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمِي عَنْ أَبِي ضَرْبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ پس مبارز طلبید
همه و اهل جهالش شدند بزبان حال گویا این مقال شد نداء الله اکبر این چه علی اکبر است روی مهش معاینه
پیغمبر است چون شیر ژیان حمله کرد بر لشکر مانند حیدر کرار دو الفقار بدست گرفته بهر جانب که رو کرد
لشکریان چون گلهٔ شیر طمیده فرار میکردند چندان بار بدین گونه حمله کرد و رجز میخواند دشمن میافکند تا
با شدت عطش یکصد و بیست نفر علی قول یکصد و شصت نفر علی قول ضعیف زیاد تر با تیغ آتشبار ابدار
بدار البوار فرستاد چنانکه مردمان بفریاد آمدند علی قول ضعیف در آن وقت ابن سعد بطارق ابن
گفت که باید تو بجنگ او بروی گفت تو ضامن باش حکومت موصل را بمن بدهند من بجنگ او میروم
سعد ضامن شد بمیدان آمده بعد از قتال شد پدر بدرک واصل شد بعد از او برادر طارق آمد
هم بدرک فرستاد پس پسر طارق آمد او را بر پیش پدرش فرستاد تا بکر بن غانم که اشجع شجاعان بود
آمد نزد حضرت حسین متغیر شد مادر علی اکبر از وجهش پرسید عرض کرد مکر علی اکبرم شهید شد فرمود
کسی بجنگ او آمده از او میترسم از جدم شنیدم دعای مادر در حق پسر مستجاب میشود پس لیلی دعا کرد پس

بلکه ضربت او را دو نصف کرد و چند ان جراحت به بدن مبارکش رسید و تشنگی هم بسیار بروی غلبه کرد
زیرا که اسباب تشنگی زیاد حرارت آفتاب و حرارت اسب تاختن و حرارت شمشیر زدن و حرارت گرد میدان
و حرارت جراحت بدن و حرارت غم و غصه از تنهائی پدر و بیکس ماندن مادر و خواهر و عمه‌ها پس حالت برای او نماند
برگشت در به پدر بزرگوار اما فرار نکرد زیرا که عقبش نبود بلکه مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ پس آمد بسمت پدر
چشم پدر برا او افتاد کو با حالت احتضار یکی ان حضرت شد چون زیاده تشنه بود بجهت کثرة ادب مبادا
خجالت بکشد آب نخواست لکن چیزی از حالت عرض کرد یا اَبَه اَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثِقَلُ الْحَدِيدِ اَجْهَدَنِي
فَهَلْ اِلَى شَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ یعنی پدر جان تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه زیاد مرا بتعب انداخته آیا راه بسوی
قطره آبی هست اگر کوئی علی اکبر میدانست در خیمه گاه آبی نیست چرا طلب کرد جواب کوئیم کو یا بجهت شدت
عطش بی اختیار این کلام از دهان مبارکش صادر شد چنانکه شخص در شدت مرض از بودن خود ا
مرض خود میکند با آنکه میداند از اینها کاری نیست و یا آنکه دیده بود حضرت من باب الاعجاز آب از
انگشت ظاهر میکند احتمال داد در شاید مصلحت در اظهار آب باشد تا بیاشامد قوة کیرد در دفع دشمن جهاد نماید
کند شاید بالاتر این مطلبی در نظر داشت حالا چه کوئیم بکوید وجه بکنید قدری کریه کرده او را در برگرفت
یا بُنَيَّ هَاتِ لِسَانَكَ زبانت را بگذار در دهانم ای شیعه بکو قربان سید الشهدا الطفل بود مادرش بحضور آورد
برد حضرت خاتم و زبان خود را در دهان حسین گذاشت فرمود بمک چون مکید سیراب شد اما در این
حضرت فرمود ای فرزند تو زبانت را بدهان من بگذار کو یا وجهش آن بود که علی اکبر بفهمد که دهان پدر
خشک شده از شدة عطش با آنکه ملاحظه کرد زبان علی اکبر انقدر طاقت و حالت ندارد زبان حضرت را
بمکد لهذا حضرت زبان علی را مکید و احتمال دارد وجه مکیدن زبان علی اکبر آن باشد که کریه بسیار بدهان

مبارک او رسیده بود از غایت تشنگی ... درمیان نداشت که بجهت دفع آن کرده نماید حضرت زبان
او را مکید تا کرد دفع بشود و طوبتی در دهانش حاصل بشود در آنحالت حضرت انگشتر خویش را بدهان او گذاشت
فرمود در دهان نگه دار زیرا که بعضی از جواهرات خاصیتش این است چون در دهان باشد آب دهان را
جمع میکند بعید از این حضرت فرمود یا بُنَيَّ اِرْجِعْ اِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ بگو دیگر هم نه که جگر شیعه را کباب میکند
و آن این است فرمود ای پسر امید دارم که دیر طولی نکشد بدست جدت رسی که بان عالم جدت تو را سیراب کند که بعد از
آن دیگر تشنه نشوی این هم وفات و احتضار دیگر حضرت بود چون ان شاهزاده بمیدان آمد رجز
دیگر خواند اَلْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا الْمَصَادِقُ جنگ کرد تا عدد مقتولین او
بدویست رسید علی قول ضعیف هزار و پانصد نفر سوار و هشتاد نفر پیاده را بقتل رسانید کو فیان
از قتل آن جناب احتراز میکردند ابن سعد فریاد کرد بیچوان است چرا از چهار طرف باو حمله میکنید از
چهار طرف او را احاطه کردند منقذ بن مرة عبدی گفت عَلَيَّ آثَامُ الْعَرَبِ گناهان عرب بر من اگر این جوان
بدین گونه حمله کند پدرش را بعزایش نه نشانم چون حمله کرد آن ملعون از پشت سر آمده شمشیر بر فرق
مبارک آن زده مشکافته شده بقولی ... نیزه بر پشت مبارکش بر زمین افتاد بقولی تیری بحلقومش رسید
گلویش بدرید در خون خویش غلطید بقولی آنحضرت بعد از شکافته شدن فرقش بیطاقت شده دست
دارد مستقیم بر دیگر زین بنشیند و نه غش میکند از دگر خود را از اسب بیندازد لاعلاج دستها را
را بکردن اسب در آورده فرو خفت و عنان رها کرد در این حالت اسب راه خارج شدن از لشکر
بجهت احاطه یافت لهذا آن مظلوم را برد میان لشکر دشمن فَجَعَلُوا يَضْرِبُونَهُ بِسُيُوفِهِمْ فَقَطَّعُوهُ اِرْبًا اِرْبًا
بدن مبارکش را با تیغ پاره پاره کردند پس آن مظلوم از اسب غلطیده بر زمین افتاد بقولی همان ساعت نشست

مجلس ششم

چون نزدیک شد روح از بدنش مفارقت کند سه نعره پی در پی کشید نعره اول این بود یا أبتاه علیک منّی
السّلام این سلام ها تودیع میگویند که علیک را مقدم میدارند یعنی ای پدر بزرگوار من منتقل بعالم دیگر شدم
اگر میخواهی تشریف بیاوری بر بالین من مرا زنده ببینی مجالی نیست ملاحظه کند او برا با این حالت هم بگفت
بیا مرا دریاب نعره دوم این بود هذا جدّی رسول الله قد سقانی بکأسه الاوفی شربة لا اظمأ بعدها
چون شنید سابقاً که اظهار تشنگی به پدر کرده پدرش خجالت کشید این وقت خواست پدر را تسلی بدهد
عرض کرد ای پدر بزرگوار این جد منست مرا سیراب کرده بابیکه دیگر تشنگی بعد از آن نیست نعره سیم این بود
من غمگینم تو تشریف بیاور بر بالین من ولی جدم قدحی در دست دارد میفرماید یا بنیّ یا حسین العجل العجل
نعره چهارم نعره سید الشهداء بود در خیمه چون ناله و نعره علی اکبر را شنید گفت یا بنیّ قتلوک ای پسر جان تو را کشتند
نعره پنجم نعره علیا مکرمه زینب بود که در آن حالت گفت یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه بقولی چون زنان صیحه آن مظلوم
شنیدند از خیمه بیرون آمدند صیحه زدند چون امام صدای اهل حرم را شنید فرمود ساکت شوید که گریه در پیش روی
شما است یعنی بعد از این گریه بسیار خواهید کرد سید الشهداء از خیمه گاه روانه میدان شد و لکن بتانی راه میرفت
بعکس سائر شهدا که بسرعت بر سر بالین ایشان حاضر میشدند سرش این است که در زانوها حضرت قوه نمانده
بود لهذا با سرعت نمی توانست برود و با مأیوس بود که زنده او را ببیند پس طولی کشید تا رسید بر سر بالین
علی اکبر پس آن امام شهید فرزند شهید خود را با بدن صد چاک دید بر سر نیزه ایستاده صیحه زد
گریست و میگریست و میگفت یا بنیّ قتل الله قوماً قتلوک ما اجرأهم علی الله و علی انتهاک حرمة
رسول الله علی الدنیا بعدک العفا بنا بر روایت مفید که اول قتیل از اولاد هاشم آن جناب بود چون
بنی هاشم زنده بودند حضرت حسین فرمود بایشان احملوا اخاکم هاشمیان کشته علی را برداشتند و آوردند

برابر چشم بر زمین گذاشتند بقولی حضرت همانکه صدای استغاثه علی را شنید باسب سوار شده بتعجیل تمام
آمده لشکر را متفرق ساخت صیحه زد علی علی میگفت چون بر بالین علی رسید از اسب پیاده شد سر نور دیده
خود بر سینه خود چسبانید و چهره مبارک بر چهره او نهاد و خون از روی مبارکش پاک کرد علی اکبر دفعه دیگر
چشم گشود عرض کرد ای پدر بزرگوار می بینم درهای آسمان باز شده حوران بهشت نازل شده و جامهای
شادابه ترتیب داده اند مرا بسوی خویش دعوت میکنند اینک میروم بفرمائید این زنان بیکره مصیبت
من چهره نخراشند این بگفت و درگذشت پس حضرت فرمود اما انت یا ولدی فقد صرت و استرحت
من همّ الدنیا و غمّها و صرت الی روح و ریحان و بقی ابوک لهمّها و غمّها ما اسرع لحوقه بک بعد نعش
برد بخیمه گاه راوی میگوید دیدم زنی بیرون آمد از خیمه گاه ندا میکرد و با گریه و ناله میگفت وا ولداه
وا مهجة قلباه کاش در این روز نابینا بودم یا مرا در زیر طبقه های زمین میگذاشتند چون بنزد نعش علی اکبر
آمد خود را بروی نعش انداخت ناگاه دیدم سید الشهداء آمد عبای مبارک بر سر آن خاتون انداخت
و او را گرفته بسوی خیمه بر گردانید بنابقولی بعد از شهادت علی اکبر حضرت سید الشهداء وارد خیمه شد گریه
میکرد و جزع زیاد میکرد سکینه عرض کرد چه شده است ترا میبینم گریه میکنی و چشمان خود را بجانب آسمان
بجاست برادرم علی اکبر فرمود قوم شهیدش کردند پس فریاد کرد وا اخاه وا مهجة قلباه خواست از خیمه بیرون
رود آنحضرت از عقبش رفت فرمود ای سکینه صبر کن عرض کرد یا ابتاه چگونه صبر کنند دختری که برادرش را
بکشتند و پدرش را تنها بگذارند حضرت فرمود انّا لله و انّا الیه راجعون

مجلس هفتم در بیان

تتمه از وقایع بعد از ورود بکربلا است تا شب عاشورا با بیان شهادت حضرت عباس علیه السلام الحمد لله
الملک القدّوس المتعال الذی له الجلال الامجد فوق کل جلال و العلوّ الاعلی فوق کل عال الذی

۹۲ تنزهت سرادقات جلاله عن سمة التغیر و الانتقال و تقدست سبحات وجهه عن سمة الحدوث
و الزوال و الصلوة علی محمد و اهل بیته ائمة الهدی و مصابیح الدجی و ورثة الانبیاء سیما علی اولیاء
خامس اهل الکساء و اصحابه اعلام التقی خصوصا علی اخیه المغبوط بین الناس العظیم المراس المسکین الا
ابی الفضل العباس و لعنة الله علی اعدائهم الانجاس من الجنة و الناس من الآن الی یوم خروج الاموات
من الاجداث **اما بعد** فقد قال الله تعالی کهیعص از سعد بن عبد الله روایت شده که بخدمت امام
حسن عسکری مشرف شدم مسائلی پرسیدم و در ضمن مسائل خویش از تاویل کهیعص سؤال کردم فرمود
این حروف از اخبار غیب است که حق تعالی بحضرت زکریا اعلام فرموده در زمان حضرت خاتم این امر را
او را از این قصه مطلع ساخت اینچنان بود که حضرت زکریا از خداوند مسئلت کرد اسامی خمسه طاهره را
باو بیاموزد جبرئیل امین نازل شده اسماء خمسه طاهره را باو تعلیم کرد حضرت زکریا هر وقت ذکر میکرد محمد و علی
فاطمه و حسن را شاد و اندوهش زایل میشد و چون نام حسین بردی گریه راه گلویش را بر بست از شدت
واقعه از حق تعالی مسئلت نمود خداوند او را از واقعه حضرت حسین بحروف کهیعص اخبار فرمود
که کاف اشاره بکربلا و ها دلیل هلاکت عترت طاهره و یا کنایه از یزید و ظلم اوست و عین عطش
او و صاد بر صبر اوست چون حضرت زکریا این واقعه بدانست بمسجد رفت سه روز تمام نشست و راه آمد و شد مردمان
بر خود بست بدین گونه نوحه و مرثیه اغاز کرد ای خدای من آیا دل پیغمبر خود را بمصیبت ولدش بدرد میآوری
آیا این مصیبت را باستانه بلند او نازل میکنی و علی و فاطمه را لباس مصیبت میپوشانی آیا درد و غم
شنید حضرت زکریا قبل از تولد آنحضرت چه نحو عزاداری آنحضرت را اقامه نمود پس ما ها که اسم ما شیعه
اوست باید طریقه عزاداری را از رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا یاد بگیریم تا یکپارچه با ایشان برسانیم

شاید از برکت آن عزاداری نجات از عذاب آخرت برای ما بشود از عبادات دیگر ما ها مشکل ثمره در
آخرت برای ما باشد بجهة آنکه همه آنها صحت سلب دارند پس باید قسمی اقامه عزای آن سرور بکنیم که
مبتنی بر ریا و هوا و هوسها و خیالهای باطل دنیا نباشد که باعث غضب خدا بشود پس باید اولا
کیفیت اقامه عزای آن مظلوم را از پیغمبر خدا یاد بگیریم ملاحظه کنیم او چه نحو اقامه عزا برای آن مظلوم نمود
ما هم خود را در عزاداری باو شبیه بکنیم اولا باید پیغمبر احترامیکه بر آن حضرت داشت قسم مخصوص
و محبتش هم علی وجه خاص بود که بعقل ناقص ما درست نمیاید ملاحظه کنید مرتبه محبت را که بچه مقام
بود آن سرور در بالای منبر مشغول خواندن خطبه بود که آن مظلوم وارد مسجد شد پایش بدامن پیر
بند شد آن مظلوم افتاد حضرت خاتم با آن تمکین و وقار خطبه را در اثنا قطع کرده بتعجیل تمام از منبر
نازل شده آمد حسین مظلوم را برداشت بعضی این حالت را مشاهده کردند تعجب نمودند عرض کردند یا رسول
الله این قدر محبت با طفل ندیده ایم فرمود ان الله قد امرنی به یاران دیدیک با این مضمون یعنی خدا مرا
امر فرموده باختیار خود نیامده ام تعزیه داری آنحضرت چند قسم بود یکی وقت ولادة آن مظلوم بود
که بعد از ولادت آن مظلوم فرمود بیاورید او را از دست اسماء عرض کرد هنوز پاکیزه نکرده ام فرمود تو
او را پاکیزه میکنی خدا او را پاکیزه کرده است هنوز کسی او را ندیده بود پس او را بلباس پشمینه پیچیده
بحضور مبارک حضرت چون مرتبه اول باو نگاه کرد فرمود عزیز علی عزیز علی یا ابا عبد الله یعنی چه بسیار
و سنگین است بر من کشته شدن تو یکی عزاداری او در وقت احتضارش بود وقتیکه حضرت خاتم از این عالم
رحلت میفرمود آن مظلوم را بر سینه اش چسبانیده و عرق مبارک از جبینش بر روی او میریخت میفرمود
چه نظرش آمد فرمود ما لی و لیزید یعنی مرا با یزید چه کار است یعنی چرا باید آن ملعون فرزند دلبند مرا شهید

کنید خداوندا لعنت کن یزید را و یک عزاداری هم در این مدت متمادی که از ولادت حسین تا زمان جتصا
حضرت رسول بود گاه این بود که غالب اوقات میبوسید مواضع مخصوص از بدن اطهر سید الشهدا را
و گریه میکرد از جمله انها پیشانی و لب و دهان و گلو و دال کردن است که انجای شمر را نحر میکند و
باز میکرد ... را هم میبوسید بلکه جمیع بدنش را هم میبوسید چون ان مظلوم طفل بود بکجا نمیافتاد
امیکرد حضرت امیر او را میگرفت حضرت همه بدن اطهر ان را میبوسید و گریه میکرد و لکن
هر یک از مواضع مذکوره سابقه را میبوسید عرض میکردند چرا گریه میکنی میفرمود اقبل موضع السیوف
ای برادران ایمانی فعل حضرت رسول نعوذ بالله لغو نبود بلکه مبنی بر حکمت بود پس هر یک از
که میبوسید سری داشت اما سر بوسیدن پیشانی ممکن است که جبهه ان سنگی باشد که در روز عاشورا
بان وارد امد و یا جبهه ان باشد که در وقت شهادتش که پیشانیش بروی خاک بود و اما لب
که مکرر میبوسید حتی بعضی اوقات در کوچها که سید الشهدا با اطفال بود حضرت رسول میکرد
او را میدید قصد او میکرد او باین طرف و انطرف میرفت حضرت او را تعاقب میکرد تا او را
لب و دندان او را میبوسید ای شیعه از ان بزرگوار با ان عظمت شان و سکینه و وقار این
اطوار صادر میشد جهتش این بود که ان لب و دندان جای ان چوب بهای بود که در کوفه و شام بر انها
وارد شد کرد بان از تقریر ان لال است اما گریه فاطمه زهرا در جنت که با فاطمه هزار پیغمبر و هزار
صدیق و هزار شهید و از ملائکه بهشت هزار هزار بار و باری میکنند در که بهشت پیش ... معصوم
فریاد میکنند باقی نمیماند ملکی در اسمان مگر انکه میگریند از گریه ساکت نمیشوند تا انکه پیغمبر نزد او
میاید میفرماید ای دختر من اهل اسمانها را بگریه در اوردی ایشان را از تسبیح مشغول کردی پس

از گریه نگذاری کافیست ای شیعه ... کدام یک از مصائب را ذکر میکند که این اهل
باین نحو گریه میکنند مخمل است مصیبت قتل او ریختن او را بیان نمیکند زیرا که وارد شدن شمر بکربلا از
اصعب مصائب انحضرت بود و در مجلس سابق عرض شد ابن زیاد در جواب نامه عمر سعد فرمان قتل
الشهدا را نوشته بشمر ملعون داد روانه کربلا نمود در ان هنگام عبد الله بن ابی المحل کلابی چون عمه ام
البنین مادر عباس بود از ابن زیاد نامه امان عباس و برادرانش را گرفته از غلام خویش بکربلا فرستاد چون نامه
امان ان ملعون باو الفضل و برادرانش رسید گفتند خال را از ما سلام برسان و بگو ما را باین امان احتیاج
امان خدا بهتر از امان زنازاده است و هم چنین شمر ذالجوشن چون نسب از قبیله کلاب داشت امان نامه
ایشان از ابن زیاد گرفته بود منقول است چون ابن زیاد مطاولت پسر سعد را با حضرت سید الشهدا دید
شمر ... که یکی از سرهنگان بود بکربلا روانه کرد گفت اگر دیدی ابن سعد در کار اهمال میکند او را بند
امید بکی برای لشکر میفرستم چون جویبره براه افتاد ابن زیاد بترسید که اگر ابن سعد را حبس کند و لشکر ضایع
شمر را با نامه قتل حسین به کربلا فرستاد روز نهم محرم ان ملعون اذل وارد کربلا شد باد فرمان که
قتل سید الشهدا و دیگری فرمان امان برای حضرت عباس و برادرانش پس همان روز یا شب عاشورا امد
نزدیک خیام طاهره باعلی صوت ندا در داد این بنو اختی عبد الله و جعفر و عباس و عثمان کجایند پسران
خواهر من ما با ایشان سخنی است حضرت بانک او را شنید با ایشان ... شمر اگرچه مرد فاسق است لکن یکی از
اخوال شما است جواب او را باز دهید ایشان جواب دادند گفتند مقصودت چیست گفت ای فرزندان
خواهر من شما در امانید با برادر خود حسین ... خود را بکشتن ندهید از لشکر حسین کناره گیرید
طاعت امیر مومنان یزید در اورید حضرت ابو الفضل بانک بر او زد فرمود تبت یداک و لعن ما جئتنا

اخت ... کانه ... الحق ... لعنت ...

مِنْ اَمانِكَ یا عَدُوَّ اللّهِ اَتَأمُرُنا اَنْ نَتْرُكَ اَخانا وَ سَیِّدَنا الْحُسَیْنَ ابْنَ فاطِمَةَ وَ نَدْخُلَ فی طاعَةِ اللُّعَناءِ وَ اَوْلادِ اللُّعَناء
اَ تُؤمِنُنا وَ ابْنُ رَسُولِ اللّهِ لا اَمانَ لَهُ دستهای تو بریده باشد و لعنت بامان تو باد ای دشمن خدا آیا امر میکنی ما را که از
آقای خود حسین دست برداریم و سر در اطاعت فاسق فاجر زنازاده کذا در آوریم ما را امان میدهی و
برای پسر رسول الله امان نیست شمر ولد الزنا از این کلمات خشمناک شد مثل خوک تیر خورده برگشت
بلشکرگاه خود ای برادران روحانی چون وفای حضرت عباس شنیدید پس شمهٔ از فضایل و اوصاف حمیده و جلالت
قدر و علو شأن آن مظلوم را بشنوید تا شهادتش هم عرض بشود آنحضرت بسیار نیکو صورت و جمیل و بلند قامت
بود چنانکه هرگاه بر اسبهای بسیار بلند سوار میشد اگر رکاب مانع نمیشد پاهای مبارکش بر زمین کشیده میشد
قول چون پای را بر رکاب میکرد زانوهایش محاذی بر گوشهای اسب میشد لقب مبارکش یکی سقا چنانکه مذکور شد
و ابو قربه هم میگفتند دوم قمر بنی هاشم از بس صباحت منظر داشت سیم طیار زیرا که در حدیث است که خدا
عالم عباس را مثل جعفر طیار دو بال عطا فرمود که با ملائکه در جای بهشت هرجا خواهد پرواز میکند چهارم علمدار
بود بجهت آنکه علم حضرت در روز عاشورا در دست مبارک او بود وزیر و مشاور آنحضرت بود در عالم ظاهر و لکن
بزرگوار خود را در عالم باطن ملازم بود در زبان آنحضرت مید آنست که باب حسین بود چنانچه علی باب علم بود
فلهذا عدد اسم مبارک عباس که یکصد و سی و سه است با عدد باب حسین مطابق است از این جهت است که هرکس بخواهد
از حسین حاجت بخواهد باید ملتجی بحضرت عباس شود که دربان آن مظلوم است حضرت او را بسیار دوست
میداشت میفرمود بابی و بنفسی انت بلکه حضرت فاطمه زهرا هم او را بسیار دوست میداشت چنانکه از بعضی
صلحا نقل شده که من در کربلا هر روز سه مرتبه قبر مطهر سید الشهدا را زیارت میکردم و قبر حضرت عباس را
هر چند روز یکمرتبه زیارت میکردم تا شبی در عالم رؤیا فاطمه زهرا را دیدم از من اعراض میفرمود از جهتش

کردم فرمود اعراض من از جهت اعراض تو است از زیارت فرزندم عرض کردم هر روز سه مرتبه من قبر سید الشهدا
را زیارت میکنم فرمود پس چرا قبر فرزندم عباس را زیارت نمیکنی برای آنحضرت مرتبه است عظیم میخورند
شهدای بدر بر آن که افضل از جمیع شهدا بودند بلکه بعضی از اعلام او را تفضیل داده اند بر حمزه و جعفر طیار
که غیر از معصومین کسی به رتبه ایشان نرسیده و اشجع ناس بود در زمان خود که شجاعتش از سید الشهدا
کمتر و با علی اکبر علیه السلام برابر و از غیر ایشان از همه بیشتر بجهت آنکه حضرت امیر مادر او ام البنین را عقد کرده بود که
شجاعی از او عمل بیاید که در کربلا یاری سید الشهدا نماید چنانکه در خبر است حضرت امیر برادر خود عقیل را
فرمود که بانساب عرب دانائی از برای من زنی پیدا کن که از برای من فرزندی آورد که فحل شجاعان عرب
فارس میدان باشد عقیل عرض کرد ام البنین کلابیه را اختیار کن که هیچکس از عرب در شجاعت مانند پدران
او نیست پس حضرت او را عقد کرد و او چهار پسر آورد یکی عباس الاکبر علیه السلام قول در وقت تولد عباس قنداقه او را
بحضور مبارک حضرت امیر آوردند حضرت دستهای او را ملاحظه کرد گریه بسیار کرد ام البنین غمگین شد
عرض کرد مگر دستهای طفل من معیوب است فرمودند و لکن گریه من برای آنست که این دستها در کربلای بلا در یاری
فرزندم حسین قطع خواهند شد دوم عبد الله الاکبر سیم جعفر الاکبر چهارم عثمان الاکبر عباس هر سه برادرش را
در روز عاشورا پیش از خود بجنگ فرستاد از جهت آنکه مبادا بعد از شهادت مانعی از شهادت ایشان
واقع شود و دیگر آنکه خواست تا کشته ایشان را به بیند صبر کند و ادراک اجر صبر از مصائب ایشان نماید
آن سه برادر مادری اولادی نداشتند هنگامی که پیش از حضرت عباس بدرجه شهادت رسیدند همه متروکات ایشان
بحسب الارث منتقل بحضرت عباس شد و لکن حضرت عباس دو فرزند داشت یکی فضل و دیگری عبید الله
متروکات همه باینها منتقل شد بدانکه فضایل آنحضرت بسیار و ما را یارای تحریر عشری از اعشار و اندکی از

۹۸ بسیار او و در فضلش همین این شعر هم کرد باد قسم در دروغ نمیتوانند گذارد از یاد معتبر سند و معجز
و خارق عادات قریش در زبان مردم از بسیاری شجاعت این بزرگوار کلام امام حسین کفایت میکند در
هنگام اذن قتال فرمود تو صاحب علم من و علامت لشکر من هستی و بعد از شهادت او فرمود الان
انکسر ظهری و قلت حیلتی ملاحظه کن چه قدر شجاعت داشت که امام ع در حق او چنین فرمود و علماء شهادت او را
مختلف ذکر کرده اند بعضی نسبت بابی مخنف داده اند که او گفته حضرت عباس اول شهید است از شهدای کربلا
از کلام او فهمیده میشود که او در شب عاشورا یا عصر روز تاسوعا شهید شده و سن مبارک او در روز
شهادت سی و چهار بود و حال آنکه بسیاری از مردم شهادت او را در روز عاشورا گفته اند و حق هم همین است بعضی در
جمع ما بین قولین فرموده برای حضرت امیر دو پسر عباس نام بوده یکی اکبر و یکی اصغر محتمل است که عباس اصغر در
روز تاسوعا بجهت تحصیل آب رفته شهید شده باشد و عباس اکبر در روز عاشورا شهید شده و جماعتی میگویند که حضرت
علی اکبر قبل از سید الشهداء ع شهید شده و در شهادت او سه قول است بعضی از معتمدین گفته اند که چون امام را تنها
و بی کس دیدند و تشنگی بر ایشان و اطفال و زنان شده بود از هر طرف صدای العطش بلند میکردند
امام قصد فرات کرد ابو الفضل در پیش روی مبارکش میرفت در آن وقت سواران کوفه هجوم آوردند
حصین ابن نمیر بقولی مردی از بنی دارم بانگ برآورد و یحکم حولوا بینه و بین الفرات نگذارید داخل فرات
آب بلب تشنه برساند حضرت نفرین کرد فرمود خداوندا همیشه او را تشنه دار و عطش بر او بگمار آن ملعون
در غضب شد تیری انداخت آن تیر بر دهان مبارک یا بر زنخ مطهر آمد امام ع تیر بر کشید و دست زیر
چون خون پر میشد بطرف آسمان می انداخت میگفت بار خدایا من بتو شکوه میکنم از آنچه این کافران
بدختر زاده پیغمبر تو میکنند با این حالت و شدت عطش برگشته در مرکز خود بایستاد کوفیان از هر طرف

۹۹ حمله آوردند میان سید الشهداء ع و حضرت عباس حائل شدند حضرت عباس ع از بسیاری لشکر اندیشه
نکرد خود را بر آن دریای خون خوار زده همی زد و همی کشت تا جراحت بسیار بر بدن مبارک آنجناب رسید پس
بن ورقاء و یا حکیم ابن طفیل بدستیاری شهادتش رسانیدند قول دوم آنست که جمعی از معتبرین گفته اند چون
عباس دید هیچ کس از اولاد امیر المؤمنین غیر از او و سید الشهداء نمانده عرض کرد یا اخی انت داعی
سینه ام تنگ شده از زندگانی سیر گشته ام رخصت فرما که جان خود را فدای تو کنم حضرت بگریست فرمود ای
برادر تو صاحب لوای منی چون عازم سفر آخرت گردیده آبی برای این اطفال عطشان تحصیل کن که از تشنگی
بیتاب گردیده اند عباس نزدیک آن سنگین دلان آمد فرمود ای بی شرمان اگر بگمان شما ما گناهکاریم زنان
و اطفال ما چه گناه دارند بر ایشان ترحم کنید شربت آبی بایشان دهید چون دید نصیحت بایشان تاثیر
نکرد بخدمت حضرت مراجعت کرد ناگاه از خیمهای حرم صدای العطش بگوش او رسید بیتاب شد بر اسب
سوار شده نیزه و مشکی برداشت متوجه شط فرات گردید چون نزدیک نهر رسید چهار هزار نامرد که بر آب
موکل بودند آن مظلوم را در میان گرفتند تیرباران کردند عباس تیغ برکشید مانند برق خاطف و صرصر عاصف
خود را بر لشکر زد میمنه را بر میسره و بالعکس هوا را از غبار قیرگون ساخت و زمین را از خون رنگین نمود
لشکر در پیش روی آن حضرت فرار میکردند در این حمله هشتاد نفر بجهنم فرستاد و رجز میخواند از جمله
این بود انی انا العباس ذو الودد نجل علی المرتضی المؤید تا داخل شریعه فرات شد آب برگرفت که بیاشامد
تشنگی آن امام مظلوم و اهل بیت را بیاد آورد آب را ریخت مشک را پر کرد بر دوش خود کشید از شریعه بیرون
آمد بشتاب تمام جنگ کنان متوجه خیمه گاه حرم گردید شاید آب در خیمه گاه باطفال برساند و این رجز
خواند یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا حسین شارب المنون و تشربین

بابن المعین هیهات ما هذا فعال دینی ولا فعال صادق الیقین ناگاه زید بن ورقاء کمین کرده از پشت
نخله بیرون تاخت دست چپش را هم انداخت عباس مشک را بدندان گرفت این شعر بگفت یا نفس لا
تخشی من الکفار وابشری برحمة الجبار مع النبی السید المختار مع جملة السادات الاطهار
قد قطعوا ببغیهم یساری و اسب را میدوانید شاید آب را بلب تشنگان برساند ناگاه تیری بر مشک
خورد و آب بر زمین ریخت فعند ذلک فوقف العباس یعنی بروایتی سر جای خود ایستاد و حرکت نکرد
البته باید بایستد چه بکند و بکجا رود فرار که نمیخواهد بکند دست هم ندارد که دعوا بکند
دو بخیمه گاه هم نیامد زیرا که در آنجا صدای ناله و فریاد و عطش اهل حرم را میشنید نه بارهه دو دهان
نتیجه اش دیگر هم شد فصار جلده کالقنفذ ظاهر بیت وزده از وفوره مثل خار پشت شده بود
در این حالت از جولان ایستاد ناگاه تیری آمد بر سینه مبارکش نشست بروایت دیگر نوفل بن ازرق
عمودی بر سر آن مظلوم زد از روی اسب در افتاد این شعر تصور کنید آن مظلوم با آن
قامت و اسب در جولان و هزار تیر بر بدن بیفتد و دستم هم ندارد بیفتد ملاحظه کنید چه نحو خوابیده
کو با تمام این تیرها بر جگر و احشاء و بواطن آن حضرت نشست پس ندا کرد ای برادر عزیز کو از برادرت
چون حضرت صدای آن مظلوم را شنید خود را باو رسانید او را مشاهده کرد آه حسرت از دل پر درد برکشید
و قطرات اشک خونین از دیده بارید فرمود الان انکسر ظهری و انقطع رجائی در این وقت پشت
شکست و بریده شد امید من از این جهان از آنچه منقولست الله اعلم بصحته چون سید الشهداء
صدای عباس را شنید مثل باز شکاری که بصید خود حمله کند بمیدان دوید لشکر را باطراف متفرق
ساخت هشتاد نفر از شجاعان بجهنم فرستاد پیش کشت بند حضرت عباس در حالتیکه فریاد میزد

وا اخاه وا عباساه الان انکسر ظهری و قلت حیلتی پس از آن خود را بروی برادر انداخت تا نعش برادر عباس ۱۱
چشمهای خود را گشود دید برادرش حسین میخواهد او را بخیمه گاه ببرد عرض کرد ای برادر تو را بحق جدت رسول
الله قسم میدهم که مرا بخیمه جا مخود نبری زیرا از خیمه میترسم دختر سکینه حیا میکنم زیرا که با او وعده آب
داده بودم حضرت فرموده جزاک الله خیراً از برادر جزای خیر که بمن یاری نمودی در زندگی و مردگی
گویند حضرت او را گذاشت بخیمه گاه مراجعت فرمود در حالتیکه با آستین خود اشک چشمهای مبارک خود را
پاک میکرد زنها که دیدند حضرت سید الشهداء آمد سکینه پیش روی آن سرور آمده از عنان اسب گرفت عرض
کرد یا ابتاه آیا خبر از عمم عباس داری که بمن وعده آب داده نیامد و از عادت او نیست که خلف وعده کند
ایا خود سیراب شد ما را فراموش کرده با آنکه با اعدا مشغول جهاد است در این حال حضرت گریه کرد فرمود ای
دختر عموی تو عباس شهید شد وقتیکه جناب زینب این را شنید فریاد کشید گفت وا اخاه وا عباساه
وا قلة ناصراه وا ضیعتاه من بعدک پس زنها مشغول گریه و ناله شدند و حضرت هم با ایشان مشغول شد بعضی
گفته وقتیکه سید الشهداء بالای سر عباس آمد گریست و گفت وا عباساه وا اخاه شروع کرد به خواندن این
اشعار احق بانور عینی یا شقیقی فلی قد کنت کالرکن الوثیق ایابن ابی نصحت اخاک حتی سقاک
الله کاساً من رحیق ایا قمراً منیراً کنت عونی علی کل النوائب فی المضایق فبعدک لا تطیب لنا حیاتنا ۲ ولا تطیب
سنجمع فی الغداة علی الحقیقی الا الله شکوای و صبری و ما القاه من ظماء و ضیق بنا بقولی حضرت فرمود ای
برادر حالا بخواب چشمهایت سنگین شدند از ترس تو نمیخوابید نه بعنی چشمهای اعدا و نمیخوابید چشمهایت بخاطر
راحت میخوابید نه بسی چشمهای اهل بیت قد بتحقیق از مقتولین حضرت هشتاد نفر بود بجهت اکثر آن
روز عاشورا قصد مبارزه و جنگ نداشت همه همتش مقصود بد فتح و آب آوردن برای اهل بیت

عدد مقتولین او هشتصد نفر بود ظاهر این بنا بر قول سیم است که حضرت برای جنگ و آب هر دو رفته
بود چنانکه فاضل دربندی نقل کرده از بعض مؤلفات اصحاب بعنوان صدق چون ذات آل بر اظهار شجاعت ابی الفضل
بود لهذا ذکر آن را خالی از مناسبت ندانستم و آن این است چون عباس تنهائی برادر خود را دید بحضور مبارک
امام اذن تحصیل کرده حضرت فرمود وقتیکه بجنگ رفتی برای این اطفال قدری آب بخواه پس آن مظلوم بعد
الاذن بمرکب سوار شده بمیدان آمد فرمود یا ابن سعد این حسین فرزند دختر رسول الله است فرمود بیا
کشتید انصار و اقارب او را باقی نمانده با او مگر عیال و اولاد تشنهٔ او و لا محاله این بی آبی نزدیک است
از تشنگی هلاک شوند با وجود آنکه پیغمبر ما بدست از من برد او که بنی هند دایم روم حجاز و عراق
برای شما بگذارم چون فرمایش آن مظلوم را شنیدند بعضی ساکت و بعضی گریه میکردند پس شمر با شبث ابن
ربعی گفتند ای برادر بگو اگر تمامی روی زمین آب باشد قطرهٔ بشما نمیدهیم مگر آنکه بیزید بیعت کنید
مظلوم مزخرفات ایشان را بحضور مبارک رسانید بعد الاذن مشک برداشته برای جنگ بمیدان آمد
لشکر قتل مور و ملخ متفرق ساخت لشکر او را احاطه کردند از کشته‌ها پشته‌ها ساخت لشکر بسیار خائف و ترسان
شدند راوی میگوید در میان لشکر مردی بود که او را مارد بن صدیف میگفتند وقتیکه ملاحظه کرد شجاعت
عباس را و کشتن او سرکرده گان را گریبان خود را چاک کرد فریاد کرد ای لشکر خدا مبارک نکند از شما اکثر
هریک از شما یک مشت خاک بجانب او بیندازید زیر خاک غایب میشود پس چرا اظهار نامردی میکنید شما که
اهل فضیحت و اهل ننگ و عار اید پس هر دست از جنگ بردارید من کفایت امر این جوان میکنم پس آن
ان برادر او حسین را بقتل میرسانم پس شمر بلشکر گفت شما از جنگ دست بر دارید تا جنگ این دو نفر را
ملاحظه کنیم پس مارد بن صدیف بجنگ آمده در حالتیکه جوشن تنگ حلقه پوشیده و خود ملکی بر سر نهاده

بمرکبی کوه

اسب سرخی سوار گشته و نیزهٔ بلندی در دست گرفته آمد بنزد عباس فریاد زده ای جوان بحال خود رحم کن
شمشیر خود را بغلاف بگذار و خود را بمن تسلیم کن زیرا که سلامت ماندن بهتر از پشیمانی است بدان که امروز
با تو جنگ نکرده کسیکه قساوت او بیشتر از من باشد خدا رحم کردن بر تو را در قلب من قرار نداده اگر قبول کنی
نصیحت خود را بر تو تمام کردم چون حضرت عباس کلام او را شنید فرمود کلام تو مثل سراب است از دور
آب مینماید وقتیکه نزدیک شدی زمین خشک و خالی دیده میشود چون مارد کلام آن مظلوم را شنید حمله
آورد بطعن نیزه مبادرت نمود گمان میکرد قتل حضرت برای او سهل است حضرت نیزهٔ او را گرفت
بسوی خود کشید کم ماند که آن ملعون از روی اسب بر زمین افتد پس نیزه را رها کرده دست بشمشیر کرد
پس حضرت نیزه بر او حواله کرده فرمود ای دشمن خدا امید دارم بنیزهٔ خودت ترا بقتل برسانم پس نیزهٔ
حضرت بشکم اسب او رسید و اسب مرکوب هرد بر زمین افتاد پس شمر فریاد زد بر لشکر وای بر شما
صاحب خود را دریابید قبل از کشته شدن پس غلام مارد بتعجیل تمام اسب که ظاویه نام داشت برای او
آورد چون نزدیک شد حضرت نیزه بسینهٔ غلام زد او را مقتول ساخت خودش باسب ظاویه سوار شد
حمله کرد بمارد آن ملعون فریاد کرد ای قوم این چه قدر عار و ننگ است اسب مرا سوار شده با نیزهٔ
من مرا بکشند پس بحضرت عباس عرض کرد با من مهربانی کن حضرت فرمود بمن حیله میکنی من اسیر را
چه کنم که مرکش نزدیک گشته پس شمر و سنان و خولی و جمع دیگر بیاری او آمدند پس حضرت سرعت کرده
نیزه را در نحر آن ملعون زد او را بدرک اسفل فرستاد پس لشکر ابن زیاد رسیدند حضرت در پشت
همان مرکب عنان را بسوی انهار برگردانید لشکر زیاد از صد هزار بود ساعتی نگذشت که هشتاد نفر از
بقتل رسانید سید الشهدا امام را بیاری خود طلبید پس سید الشهدا متوجه میدان شد شمر گفت ای

علی اگرچه تو مارا در از اسب پیاده کردی بدانکه این اسب طاویه مثال برادر تو حسن مجتبی است بعد از
امیر المؤمنین و منافقین از او گرفته بودند پس سید الشهداء خود را به عباس رسانید عباس فقره ۲ طاویه
بعرض حضرت رسانید حضرت طلب کرد فرمود بخدا قسم این اسب طاویه مثال برادرم امام حسن بود که بدو باو
بخشیده بود پس هر دو باتفاق هم بخیمه گاه مراجعت کرده از اسب مشک عباس باقی مانده بود مگر بقدر چهار
وقیه آن را باطفال قسمت کردند هیچ یک سیراب نشد پس هر دو برادر تا آخر میدان مراجعت کردند
و بر اعداء حمله کردند از شجاعان بسیار کشتند تا میانه ایشان جدائی انداختند دستهای حضرت عباس را
قطع کردند بطریقیکه در سابق ذکر شد

مجلس هشتم

در بیان شمه از فضیلت گریه کردن بر سید الشهداء علیه السلام و فضیلت زیارت آن و ثواب توبه کردن با بیان شهادت حر ابن یزید ریاحی الحمد لله رب العالمین مالک
یوم الدین الذی تزلزل عن عوض بحار جلاله افهام المتبحرین واضمحل فی لوامع برق لمعانه انظار الکاملین
وتزعزع لکمال صمدیته قلوب العارفین والذی قال فی الحدیث القدسی انین المذنبین احب الی من تسبیح المسبحین
والصلوة والسلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین المبعوث رحمة للعالمین وعلی اهل بیته الخلفاء الراشدین
والاطائب الطاهرین والشفعاء فی یوم الدین سیما ولیه المظلوم الذی بینت مصائبه فی جمیع الکتب السماویة
تضعضعت بشهادته وشهادة اصحابه ارکان العرش والکرسی خصوصا عابس بن شبیب لشاکری وحر بن یزید
الریاحی ولعنة الله علی اعدائهم من الاقارب والاقاصی من الان الی یوم یؤخذ بالنواصی اما بعد فقد
قال الله تعالی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
انه هو التواب الرحیم ملاحظه کنید حق تعالی در این آیه شریفه چه قدر الطاف و مرحمت در حق بندگان عاصی خود
فرموده که بعد از لفظ قل اشاره بهشت لطف و مرحمت کرده اول ندای رحمت که بمقام لذة الندآء ازال

التعب والعناء دوم اضافه عبادی بسوی یاء متکلم که اضافه تشریف و مرحمت است یعنی از جهت کثرت مرحمت
فرمود بگوی ای پیغمبر بندگان من و نفرمود ای مردم اگرچنین میفرمود از این شرافت خالی میشد سیم اخبار از ناامیدی
از رحمت خدا چهارم اسناد از صفت غفران و بخشش خود پنجم ذکر کلمه تاکید ششم مغفرت خود که لفظ آن را
ذکر کرد ذکر لفظ جمیع بعد از ذکر لفظ الذنوب که جمع محلی باللام که مفید عموم است تا اشاره باشد بآنکه جمیع گناهان
را میبخشد اصلا چیزی از آنها باقی نماند هفتم ذکر صیغه تواب هشتم ذکر صیغه رحیم زیرا که در اختیار کردن این
دو صفت در میان اوصاف نزد کسی منظور بوده اشاره بکثرت الطاف خود است زیرا که تواب یعنی بسیار قبول
توبه کننده و رحیم یعنی مهربان و آمرزنده مؤمنین در قیامت است بعد از ملاحظه این الطاف الهی بدانکه
عاصیان بر چهار قسمند اول آنکه عصیان میکند و متذکر هم هست تذکر و عصیانش یکسان است دوم معصیت
زیاده از تذکر است سیم عکس دوم است چهارم عصیان زیاد میکند اصلا متذکر خدا نیست این را منسوب
عصیان میگویند این آخر مقام مذنبین و عصاة است با وجود این خدا و ند تواب رحیم میفرماید یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله اشاره مرویست در اوائل بعثت جمعی زیاده از حد معصیت کرده
بودند بحضور مبارک حضرت خاتم مشرف شدند گفتند گناه زیاده از حد کرده ایم آیا میشود توبه کنیم خدا توبه ما را
قبول کند این آیه شریفه نازل شد سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوء بجهالة
ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم بلکه از این بالاتر در حدیث قدسی فرموده انین المذنبین
احب الی من تسبیح المسبحین پس باید شخص عاصی نادم بشود و ناله کند خدا مقام او را تماما ببخشد تا محبوب خدا
باشد قیل شقی ابلیس بخمسة اشیاء لم یقر بالذنب ولم یندم علیه ولم یلم نفسه ولم یعزم علی التوبة وقنط من
رحمة الله وسعد آدم بخمسة اشیاء اقر بذنبه وندم علیه ولام نفسه واسرع فی التوبة ولم یقنط

رحمة الله پس از این شریفه مستفاد میشود که حق تعالی بر تائبین سلام میرساند پس خوشا بحال آن عاصیکه شامل
توبه جامع الشرائط بکند تا سلام خدا شامل حال او بشود همانکه مشمول این سلام شد چهار سلام خدا هم
حال او میشود یکی آنست عزرائیل در وقت احتضار میفرماید یا عبد الله ربک یقرئک السلام دوم در قبر
چنانچه میفرماید سلام قولا من رب رحیم اگر خدا نکرده توبه نکرده با معصیت مرده ام آن وقت حق تعالی عوض
سلام میفرماید وامتازوا الیوم ایها المجرمون سیم وقت داخل شدن بهشت که هنوز داخل نشده با
چنانچه فرموده فادخلوها بسلام آمنین چهارم بعد از دخول بهشت سلام دیگر از جانب خدا میرسد سلام
علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار پس خوشا بحال کسیکه در دنیا توبه خالص و جامع الشرائط بکند تا مشمول سلام
خدا در دنیا باشد بعد از آن بتذهیب مورد سلامهای اربعه شود پس توبه باجماع مسلمین مکفر و رافع
گناهست و باعث نجات عاصیانست و آن عبارت است از برگشتن بنده عاصی بسوی خدا بحالی ساختن
دل از قصد معصیت و حاصل آن ترک معاصی است در حال و عزم بر ترک آنها است در استقبال بالفعل
تقصیرات گذشته مثل آنکه صوم و صلوة فوت شده خود را قضا کند و حق الناس را هر چه در ذمه اش
باشد مهما امکن رد کند پس اگر چنین توبه کند این توبه حقیقی است که در پیش خدا محبوب است و
چنین تائب مشمول کلام خدا میشود و الا اگر لفظا توبه کند و حق الناس را مهما امکن رد نکند و قضاء عبادات
را عمل نیاورد آن توبه صوری است اصلا ثمره نمیبخشد وجودش مساوی عدمش است چنانچه در نهج البلاغه است
شخصی در خدمت حضرت استغفار کرد فرمود مادرت در عزای تو گریه کند آیا میدانی حقیقت استغفار
چیست بدرستیکه استغفار درجه علیین است و بر مجموع شش معنی واقع میشود اول پشیمانی دوم عزم
ترک آن در مدت عمر سیم ادا کردن حقوق مردم چهارم قضا کردن هر واجب فوت شده که اخذ

گوشتیکه از حرام روئید بگوید بذاریکردن ششم زحمت اطاعت و عبادت ببدن چشانیدن چون شخص مصف
باین شش چیز شد آن وقت بگوید استغفر الله یعنی استغفار و توبه جامع الشرائط این است حضرت
فرموده هر کس پیش از آنکه ملک الموت او را بگیرد توبه کند توبه او قبول است و دیگر بدانکه بعضی از عبادات
هست او هم مثل توبه مکفر گناه و مذهب سیئات است از قبیل خواندن بعضی از ادعیه و زیارت سید الشهدا
و گریه کردن بر آن مظلوم و شهید شدن در رکاب آن حضرت اما الاخبار الواردة فی الزیارة فکثیر حتی
من صحاحها ما یقرب اربعین حدیثا منها عن الصادق ع زائر الحسین ع اذا اصابته الشمس اکلت ذنوبه
کما یاکل النار الحطب و منها ان الله یغفر ما تقدم من ذنب الزائر و ما تأخر و منها انه یصیر کیوم ولدته امه
و در مجلس پنجم بیان شد که زائر حسین ع در قیامت شفاعت میکند یکصد نفر مرد را که مستحق آتش جهنم باشند
و گفته میشود برای زائرین بگیرید در دست هر که را که دوست میدارید داخل بهشت کنید بلکه در زیارت آن
مظلوم است خواص هر عبادتیکه حق تعالی بر بندگان خود واجب کرده اما الصلوة ففی الروایة ان سبعین الفا
من الملائکة یصلون عند قبر الحسین ع و ثواب صلواتهم للزائرین له و صلوة کل واحد واحد من الملائکة
تعدل صلوة الف الف من الادمیین اما الزکوة فانه یحصل منه بکل زیارة ثواب الف زکوة مقبولة
کما فی الروایة و اما الحج فقال النبی ص لعایشة من زار الحسین ع کتب الله له تسعین حجة من حججی باعمارها
و اما الصوم ففی الصحیح ان فی زیارته ثواب الف صائم و اما العتق ففی الخبر ان فی زیارته ثواب عتق الف
نسمة ارید بها وجه الله الی غیر ذلک من الاخبار و اما ثواب گریه کنندگان بر آن مظلوم اخبار در آن لا تعد
و لا تحصی است چنانچه در مجلس پنجم اشاره ببعضی از آنها شد اما مکفر گناه بودن شهادت در رکاب آن حضرت
محتاج به بیان نیست زیرا که باتفاق جمیع مسلمین شهداء بدر بین ثواب ایشان از جمیع شهدا بالاتر است

شهدای کربلا افضل از ایشان هستند پس ثواب شهدای کربلا تالی مرتبهٔ ثواب معصومین ع است و ایشان
از حیثیت شهادت در رکاب امام مظلوم ع همه یکسان اند ولی حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن
و بریر ابن خضیر بجهة علم و زهد و تقوی و درک صحبت حضرت امیر ع و امام حسن ع بلکه حضرت خاتم ص افضل از
شهدا هستند ولکن در ما بین شهدا بعضی بر وجه خاص جهاد و قتال کرده اند از ان جهة امتیازی دارند
محتمل هست از ان جهة ثواب ایشان افضل باشد مثل عابس بن شبیب شاکری و قتیکه عازم میدان شد بغلام
خود شوذب نام فرمود چه خیال داری عرض کرد هیچ خیال ندارم مگر آنکه جهاد کنم تا کشته و مجروح شوم
شوم فرمود گمان من در بارهٔ تو همین بود پس خدمت امام مظلوم برو تا آنکه از قربانیان خود محسوب فرمایند
دیگران را حساب فرمود پس عابس با شوذب بحضور انور امام انام مشرف شده عرض کرد یا ابا عبد الله
خویشان و بیگانگان در نزد من از تو عزیزتر نیست اگر قدرت میداشتم این ظلم و کشته شدن را از جان عزیز تو
دفع نمایم بچیزی که عزیزتر باشد از جان خودم هر آینه دفع میکردم پس از رخصت یافتن شمشیر را برخود را از نیام
کشیده مانند شیر غران بسوی کافران شتافت ربیع ابن تمیم میگوید چون نظرم بعابس افتاد او را شناختم
مگر او را در جنگها دیده بودم شجاعت بی نظیر او را تجربه کرده بودم مردم را صدا زدم ایها الناس هذا
اسد الاسود ابن شبیب هافرزند شیر هابس ابن شبیب هست نباید کسی از شما بمبارزت او برود چون بوسط میدان
آمد صدای بلند الا رجل الا رجل را بگوش کافران سنگین دلان رسانید هیچ یک از ان دونان جرئت
مبارزت ان بزرگوار نکرد همه سر خجلت بزیر افکنده از هیچ یک جواب نیامد چون عمر سعد ملعون
ملاحظه کرد کسی را بازای مبارزت ان نیست صدا زد از هر طرف آن مظلوم را سنگسار کنند چون ان
بی شرمان از هر طرف آغاز سنگ اندازی نمودند و عابس بی... و بی غیرتی ایشان را ملاحظه کرد زره خود را

ازتن

از تن و طاس کلاه و سپر خود را از سر بزمین افکنده با شمشیر آب داد خود را بدریای لشکر زده از کشتها پشتها ۹۱
می ساخت آن دوباه صفتان مثل مور و ملخ باطراف میشدند ربیع ابن تمیم گوید بخدا قسم دیدم زیاده از
دویست نفر از پیش روی او دو یکرو نهادند ایشان را بشمشیر آبدار خود میراندند و میدوانید پس از هر طرف
آن بزرگوار را احاطه کردند تا آنکه بسنگ اندازی و تیر افکنی او را عاجز کردند چنانچه در وقتیکه سید الشهدا
در گودال قتلگاه افتاده بود عمر سعد بصواب دید شمر ملعون حکم کرد آن مظلوم را احاطه کردند گروهی با نیزها
و گروهی با شمشیرها جماعتی با خنجرها قومی با احجار و جماعتی با اشجار بر ان مظلوم حمله کردند در آن حالت حضرت
گریه کرد و گفت وا جداه وا محمداه وا علیاه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا غربتاه وا عطشاه
وا قلة ناصراه اقتل مظلوما و جدی محمد المصطفی و اذبح عطشانا و ابی علی المرتضی و اترک مهتوکا و امی فاطمة
الزهراء ع بروایت ابی مخنف حضرت در ان حالت سه ساعت بیهوش افتاد و قتیکه بهوش آمد چند سخنانی
اول فرمود یا شیعة آل ابی سفیان اقصدونی بنفسی فترکوا حرمی این در وقتی بود که لشکر یزید بطرف خیمه گاه
دوم فرمود و یلکم اکفوا سفهاء کم مباح بعض ما بشد اول مرا بقتل برسانید جمیع اموال من بعد از قتل من مال شما
سوم فرمود یابن ذی الجوشن انت الداعی بالنار لیحرق علی اهلی این در وقتی بود شنید شمر ملعون خیمه گاه را
خیمها را پاره پاره میکنند و میگوید علی بالنار حتی احرقها بالخیام استغاثه چهارم فرمود اسقونی جرعة من الماء این
تشنگی شد شمر میخواست سرش را جدا کند باینها چون غایب از کثرة خوردن سنگ به بدن مبارکش بزمین افتاد
قتیکه افتاد سر مبارکش را بریدند چند نفر با یکدیگر نزاع میکردند هر یک قتل او را نسبت بخود میداد عمر سعد گفت
نزاع نکنید او را یک نفر نکشته بلکه در میان همه کشته شده ای شیعه اعتقاد من آنست غیر از خواص شهدای کربلا
کسی مرتبه اش بقدر مرتبه حر ابن یزید ریاحی نبود زیرا که آن مظلوم هم گریه کرد بر مظلومی امام ع و هم توبه جامع الشرایط

مجلس هشتم

خود هم شهادت پسرش را دید که جگرش سوخت و بمصیبت ثمرهٔ فؤاد مبتلا شد ظاهراً باعث ازدیاد مرتبهٔ او

توبه کردنش بود چون در آن یک خجلت و شرمساری بود و شخص خجالت و معترف بتقصیر نزد خدا لیبا

تقرب و مرتبه دارد چنانچه خجالت و ندامت آن راهب بنی اسرائیل در یک قبقهٔ او را نجات داد حاصل قصه اش

آنست که آن راهب هفتاد سال عبادت خدا کرده بود تا زن فاحشه بد کردار بنزد او رفت آمد کرد تا آنکه وسوسه

کرد آن راهب فریب داد هفت شب روز با آن زن مشغول زنا بود بعد از آن راهب متنبه شد از جهة گناه

خود نادم شده رو به بیابان نهاد آن زن هم گفت اگر خدا ترا ببا مرزد عاکن مرا هم ببامرزد راهب در صحراها

میگشت تا آنکه با کثرت گرسنگی و تشنگی عبورش بمسجد افتاد که چند کور هم در آنجا نشسته بودند برای هر یك

از ایشان در هر روز یك قرص نان میآوردند چون نان هر یکی را دادند راهب از دست یکی از آنها قرص نان او را

ربود که بخورد کور بنا کرد بزار زار گریستن راهب پشیمان شد بنفس خود خطاب کرد ای بدبخت اگر تو عاصی

از گرسنگی بمیری بهتر است از آنکه این کور بمیرد که مطیع خدا است پس نان را بکور رد کرد از شدة گرسنگی رحلت

نمود ملائکه رحمت و عذاب برو در او جمع شدند منازعه میکردند خطاب رسید عبادت هفتاد ساله او را

بسنجید با گناه هفت شبانه روز او چون میزان نمودند گناهش سنگین تر شد پس خطاب آمد گناهش را با آن

لقمه بسنجید چون ملاحظه کردند ثواب او سنگین تر شد از گناه او پس او را ملائکه رحمت به بهشت بردند

دو دلیل بر علو مرتبه بودن حر جدا شدن مدفن او است از سایر شهداء مثل جدا شدن ضریح اطهر حضرت ابی الفضل

العباس را باید هر مردم بالاستقلال بزیارت او بروند یکنفر از مجتهدین بزیارت او رفته بود از کثرة جمعیت در

بقعهٔ مطهرهٔ او در زیر پای مردم مانده بود گفت ای حر ببین توبه و خجلت و شرمساری تو در زمان قلیل چه قدر

باعث علو مرتبهٔ تو شده من چهل سال است در تحصیل علم و ترویج شریعت کوشش و سعی میکنم اکنون در زیر پای

کردن تو در زیر پای زائرین تو مانده ام و وجه دفن شدن آن مظلوم در آن مکان مخصوص چنانچه بعض

گفته اند آنست که روز یازدهم محرم وقتیکه عمر سعد ابدان نجسهٔ خود را دفن میکرد شخصی از قبیلهٔ حر آمد بعمر سعد

گفت حر سالها بدولت ابی سفیان خدمت کرده زمان قلیلی مخالفت کرده روا نمیباشد بدن او در روی زمین

بماند مثل سایر ابدان اصحاب سید الشهداء اذن بده ما او را برده در قبرستان جماعت بنی اسد دفن کنیم پس او را

آن ملعون اذن گرفته بردند در آن مکان مخصوص دفن کردند که قبرستان طایفهٔ بنی اسد بود علی قول ضعیف

چون تا مکان قبر آن مظلوم لشکر حاضر کرده بود از مظلوم خود را بمیان لشکر زد تا در آن جا از اسب خود بر زمین

افتاد وقت دفن کردن ابدان طاهرهٔ شهداء او را هم در آنجا دفن کردند الله اعلم بالواقع لیوا بن قدر بدان

مظلوم بسیار مقرب و صاحب مرتبه بود نزد خدا که دست از همه چیز برداشت با آنکه چهار هزار سوار در

کمال استراحت بود بیکدفعه دست از همهٔ اینها و از اهل و عیال خانه و ملك برداشته آمد نزد حضرت در وقتیکه

کار آنحضرت در کمال شدت بود اما وقت آمدن ساتر اصحاب کار حضرت باین شدت و سختی نبود چون حضرت روز

عاشوراء بعد از خطبهٔ طولانی ندا داد ای اهل کوفه یا فلان و فلان آیا شما ننوشتید بسوی من که میوه ها رسید و صحرا

سبز شده و لشکرها برای تو مهیا کرده بیا بزودی بیا که ما همه ترا یاری میکنیم بعضی از آنها سر بزیر افکندند

گفتند ما نمیدانیم تو چه میگوئی قیس ابن اشعث گفت این سخنان فایده نمی بخشد دست از جنگ بدار بحکم پسر

عم خود یعنی یزید و ابن زیاد راضی شو که ایشان بتو بدی نخواهند کرد حضرت فرمود بخدا سوگند که دست خود را

وجه بر عم گفتن بواسطه بودن ایشان بود ظاهراً از قریش

بدست شما نمیدهم علی قول در آن وقت حر بن یزید باحق عرض کرد بلی والله ما تنالک ونحن الذین

اقدمناک فابعد الله الباطل واهله والله ما اختترت الدنیا علی الاخرة پس نزد عمر سعد آمد گفت ای عمر

أتقاتل هذا الرجل قال إی والله قتالاً أشدّه أیسره أن تسقط الرؤس وتطیح الأیدی پس حر گفت آیا مختوی فی

پیرایا معاملهٔ ترکی با حسین کمیت یا وتر حق قتال اکه که ایسترین اول افتادن سرها و قطع شدن دستها است

این را بمصالحه بگذرانی گفت لو کان الامر الی لفعلت ولکن امیرک قد ابی پس حر برگشت بصف خود آمد
بقرة بن قیس که از خویشان او بود گفت ای قره امروز اسب خویش را آب داده گفت نه گفت نمیخواهی آب دهی
گفت نه از قره نقل شده که چون حر این حرف را زد من خیال کردم میخواهد جنگ نکند کناره جوئی کند که
بمن خبر میداد من هم با او میرفتم بروایت ابی مخنف حر بقره مقصود شرا گفت از نیل سعادت گفت مرا خاطر جمع
نیست بروم نزد حسین پس حر کم کم بطرف اصحاب حضرت میرفت مهاجر بن اوس گفت میخواهی بلشکر حسین
حمله کنی حر جواب نداد ولکن لرزه بر اندامش افتاده بود مهاجر گفت ان امرک لمریب بخدا قسم در هیچ جنگ ترا
باین حالت ندیده بودم اگر از من میپرسیدند اشجع اهل کوفه کیست میگفتم حر پس حر گفت انی والله اخیر نفسی
بین الجنة والنار فوالله لا اختار علی الجنة شیئا ولو قطعت واحرقت پس حر رو بفرزند خود علی کرد گفت یا بنی
لا صبر لی علی النار فسر بنا الی الحسین لنصره ونقاتل بین یدیه فلعل الله تعالی یرزقنا الشهادة التی لا انقطاع
لها پس پسرش گفت لست مخالفک فیما امرتنی پس پدر و پسر آهسته آهسته میآمدند چون قدری از صف خود دور شدند
حر دست بر سر نهاد میگفت اللهم الیک انبت فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائک و اولاد بنت نبیک
چون نزدیک سید الشهدا شد از اسب پیاده شد و زمین بوسید و پیشانی بر خاک نهاد حضرت فرمود من
تکون ارفع راسک یا شیخ پس حر خود را معرفی نمود که بوسه بپای مبارک حضرت انداخته بود گفت جعلت فداک
یا ابن رسول الله من آن بدبختی هستم نگذاشتم برگردی و سر راه را بر شما گرفتم و تنگ نمودم کار را بر شما در این
مکان ولکن گمان نداشتم این قوم با تو چنین رفتار کنند و الا شما را ممانعت نمیکردم از مراجعت اکنون توبه
میکنم بسوی خدا از این اعمالی که مرتکب شدم فهل لی من توبة حضرت فرمود بلی توبه تو را خدا قبول میکند
این نامه را عرض کرد هنگامیکه ابن زیاد مرا بحرب شما فرستاد وقتیکه از خانه خود بیرون آمدم ناگاه از پشت سر

ندائی شنیدم ابشر یا حر بخیر چون عقب خود نگاه کردم احدی را ندیدم پس با خود گفتم بخدا قسم این چه بشارتیست
و حال آنکه بجنگ امام حسین میروم و بخیالم نمیگذشت که من تابع شما خواهم شد حضرت فرمود لقد اصبت اجرا
و خیرا بعضی گفته در آن وقت حر عرض کرد در این شب پدرم را در خواب دیدم که بمن گفت این روزها
بکجا رفته بودی گفتم رفته بودم سر راه بر حسین بگیرم فریاد زد گفت وا ویلاه ای فرزند ترا با فرزند رسول خدا
چکار است اگر میخواهی در جهنم باشی برو و اگر خواهی در جهنم نباشی برو او را یاری کن با دشمنانش جهاد کن پس
حر از آنکه گفته سوار شده نزد سپاه کوفه آمده گفت ای مردم کوفه مادرهاتان بر شما بگریند این مرد صالح را دعوت
کردید چون اجابت کرد دست از یاری او داشتید و حال آنکه گمان بودید در راه او جهاد کنید و بذل جان خود نمائید
حالا حیله کردید تا او را بقتل رسانید از هر طرف او را احاطه کردید حتی جای نفس او را تنگ کردید تا هیچ جائی
نتواند برود لاجرم مانند اسیر در دست شما افتاده نه جلب نفع برای خود میتواند بکند و نه دفع مضرت از
خود نماید و منع نمودید او را و اهل بیت او را از آب فرات که یهود و نصاری و مجوس و خنازیر و کلاب
از آن میخورند اینها که آل پیغمبرند از آسیب عطش از پا افتاده اند چه بد مردم بوده اید بعد از پیغمبر شما
سیراب نکند خدا شما را در روز قیامت پس گروهی از کوفیان او را تیرباران نمودند لیکن زود
برگشته در حضور حضرت ایستاد پس ابن سعد چنانکه بیان خواهد شد باواز بلند گفت یا درید ادن رایتک
پس تیری بطرف لشکر حضرت انداخت گفت ای مردم گواه باشید اول کسی من بودم بلشکر حسین تیر انداختم
همانکه آن ملعون اول ابتدا تیر انداخت همه یکمرتبه تیرها انداختند نصف لشکر حضرت شهید شد بعد از
آن برای مبارزت شد پس علی قول از سپاه مخالف یسار نام غلام ابن زیاد بمیدان آمد مبارز خواست
و از اصحاب حضرت سید الشهدا عبدالله بن عمیر بمیدان او رفت یسار را بقتل رسانید تیرباران

کردند از اصحاب حضرت بمحض زخم شهادت رسیدند عبد الله هم شهید شد حر عرض کرد یابن

رسول الله اول کسی من بودم که بر تو بیرون شدم اجازت فرما تا اول کسی من باشم که در راه تو جان دهم و فردای

قیامت اول کسی من باشم با رسول خدا مصافحه نمایم کو یا مقصود حر این بود که اول کسیکه شهید با شد

در میانه دوستان باشم و الا پیش از وی خیلی شهید شده بودند پس حضرت او را اذن داد بروایت ابی مخنف

حر رو نمود بمیدان رجز خود می گفت یا نفس اخلی علی اعداء الله و اعداء رسوله پس آن شیر بیشه حمله

از کفار بیست و چهار کس علی قول هفتاد نفر بجهنم فرستاد تا شهید شد حر از شهادت ارشاد شد گفت

جزاک الله لمحمد نبیه النبی رزقک الشهادة بین یدی مولانا الحسین ع بعضی گفته چون حر اراده جنگ نمود و حر

برادرش مصعب که هنوز در میان لشکر اعدا بود رجز او را شنید برانگیخت کو فیان چنانکه دانسته که

برادر میرود چون راه نزد گرد حر را نزد بیشتر گفت ای برادر مرا هدایت کردی اینک از در انابت آمده ام

بحضور مبارک امام او رد تائب گشت در صف امام شد پس حر بمقابل لشکر آمد این رجز خواند انی انا الحر

و مأوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بارض الخیف اضربکم و لا ارمی من حیف

حمله نمود علی قول پنجاه نفر را بجهنم فرستاد در خبر هست و قتیکه آن وفادار قصد خدمت امام مظلوم نمود

بود یزید بن سفیان گفت اگر با او میرسیدم نیزه بر او میزدم بحال او می افکندم این وقتیکه حر در میان لشکر

حمله مینمود از کشته پشته میساخت حصین بن نمیر گفت ای یزید بن سفیان این حر هست آرزوی جنگ او

داشتید پس گفت بلی آن بد بخت لعین بمقابل حر آمد چون حر آن پلید را در مقابل خود دید مهلتی

نداد به یک زخم شمشیر از اسبش در انداخت و در بسیار نمود و چهل سوار و پیاده را بجهنم

واصل نمود پس ابن سعد ندا در داد وای بر شما تیر باران کنید یکدفعه تیر از پس تیر و آن کردند گر چو

تیر باران شد جلد قنفذ گشت و اسبش را پی کردند با آن حالت جنگ میکرد میگفت ان تعقرونی فابن الحر

اشجع من ذی لبد هزبر تا از پا در افتاد بروایتی عرض کرد یابن رسول الله رضیت عنی پس اصحاب امام ع نعش

او را بخدمت حضرت آوردند علی قولی حضرت بالای سر او تشریف برد که نیم رمقی باقی بود حضرت با دست

مبارک خود خون چهره او را مسح مینمود و میفرمود و الله ما اخطات امک حیث سمتک حرا و انت

حر فی الدنیا و الاخرة آنحضرت گریه کرد برای او استغفار نمود یکی از اصحاب آنحضرت در بالای نعش حر این ابیات

مرثیه میخواند بعضی گفته علی بن الحسین ع این ابیات را در آن وقت فرمود محتمل هست مراد از علی اکبر باشد

امام زین العابدین ع در آن وقت بشدت بمرض تب مبتلا بود در میان خیمه خوابیده بود محتمل خود امام زین

العابدین ع در خیمه این ابیات را خوانده باشد ولکن بروایت امالی این ابیات را امام حسین ع برای او مرثیه گفته

ابیات این است لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مشتبک الرماح و نعم الحر اذ واسی حسینا

و جاد بنفسه عند الصباح و نعم الحر اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح فیا رب اضفه فی جنان

و زوجه مع الحور الملاح بعد از شهادت حر مصعب برادر حر اذن جهاد گرفت بر کوفیان حمله نمود تا

کوشید تا شربت شهادت نوشید حر را غلامی بود که عروه نام داشت در لشکر ابن سعد بود چون مولای

خود حر و پسر و برادر او را کشته دید از هوش بیگانه شد چون دیوانه خود را بر سپاه ابن سعد زد چند

نفر از یمین و یسار خود بجهنم فرستاد بتعجیل تمام بحضور امام ع مشرف شد عرض کرد یابن رسول الله

معذور دار بی اذن تو جنگ کردم چون دلم از شهادت ایشان تنگ آمده بود اکنون رخصت فرما

جهاد کنم پس حضرت او را دعا کرد اسب بمیدان تاخت چند نفر را بقتل رسانید تا خود را در بهشت

بمولای خود ملحق نمود

مجلس نهم در بیان شمه از احوال روز تاسوعا با بیان

شب عاشورا بدانکه در قاموس گفته عاشورا و عشورا ممدود دهم بود بقصرهم آمده و عاشور بروزن
کافور دهم ماه محرم و یا نهم محرم است و تاسوعا مدد روز پیش عاشورا است جوهری گفته مولد است در کتاب
آثار الباقیة نقل شده لفظ عاشورا یونانی است معرب است بمعنی عاشر الحمد لله المتعال عن مطارح الا فهام
المقدس عن مشابهة الانام المنزه عن مناسبة الاعراض والاجسام الذی لم تحط بحقیقة کنهه الاوهام بل تجلی
لها بنعمائه العظام والآلائه الجسام الذی لا یمر علیه اللیالی والایام ولا یغیره الضیاء والظلام والصلوة والسلام
علی محمد افضل الخلائق اجمعین وعلی عترته الاطائب المطهرین والسادة المنتجبین سیما المستشهدین ابن بنت
خیر المسلمین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الآن الی یوم الدین اما بعد فقد قال الله تعالی ان الله
اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه
حقا فی التوریة والانجیل والقرآن یعنی خداوند عالم خریده است از مؤمنین نفسها و اموال ایشان را در مقابل اینکه
برای ایشان است بهشت جهاد میکنند در راه خدا پس میکشند و کشته میشوند حق است وعده کرده است ایشان را
براین دخول بهشت وعده کردن حقیکه در توریة و انجیل و قرآن است پس محصل این شریفه آنست خداوند
معامله میکند با مؤمنین که جان و مال ایشان را میخرد در عوضش بهشت میدهد بدانکه در معامله بیعا
چند لازم است بایع و مشتری و متاع و ثمن و بجهة استحکام امر قباله و سجل هم لازم است و در این آیه شریفه چون معامله
عباد با خداوند عالم است پس بایع مؤمنین است و مشتری خدا است و متاع جان و مال مؤمنین است
ثمن بهشت است قباله توریة و انجیل و فرقانست و سجل این قباله قوله نعم است فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم
ولکن بندگان خدا در این معامله مختلفند بعضی هستند از بدو خلقت ایشان تا ختم هرگز این معامله را
با خدا نکرده و نمیکنند بغیر از دنیا هیچ مقصودی ندارند و آنچه میکنند از عبادات و معاملات بجهة دنیا است

اصلا و ابدا نظرشان به بهشت نیست که ثمن این معامله است ان الله اشتری الی آخر اصلا داخل نشده اند بلکه
در مضمون ان الشیطان اشتری من المنافقین ایمانهم بان لهم النار داخل میباشند بعضی هستند فی الجمله داخل
شده اند که خدا میفرماید من مجرم هرچه باشد چه جان چه مال و چه زحمت کشیدن و بعضی هستند که مرتبه اعلای
این معامله را دارند این ها شهدا هستند که جان که عزیزترین جمیع اشیا است بخدا فروخته اند بهشت خریده اند جمله
بان لهم الجنة چنانکه در اخبار رسیده است شهید و قتیکه میافتد حور العین بر بالین او حاضر میشود و بالاترین
از اولین و آخرین شهدای کربلا هستند حتی آن غلام سیاه که خجالت داشت که خون سیاه او داخل خون خوبان نشود
یابن رسول الله من قابلیت بهشت را ندارم فرمود چنین ...... ای پروردگار
سفید کن و بویش را خوش کن با محمد و آل او محشور کن آنست که گفته اند در بیرون افتاده بعد از ده روز بوی
مشک از او ساطع بود پس بردند او را در جنب شهدا دفن کردند پس شهدای کربلا
سادات شهدا هستند بجهة آنکه سادة شهدا آء امتی الی یوم القیامة و بقول ایشان سید الشهداء است پس ایشان تا
جمیع مجاهدین اصحاب جمیع پیغمبران و امامان که از اصحاب حضرت نوح گرفته تا اصحاب حضرت حجت عجل الله
فرجه بیش ایشان بالاتر اند از شهدای بدر و حنین و احزاب و بر تمام انها منکه در خدمت پیغمبر و امیرالمؤمنین
بودند فضیلت دارند اصحاب هرکیشان از ائمه الی اصحاب حضرت حجت ع و این مرتبت ایشان بی دلیل نیست بلکه
دارند زیراکه از فضل شهدای سابقین شهدای بدر را نقل کنم در فضیلت ایشان همان بس در زیارت
ایشان فضل وارد شده اشهد انک مضیت علی ما مضی علیه البدریون بدانکه واقعه بدر در سال دوم
هجرت در ماه رمضان واقع شد حضرت رسول از مدینه با اصحابش بیرون رفت علم مهاجرین در دست
انصار در دست سعد بن عباده بود چون ابوسفیان با جهل نفر از قریش از تجارت شام مراجعت کرده

بسیار با خود داشتند همه اهل مکه در آن شریک بودند وقتیکه آن ملعون خارج شد ان حضرت رسول را
فهمید برگشت بطرف شام قاصد سریع السیر بمکه فرستاد از قضیه ایشان را آگاه کرد و بقاصد تعلیم کرد و قتیکه
داخل مکه شدی گوش ناقه را ببر و خون جاری شود و رو بجانب دم شتر بکن فریاد کن ای اهل مکه در یابید متاع
خود را که محمد با لشکر خود بجهت غارت از مدینه بیرون آمده پس رجال اهل مکه با تهیه اسباب حرب بیرون
و عباس عم پیغمبر و عقیل برادر حضرت علی را اجباراً با خود همراه کردند ابو سفیان ملعون قافله را از کنار دریا بطرف
مکه برد جبرئیل نازل شد عرض کرد قافله از دست شما بیرون رفت ولکن اهل مکه بمقاتله شما بیرون آمده اند تا
شما با ایشان جنگ کنید چون اصحاب این خبر شنیدند بسیار ترسان شدند و عدد لشکر کفار هزار نفر بود بروایت امام
محمد باقر پنج هزار ملائک آمد باصحاب حضرت امداد کردند جنگ گرم شد علی قول هفتاد نفر از ایشان کشته
شد مثل ابو جهل و عتبه و شیبه و نوفل و امثال اینها ولکن ابولهب ملعون باین جنگ نیامده و هفتاد نفر هم
ایشان اسیر شد حتی عباس عم پیغمبر و عقیل برادر حضرت علی اسیر شدند باقی قریش فرار کردند شکست عظیم باهل
مکه وارد آمد ولکن ابو سفیان قافله را بسلامت برد این اجمال قضیه بود و در عدد شهدای بدر خلاف است بعضی
چهارده گفته شش از مهاجر هشت از انصار بعضی مجموع را یازده بعضی دوازده بعضی نه گفته اند قول اول اشهر است
ولکن شهدای بدر با این فضل با شهدای کربلا تفاوت زیاد دارند بجهة آنکه اهل بدر سیصد و سیزده نفر بودند
نود هفت نفر از مهاجران بودند و دویست بیست و شش نفر از انصار بودند هفت شتر و دو اسب و شش زره
و هفت شمشیر بود هر یک اسب یا دو اسب داشتند عمده سلاح ایشان جریده نخل بود کفار در مقابل ایشان یک هزار
سوار مرد میدان بودند در ابتدا هم بجهة جنگ بیرون نرفته بودند اگر اصحاب یقین میکردند جنگ خواهد
شد بیرون نمیرفتند پس حضرت با ایشان فرمود بیائید یا قافله کفار بچنگ شما آید یا شما غالب میشوید

بامید قافله کفار رفتند نه بقصد کشته شدن زیرا که ایشان خوف از کشته شدن داشتند اما شهدای کربلا
در روز عاشورا همه اضطراب ایشان این بود که زود کشته شوند و شهدای بدر با وجود آنکه خدا وعده نصرت
بایشان داده بود استغاثه میکردند در وقت جنگ چنانکه میفرماید اِذْ تَسْتَغِیثُونَ رَبَّکُمْ فَاسْتَجابَ لَکُمْ اَنّی
مُمِدُّکُمْ بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُرْدِفِینَ اما شهدای کربلا ملائکه بامداد ایشان آمدند اینها را هر چه خواستند که ملائکه
امداد کنند ایشان کشته نشوند برین تفاوت ره از کجاست تا بکجا شهدای کربلا که سادات شهدا اند از جمله صفات
ایشان آنست که مأموم حقیقی بودند در هر چیز تابع امام خود سید الشهدا شدند در مظلومیت و در نماز
و در محاصره شدن و در تشنگی و در روزه گرفتن و در بی غسل و بی کفن و بی دفن بودن و در سر جدا شدن
چنانکه هر یک بر زمین میافتادند عرض میکردند یا اَبا عَبْدِ اللهِ اَدْرِکْنی یعنی ای مولای من بیا بکذار سر مرا
جدا کنند میخواستند در سر جدا شدن هم تابع آن جناب شوند یعنی سر ایشان هم بعد از جدا شدن سر
مطهر آن جناب جدا شود پس شمه اوصاف ایشان در ضمن وقایع شب عاشورا مذکور میشود بدانکه
چون روز تاسوعا شمر ولد الزنا فرمان قتل از جانب ابن زیاد بسوی عمر بن سعد آورد آن ملعون از مضمون
آن نامه مطلع شد گفت لا اَهْلاً وَ لا سَهْلاً بک یا ابرص یعنی سوگند بخدا از او ترحیب چیست
نیستی ای مبروص خدا وند ترا و خانه ترا از آبادانی دور کند و قبر ترا از نظرها مستور نماید و قبیح کند
چیزیرا که تو آورده سوگند بخدا چنان دانم تو نگذاشتی ابن زیاد قبول کند آن چیزیرا که من باو نوشته
بودم و فاسد کردی چیزیرا که من اصلاح آن امید داشتم بخدا قسم حسین با بجز ابن زیاد امر کرده گردن
نمینهد شمر گفت این سخن بگذار بگو تا چه خواهی کرد اگر امر امیر را قبول میکنی باید جنگ را سازدهی و الا
لشکر را با من بگذار نخند کناره شوی ابن سعد گفت وَلا کرامةَ لَکَ من امارت را بتو نمیدهم و خودم

ترحیب
ترجیب

كفايت ميكنم تو بايد سرهنك پيادكان باشى پس ابن سعد نامه بخدمت امام فرستاد حضرت فرمود
لا والله لا وضعت يدي في يد ابن مرجانة ابدا پس ابن سعد ملعون برخواست يكبار عدل بقتل آن
مظلوم بست حكم سخت كرد كه شرايع آب را محكم ببندند كه حسين و اصحاب او قطره از آن آب ننوشند
عصر روز تاسوعا كرده مخالفان را بحرب فرزند رسول مختار برانگيخته و خود بر اسب سوار شده فرياد
كرد يا خيل الله اركبي وبالجنة ابشري پس لشكر بى سعادت سوار شده رو بخيام آن مظلوم نهادند آن امام
مظلوم در پيشگاه خيام زانوان بر داشته و شمشير بر دو دست گرفته سر بزانوى غم نهاده خوابيده بود چون
غوغاى سپاه نزديك شد عليا مكرمه زينب ابى الفضل بخدمت امام آمدند گفتند لشكر كافران رسيدند
آن مظلوم سر برداشته فرمود اكنون جد خويش را در خواب ديدم كه بمن فرمود كه فردا شب نزد ما باشى
چون اين سخن بشنيد بروى خود سيلى زد و بانك واويلاه بلند كرد اى شيعه زينب بواسطه شنيدن
برادرش باين حالت افتاد پس چه حالت داشت در وقتيكه وارد قتلگاه شد خود را بالاى نعش پاره پاره
برادر انداخت بصوت جانسوز گفت وا محمداه صلى عليك مليك السماء هذا حسينك مرمل بالدماء
مقطع الاعضاء وبناتك سبايا بروايت ديگر گفت وا محمداه هذا حسين مجزوز الرأس من القفاء مسلوب العمامة
والرداء بعد فرمود بابي من لا غائب فيرجى ولا جريح فيداوى بابي المهموم حتى مضى بابي العطشان حتى قضى
پس هرچه سعى كرد جاى درست زخم نرسيده در بدن برادر نيافت چنانچه بزبان حال او شاعر گفته خاك
بسرم از اثر تير سنان جاى بگو بوسه زنم در همه اعضاى تو نيست امام فرمود [illegible] يا اخيه
رحمك الله يا عباس فرمود نزد اين كافران رفته بپرس جهت آمدن ايشان چيست پس عباس با حبيب و زهير
و بيست سوار ديگر نزد ايشان رفته از وجه آمدن ايشان سؤال كرد گفتند امر عبيدالله ابن زياد حكم كرده

او كرده ايد بيعت يا بجنك آماده شويد پس حضرت عباس نزد امام آمده با حبيب و زهير گفت شما اين كافران
را موعظه كنيد ايشان مواعظ شافيه گفتند چون قلوب ايشان بمضمون ثم قست قلوبكم من بعد ذلك
فهي كالحجارة او اشد قسوة ابدا تأثير نشد بلكه بعضى از مزخرفات گفتند حضرت عباس پيغام را بخدمت امام
رسانيد فرمود اى برادر اگر بتوانى باين گروه بگو كه امشب را با ما مهلت دهند و كار جنك را بفردا گذارند زيرا كه خدا
ميداند كه من پيوسته نماز و تلاوت قرآن و گريه و زارى و استغفار را دوست ميدارم تا امشب نيز بوظايف عبادات
مشغول شويم پس عباس برگشته فرمايش امام را با آن كافران بيان كرد ابن سعد بشمر گفت چه ميگوئى گفت امير
توئى حكم حكم تست ابن سعد گفت اگر اختيار با من بود من نمى خواستم جنك بشود پس از ديگران مشورت كرد
اشعث گفت الآن جنك كن فردا براى جنك استعداد پيدا ميكنند عمرو بن حجاج با آن خباثت گفت سبحان
الله اگر اهل ديلم اين خواهش را ميكردند قبول كردن واجب بود پس ابن سعد برگشت رسولى با ابى الفضل
بخدمت امام فرستاد كه امشب مهلت است اگر صبح بحكم ابن زياد آمديد بشما بگوئيم فرستيم و الا از شما دست
بر نميداريم از سكينه خاتون منقول است كه شب ماهتاب بود من در خيمه نشسته بودم ناگاه از پشت خيمه
آواز گريه را شنيدم ساكت شدم مبادا خواهران و ساير زنان مطلع شوند پس بيرون رفته ديدم پدرم با
اصحاب دور او نشسته اند پس حضرت فرمايشات زياد كرد تا فرمود اينها مقصدشان غير از كشتن من
منظورى ندارند از اسيرى حرم من بعد از كشتن ايشان ندارند ميترسم كه آن را نداشند بايد امشب از جهت حيا
نباشيد مگر جميله نزد ما حرام است هر كه نصرة ما را مكروه ميدارد در اين تاريكى شب برود هر كه نصرت نمايد
با ما باشد در درجات عاليه بهشت با ما باشد آه سكينه ميفرمايد بخدا قسم هنوز پدرم كلام خود را تمام نكرده بود كه قوم
دسته دسته متفرق شدند باقى نماند با او مگر از هفتاد و دو نفر ديدم پدرم سر خود را بزير انداخت

۲۲۲ حزن و اندوه چون این را دیدم گریه گلوگیرم شده پس با ایشان نفرین کردم پس بخیمه برگشتم نالان و گریان
عمه ام ام کلثوم بسوی من نظر کرد از سبب گریه پرسید قضیه را عرض کردم وقتیکه این را شنید ندا کرد واجداه
واعلیاه واحسناه واحسیناه واقلة ناصراه بعد از تو چه گونه از دست دشمنان خلاصی خواهیم یافت کاش دشمنان
راضی بودند که عوض برادرم مرا بکشند زنان از گریه او اجتماع کردند گریه نمودند پدرم گریه ایشان را شنید
از خیمه بیرون آمده در حالتیکه گریه میکرد و بخیمه ایشان داخل شد فرمود این چه گریه است عمه ام زینب
گفت ما را بحرم جد خود برگردان فرمود این چه گونه میشود با کثرت اعداء از سید السجاد مرویست چون لشکر
ابن زیاد برگشتند در شام عاشورا نزدیک شد حضرت سید الشهداء اصحاب احضار کرد من چون مریض بودم
نزدیک بان حضرت شدم تا بشنوم آنچه با صحاب میفرماید خطبه فصیحه بلیغه غرا بیان فرمودند مجمل
مضمونش بعد از حمد و ثنا این بود من نیکوتر و باوفاتر از اصحاب و اهل بیت خویش کسی ندارم جزاء شما
خیر دهد نیکوئی کرده اید و شرائط معاونت بعمل آورده اید این کافران بغیر از من کسی را نمیخواهند و بعد از
ریختن خون من مقصود دیگر ندارند مرا با ایشان روز سختی در پیش است که گمان نمیکنم از عمرم مگر فردا
اکنون که سیاهی شب عالم را گرفته بروید من عهد خود را از شما برداشتم بردارید تکفوف فرمود هر یک از شما
بگیرد دست یکی از اهل من و متفرق شوید در تاریکی شب مرا با این قوم بگذارید پس برادران و پسران
و پسران عبد الله بن جعفر باو گفتند ما این را نمیکنیم که بعد از تو باقی باشیم قبل از ایشان این حرف حضرت
عباس گفت و سایرین باو تبعیت کردند بعد از آن نظر کرد بسوی پسران عقیل گفت مصیبت مسلم شما را
کفایت میکند شما از این صحراء هر جا بخواهید بجای دیگر روید گفتند ما از الله مردمان چه میگویند هنوز
در رکاب تو شمشیر نزده و نیزه بکار نبرده آقای خود را نشانه تیر ساختن [illegible] بودیم ای خوش آن زندگانی

۲۲۳ که بالقای تو باشد و فرخنده مردنی که در قدم تو جان سپارم بخدا قسم جان و مال و عیال خویش را وقایه
ذات مقدس تو میکنیم امام گریست دعا شمایان نیز کرد پس بستند از اصحاب مسلم ابن عوسجه گفت ما از تو
جدا چه عذر داشته باشد که ترا با این دشمنان بگذاریم سر خویش گیریم والله دست از یاری تو برندارم تا این نیزه در
سینه دشمنان فرو شکنم و بشمشیر خود ایشان را بزنم اگر مرا هیچ سلاحی نباشد با این سنگها جنگ کنم تا
در راه تو خون من بریزند خداوند بداند که حفظ پیغمبر را در حق فرزندان او کرده ام بخدا اگر مرا بکشند بعد
زنده کرده بسوزانند بعد زنده کرده پاره پاره کنند تا بقتل رسانند سوخته خاک مرا بباد دهند
هفتاد بار از تو مفارقت نمیکنم تا شهید شوم و بکرامت ابدی نائل شوم پس زهیر بن قین گفت من خواهم
مرا هزار بار بکشند و زنده کنند و خدا از تو و از اهل بیت تو این بلیه را دفع نماید پس سعید بن عبد الله
حنفی نیز از کلمات وفا انگیز گفت و جماعتی از اصحاب آنحضرت بمثل این گفتند و در آن شب محمد بن بشیر حضرمی را خبر کردند
کفتند پسر تو را در سرحد ری دیلمیان اسیر کرده اند گفت اجر او را از خدا میخواهم قسم بجان خود دوست ندارم
که او را اسیر کنند من زنده باشم چون حضرت سخن او را شنید فرمود رحمک الله من ترا مرخص میکنم برو فرزند
خود را از قید اسیری خلاص کنی آن سعادتمند گفت درندگان مرا بدرند اگر از تو جدا شوم پس حضرت پنج جامه
باو عطا فرمود که هزار درهم مبارز بعلی قول هزار دینار فرمود اینها را برای رهائی فرزندت بفرست در حدیث
است چون حضرت این سخنان اصحاب را شنید فرمود همه شما را فردا میکشند و یکی از شما خلاص نمیشود کفتند
الحمد لله الذي شرفنا بالقتل معك بعد از آن ایشان را دعا کرد فرمود سرهای خود را بلند کنید نظر نمائید
بمنازل خود در بهشت پس میفرمود ای فلان این قصر تو است ای فلان این زوجه تو است از صادق مرویست که کشف
شد برای اصحاب حسین پرده تا منازل خود را در بهشت دیدند و بقتل خود سرعت میکردند

و نیزه سنان دشمن را بسینهٔ خود مقابل میکردند زخم شمشیرها بجان میخریدند حتی عابس بن شبیب شاکری خود
زنده را از بدن خود دور انداخت در میان دریای لشکر مشغول جنگ شد تا در زمرهٔ داخل بهشت شوند بحمدالله
خود بوسند با او معانقه نمایند از حذیفة بن اسید غفاری روایت شده که چون حضرت امام حسن ع بعد از صلح
معویه بمدینه تشریف میبرد من در رکاب مبارک او بودم میدیدم که بر شتری بار نهاده پیشاپیش حضرت میبرند
هر صبح وقت حضرت از آن جدا نمیشد بعد عرض کردم جعلت فداک یابن رسول الله این شتر چیست این توجه باو داری
فرمود طومار اسامی شیعیان است عرض کردم بمن بنما نام خود را تا بجا ببینم فرمود صبح بیا پیش من چون
رفتم نتوانستم بخوانم برادرزادهٔ خودم را همراه بردم حضرت فرمود این جوان کیست عرض کردم برادرزادهٔ منست که
اسم و نام مرا در آن طومار بخواند پس حضرت فرمود آن دیوان میان این را بیاورید چون آوردند جوان
نگاه کرد گفت یا عم اسم تو در این صفحه نوشته شده گفتم مادرت عزایت بنشیند من تا آن دیوان نام
بخوانی تو اسم خود را هیچ کجا نمی بینی و تو چشمک بکشی بگرد این نام را پیدا کرد که در آنجا ثبت بود من در تعجب بودم
آن جوان پیش از اسم من در آن صحیفه ثبت بود تا آنجوان در رکاب سید الشهداء بدرجه رفیعهٔ شهادت
رسید آن وقت سر آن مطلب بر من معلوم شد و عنیف ابن عباس علی ترکه الحسین ع فقال ان اصحاب
الحسین ع لم ینقصوا رجلا و لم یزیدوا رجلا نعرفهم باسمائهم قبل شهودهم قال محمد حنفیه ان اصحابه عندنا لمکتوبون
باسمائهم و اسماء آبائهم فیا لیتنی کنت معهم فافوز معهم از امام زین العابدین ع منقول است در شب عاشورا
بیمار من مستحفظ بود زینب طاهره پرستاری مینمود پدرم در خیمه خود بود و غلام ابوذر غفاری که در آلات حرب
بصیرتی داشت در خدمت امام اصلاح سلاح میکرد امام ع این اشعار را میخواند یا دهر اف لک من خلیل
کم لک بالاشراق و الاصیل من صاحب و طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل و انما الامر الی الجلیل

و کل حی سالک سبیلی حضرت این اشعار را دو بار یا سه بار تکرار فرمود مرا گریه در گلو گره شد خویشتن
نگاه داشتم یقین کردم که بلا نازل شده اما عمه ام زینب این بشنید تاب نیاورد از جا جسته پای و سر برهنه
دامن همی کشید تا خدمت امام آمد بانگ واثکلاه برآورد گفت لیت الموت اعدمنی الحیوة امروز گوئی جدم
خاتم الانبیاء و مادرم زهرا و پدرم سید اوصیاء و برادرم حسن مجتبی تازه رحلت کرده اند که خلیفهٔ رفتگان
و پناه باقی ماندگان توئی از این سخن امام را گریه گرفته اشک در چشمان مبارک بگردانید فرمود زینبا
که فضیلت حلم بگذار لو ترک القطا لیلا لنام اگر بنی امیه قصد من نکردی از حرم جد خود بیرون نیامدمی
پس زینب گفت واویلتاه ابا مقهور شده تن بکشتن در داده این قلب مرا پاره کرده و بر من شدیدتر است
پس سیلی بصورت خود زد گریبان خود چاک کرده بیهوش افتاد پس حضرت آب بر روی او فشاند بحال خود آمد
فرمود ای خواهر این گریه و زاری بس کن و صبر و شکیبائی پیش گیر یقین بدان که اهل زمین میمیرند و اهل آسمان
باقی نمیمانند و بقای ابدی برای خداوند احدیست که بقدرت خود مردم را خلق کرده و باز برانگیزانند و او تنها
شریک ندارد و پدر و برادر و مادرم از من بهتر بودند حضرت رسول خدا که اشرف خلایق بود در دنیا
و بسرای باقی رحلت فرمود گفت ای خواهر بحق من بر تو چون شهید شوم رو مخراش و گریبان مدر و واویلا
مگو آنگاه خواهر را آورده بر بالین حضرت سجاد نشاند و بیرون آمده اصحاب بفرمود تا خیمه ها را نزدیک
یکدیگر زدند و طنابها بهم پیوستند تا خیمه در پشت و قتال از یکطرف باشد و بفرمود تا گرد خیام خندقی
مانند جوئی کندند از نی و چوب پر کردند و آماده داشتند که لشکر مخالف از پشت خیام حمله نتوانند کرد و خود
یاران بوظایف طاعات و نماز و استغفار و تلاوت قرآن مشغول بودند چنانکه آواز آنها بگوش لشکر مخالف
میرسید بعضی گفته اند ابن سعد که جماعتی فرستاده بود که در آن شب کشیک امام و اصحاب او را بکشند مردی

عبد الله بن سمیه نام از اهل کوفه که بسیار هرزال و شجاع و چپ پرداز بود بیشنید که امام این آیه را قرائت میکند
ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب ملعون گفت بخدای کعبه ما پاکان ما ئیم
که از شما امتیاز یافته ایم بریر بن خضیر گفت ای فاسق مکر خدا تو را از پاکان قرار داده هست آن ملعون نام بریر پرسید
بکر بکر دشنام باز گشت بروایت علامه مجلسی ره در آن شب سی و دو نفر از سپاه ابن زیاد چون تلاوت امام شنیدند
بسعادت ازلی رسیده بلشکر همایون امام ملحق شده روز عاشورا بدرجه رفیعه شهادت رسیدند از سید سجاد
منقولست حضرت سید الشهدا در آن شب حضرت علی اکبر را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد که چند مشک اب
با نهایت خوف و بیم آوردند پس اهل بیت و اصحاب خود را فرمود از این آب بیاشامید که آخر توشه شما است
و وضو بسازید و غسل کنید و جامهای خود را بشوئید که کفنهای شما خواهد بود علامه مجلسی ره فرموده چون وقت
سحر شد حضرت امام حسین را خواب ربود که ناگاه از خواب بیدار شد فرمود در این ساعت در خواب دیدم
سگی چند بر من حمله کردند و در آن میان سگ ابلقی بود که زیاده از دیگران بر من حمله میکرد گمان دارم
کسیکه متوجه قتل من خواهد شد مبروص باشد پس در خواب دیدم که جدم حضرت رسول با فوجی از ارواح
مقدسه بنزد من آمدند و جدم بمن فرمود ای فرزند گرامی تو ئی شهید آل محمد و اهل آسمانها و مقدسان
ملأ اعلی باستقبال تو آمده اند و انتظار روح مقدس تو میکشند تعجیل کن که امشب نزد ما افطار نمائی و الان
ملکی از آسمان نازل شد و شیشه سبزی آورده هست که چون تو شهید شوی خون تو را در آن شیشه کند
باسمان برد پس بروایت دیگر آن سرور در وقت سحر شب عاشورا فرمود نوره برای آنحضرت ساختند در ظرفیکه
مشک در آن بسیار بود در خیمه مخصوص داخل شد مشغول نوره کشیدن شد در آن وقت بریر بن خضیر همدانی
و عبد الرحمن انصاری بر در خیمه ایستاده بودند منتظر بودند که چون آن سرور فارغ شود ایشان نیز نوره

توبه حضرت علی اکبر ... ره بود ... زشته

بکشند بریر در آن وقت با عبد الرحمن مضاحکه و مطایبه میکرد عبد الرحمن گفت ای بریر این هنگام مطایبه نیست
بریر گفت خدا میداند که من هرگز در جوانی و پیری مایل بلهو و لعب نبودم در این حالت شادی میکنم بسبب
آنکه میدانم شهید خواهم شد بعد از شهادت حوریان بهشت را در بر خواهم کشید و بنعیم ابدی آخرت
متنعم خواهم گردید و هم چنین نقل شده از حبیب بن مظاهر ره ای برادران روحانی ببینید چه قدر قوت
قلب و علوّ رتبه همّت داشتند این اصحاب حضرت سابقا عرض شد که مقام و مرتبه ایشان از مراتب
همه شهدا بالاتر هست عمیدانم میانه خودشان تا فضیلت هست یا نه البته شهدای بنی هاشم افضل از شهدای
اصحاب بودند و در میانه بنی هاشم همچنانکه سابقا ذکر شد افضل از همه علی اکبر و ابی الفضل و مسلم بن عقیل
و قاسم بن حسن میباشد و در میان اصحاب هم اگر چه میتوان گفت مثل حبیب و مسلم بن عوسجه و بریر افضلند
بجهة آنکه علمای صاحب اسرار و اهل عبادة و مجاهده بودند بملاحظه این جهات میتوان گفت اینها از اصحاب
خصوصا حبیب و مسلم ... عظم مرتبه ... معروف شده ...
از سایر صحابه افضل بودند چنانچه این احقر عباد جامع این اوراق در تاریخ هزار و دویست و نود و چهار در نجف اشرف
در تحصیل علوم بودم بجهة زیارت مخصوصه آمده بودم بزیارت کربلای معلا در آنجا شنیدم گفتند شخص منتسبی
که اطبا همه از معالجه او عاجز شده بودند شال کمر خود را بگردن خود بسته بضریح مطهر حضرت سید الشهدا
بسته بود نصف شب او را خواب ربوده در عالم خواب خود را در میان صحن مطهر دیده بود گفته بودند ای
الشهدا بضریح مطهر خود تکیه کرده کسی را درون نیست بحضور مبارکش برود یکنفر پیرمرد ریش سفید نیز
نورانی غیر از بعض مردم را بحضور مبارک میطلبند جواب میاورد آن شخص مستسقی میگوید سؤال کردم این
پیرمرد که مشرف مشارهست در حضور امام کیست گفتند این حبیب بن مظاهر است پس رفتم عرض کردم ای
حبیب عرض مرا هم بحضور مبارک امام برسان از مرض استسقا من همه اطبا عاجز شده عرض کن حضرت دعا کند

۱۲۸ این مرض من خوب بشود میگوید دیدم بهره مرده از ضریح مطهر شد بیرون آمد فرمود ای مرد منتبه

از مرض استسقا شفا یافتی در حالت سحر از خواب بیدار شدم دیدم مرضم بالمره دفع شده الا لعنة الله

علی منکریه قضائهم من الاولین الی الاخرین مجلس دهم در بیان احوالات روز عاشورا با

شهادت امام مظلوم ع الحمد لله الذی خلق السموات العلی والارضین السفلی وارشدنا الی قضیة

ذکریا بقوله تبارک وتعالی کهیعص لیراثوا البکاء علی غاسیل هلی الکساء وجعل عصر یوم عاشورا مراة

لان یری فیه حقیقة الصبر عند البلاء ومظهرا لمرتبة التسلیم الی القدر والقضاء والصلوة والسلام علی

خاتم الانبیاء وسید الاصفیاء وعلی اهل بیته الامناء الانبیاء الائمة النقباء النجباء سیما سبطه العطشان

الاسیر الحیران قتیل الانصار والاعوان کثیر الاشجان والاحزان السلیب العریان الذبیح الظمآن المدفون

بلا غسل واکفان الذی کان فوقه تراب حوافر الفرسان وقبره قلوب اهل الایمان ولعنة الله علی اعدائهما

من الرجال والنسوان من الانس والجان من الان الی یوم اقیم فیه المیزان اما بعد فقد قال الله تعالی ومن

قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا مراد از قتیل مظلوم حسین ابن علی است وولی او حضرت حجت ع است

بدانکه معنی ظاهر این شریفه عام است شامل است بجمیع مردم که برای ولی او هر یک حق قصاص است از قاتل

واما بنا بر معنی باطنی آن که مراد سید الشهدا است در قاتل او خلاف است آیا یزید است یا ابن زیاد است

یا ابن سعد است یا شمر یا سنان یا صالح ابن وهب است که با نیزه او از اسبش منقلب شد یا

انداز نده تیر سه شعبه است که بر قلب مبارکش وارد شد یا غیر از اینها است حق این است که از برای این

مقتول مظلوم زیاد تر از هزار قاتل است نه بمعنی اشتراک در قتل بلکه هر یک را ملاحظه کنی هر کدام منفرد

قاتل مستقل بود پس میتوان گفت که قاتل او چند نفر است اول یزید است کما فی اخبار الانبیاء قاتله یزید

۱۲۹ دوم ابن زیاد چنانکه یزید ملعون گفت قتله ابن مرجانه سیم عمر سعد چنانچه اصحاب حضرت رسول ص هر وقت

او را میدیدند در حالت صغر او میگفتند هذا قاتل الحسین ع چهارم شمر چنانچه مشهور است پنجم سنان

چنانچه بعضی گفته اند ششم خولی الی غیر ذلک بلکه میتوان گفت قاتل او کثرة عطش بود و یا کثرة جرح و یا کثرة عبرة

و یا کثرة کربهائی که مظلوم بود قال بعض الاعلام ان لقوله قتل مظلوما منطبقة علی الحسین ع اول قتل مظلوما

ای فی حالة المظلومیة بان کان جایعا و عطشانا اخذ منه کل شیء من الملک والمال والاصحاب والاخوان

والاولاد و ورد علیه جراحات لا تعد ولا تحصی ظاهرة و باطنة واسر عیاله واطفاله فالمظلوم بهذا المعنی وان کان

کثیرا الا انه منحصر فی فرد واحد فهو الحسین ولذا لقب المظلوم علما له بالغلبة و ورد فی الحدیث لا تدع زیارة الحسین

المظلوم فقال الراوی من المظلوم قال او ما تدری هو الحسین ع الثانی من قتل مظلوما فی اصل قتله بان لیس فیه

لقصاص او حد او غیر ذلک یعنی من قتل بلا جرم واظهر افراده الحسین ع کما قال هو فی الکنا شورا و بحکم انطالبونی

بقتیل قتلته او مال استملکته او قصاص من جرح او شریعة بدلتها الثالث من قتل مظلوما فی کیفیة قتله

فان الله قد وضع الاحسان فی کل شیء فتحدید شفرة السکین فی الاضحیة احسان وعدم نظره الی قتل من جنسه

احسان وعدم تکفیر احسان وارسال اللقمی احسان فقید بقتل قتیل مع هذه الاحسانات وقد قتل مظلوما

دون هذه الاحسانات والحسین ع قتل مظلوما من دونها الرابع من قتل مظلوما بعد قتله بسلبه او قطع

اعضا او ترض جسده او طرحه بلا دفن وکفن و هذا المعنی ایضا له فرد واحد و هو الحسین المظلوم ع بدانکه از بیانات

سابقه بطلان قول جماعتی از اهل کوفه که میگفتند حسین ع شهید نشد بلکه حق تعالی در روز عاشورا حنظلة بن سعد

را بصورت آنحضرت متشکل نمود آنها کشتند حضرت حسین ع را مثل حضرت عیسی با سمان بردند چنانچه در بحار

مذکور است شخصی همین قضیه را بحضور انور امام رضا ع عرض نمود حضرت فرمود لعنت و غضب خدا بر این جماعت

کافر شده اند

کافر شده اند زیرا که تکذیب پیغمبر نموده اند که فرموده فرزندم حسین را در کربلا شهید خواهند کرد و حال آنکه
شهید شد کسی که بهتر از حسین بود مثل پدرش امیرالمؤمنین و برادرش حسن مجتبی و بعد از آن فرمود و الله ایشان
ما اوا بما نیست مگر آنکه شهید میشود من هم شهید خواهم شد بر هر جهت پس از این حدیث شریف هم ظاهر شد لغویت
و بطلان قول این جماعت بلکه میتوان گفت شهادت آن مظلوم ضروری مذهب بلکه ضروری دین شده است و با الجمله چون
سپیده صبح روز عاشورا طالع شد حضرت با اصحاب خود مهیای نماز صبح شدند وضو گرفتن شان معلوم نیست باید تیمم
کرده باشند حضرت مؤذنی داشت حجاج بن مسروق که یکی از شهدا است سائر اوقات او اذان میگفت حضرت
فرمود امروز علی اکبر اذان بگوید پس علی اکبر اذان گفت حضرت نماز صبح را با اصحاب کردند بروایت امام زین العابدین
وچون گویا آن بود حضرت و خواست در آخر عمر صدای اذان علی اکبر را بشنود
حضرت دست بدعا برداشت دعا و تضرع بسیار نمود پس رو کرد بجانب اصحاب و اهل بیت خود فرمود اِنَّ الله
اَذِنَ فی قتلکم فعلیکم بالصبر ... شهید با تا نقتل کلنا الا علی ایشان همینکه فرمایش حضرت را شنیدند همه ایشان
المهاد فرح و خوشحالی میکردند از حضرت صادق منقول است در تنیکه امام حسین و عمر سعد اساس حرب را برپا
حق تعالی فرستاد ملائکه نصرت را تا صف برکشیدند بر سر آن مظلوم پس حق تعالی او را مخیر کرد میان شهادت و نصرت
بدون اینکه چیزی از اجر او کم شود پس آنحضرت اختیار نمود شهادت و ملاقات حق تعالی را بروایت جنیان آمدند
عرض نصرت خود کردند حضرت اباء نمود بعضی گفته از بطنان عرش الهی ندا رسید یا خیل الله ارکبی پس پیش از طلوع
آفتاب ابن سعد صف آرائی لشکر خود کرده در عدد لشکر آن اختلاف زیاد است بقول ابن جوزی شش هزار
نفر بودند بقول اعصم کوفی بیست هزار نفر بودند علامه مجلسی فرموده بقول مشهور بیست و دو هزار نفر بود
از حضرت صادق منقول است سی هزار نفر بود بقول ابن شهر آشوب سی و پنجهزار بود بقول شارح و افیه پنجاه
هزار بقول ابی مخنف هشتاد هزار سوار همه از اهل کوفه و جماعتی یکصد هزار و دویست هزار تا هشتصد هزار

روایت کرده اند و لکن شخص عاقل میداند این قدر لشکری بدین عجلت نتوان فراهم آورد در کربلا نمی
توانند منزل کنند علف دادن و قوت ایشان را سهل نتوان یافت در دفع هفتاد و دو تن این همه جمعیت لازم نبود
زیرا که اگر سید الشهداء بقوه امامت با ایشان جنگ میکرد اگر همه روی زمین لشکر میشد بیک لحظه مرده
همه فانی میشدند و اگر بقوه بشریه دعوا میکرد این قدر جمعیت لازم نبود و لکن ممکن است احتمال صحت هشتصد
هزار را باین نحو داده بشود که تمام امصار و بلدان که در تحت تصرف یزید بود نوشته بودند لشکر آنها حاضر
شوند اگر حاضر میشدند محتمل بود که این قدر جمعیت بشود والله اعلم بقول مشهور که بیست و دو هزار بودند همه
آمدند صف کشیدند ابن سعد خود شاهی و پس و زیر میمنه را عمرو بن حجاج میسره را شمر ذی الجوشن لعین
عروة بن قیس سردار سوارگان شبث بن ربعی سرکرده پیادگان محمد بن اشعث سرکرده تیراندازان وردان
بدرید غلام خود داد پس آن لعین لشکر خود را باین نحو ترتیب داد امام مظلوم نیز صف آرائی کرد زهیر بن قین
بر میمنه و حبیب بن مظاهر را بر میسره علم را بابی الفضل العباس کرامت فرمود صدر کائنات خود در
قلب لشکر بایستاد در عدد لشکر آن حضرت نیز خلاف است علامه مجلسی فرموده سی و دو سوار چهل پیاده بودند
بروایت دیگر هشتاد و دو پیاده از حضرت باقر منقول است که چهل و پنج سوار صد پیاده بودند بقول ابن جوزی
هفتاد سوار صد پیاده بقول شارح شافیه سواره و پیاده هزار تن بودند الی غیر ذلک من الاقوال الضعیفه و بالجمله
آن امام جلیل با این عدد قلیل در مقابل آن لشکر ایستادند پس حضرت امر فرمود آتش در آن خندقی که
در دور خیمه کنده بودند و پر از نی و هیزم کرده بودند افروختند عمر سعد ملعون امر کرد باصحاب خود که در
قلب لشکر بودند بایستید و حرکت نکنید و امر کرد باصحاب میمنه و میسره خود که احاطه کنید بلشکر حسین
همه لشکر اقلا بقدر یک فرسخ طول و عرض ایشان بود احاطه کردند بر لشکر حضرت و خیمه گاه او مثل حلقه

۱۳۲ کہ نشد پس آن سگ ملعون بہ بہشت بطمع ملک بہ چہ کارہا میکند چون حضرت حسین بے حیائی و استعداد

اشقیارا دیدہ بر اسب سوار شدہ و مصحف در پیش کشیدہ دست مبارک بدعا بر داشت گفت اَللّٰھُمَّ

اَنْتَ ثِقَتِیْ فِیْ کُلِّ کَرْبٍ وَرَجَائِیْ فِیْ کُلِّ شِدَّۃٍ الخ چون لشکر کفار بخندق رسیدند دیدند کہ از آتش شعلہ

با فتند و آتش خندق را دیدند عنان کشیدند شمر ولد الزنا گفت یا حسین مگر پیش از روز محشر با آتش

داری حضرت فرمود اَنْتَ اَوْلٰی بِہَا صِلِیًّا تو خود بدین آتش اولی تری پس مسلم بن عوسجہ اذن خواست

با تیر او را بجہنم واصل کند حضرت فرمود من مثل پدرم هرگز در جنگ ابتدا نمیکنم از امام زین العابدین

منقول است در اعمال ابن جویریہ مزنی دست هم زد ندا کرد ای حسین و اصحاب حسین بشارت باد شما

را بآتش کہ در دنیا برای خود بر خود این آتش افروختہ اید حضرت دعا کرد کہ خداوندا بنمای در دنیا او را

آتش جہنم ناگاہ اسب ملعون رم کرد او را در خندق انداخت بجہنم واصل شد پس تمیم بن

ندا کرد ای حسین و اصحاب حسین نظر کنید بسوی آب فرات کہ مثل شکم ماهی درخشیدہ میدهد و بخدا

قسم کہ یکقطرہ از آن نخواهید چشید تا جرعہ ناگوار مرگ را نوشید حضرت فرمود او و پدرش

از اهل جهنمند خدایا امروز او را از تشنگی هلاک کن پس همان ساعت عطش باو غلبہ کرد و از اسب

غلطیدہ در زیر سم اسبان لب تشنہ بجہنم واصل شد از امام بیمار منقول است محمد بن اشعث کندی

از لشکر سعادت اثر آمد گفت ای پسر فاطمہ تو چہ احترام از حضرت رسالت داری کہ دیگری ندارد حضرت

ایہ را تلاوت فرمود اِنَّ اللّٰہَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰھِیْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ذُرِّیَّۃً

بَعْضُہَا مِنْ بَعْضٍ بخدا قسم محمد از آل ابراہیم بود و عترت طاہرہ از آل محمد اند پس سر مبارک بسوی آسمان

بلند کرد عرض کرد خداوندا امروز بمحمد بن اشعث مذلتی بنما کہ بعد از آن هرگز عزتی نیابد او را

۱۳۱ در همان ساعت او از لشکرگاہ بیرون رفت برای قضای حاجت نشست ناگاہ عقربی او را گزید آن ملعون

با عورت گشودہ در غایط خود غلطید تا بجہنم واصل شد پس زہیر بن قین پیش تاخت و سپاہ کوفہ را با علی

مخاطب ساختہ فقال اَیُّہَا النَّاسُ اِنَّ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَی الْمُسْلِمِ النَّصِیْحَۃُ وَنَحْنُ وَاَنْتُمْ عَلٰی دِیْنٍ وَاحِدٍ وَقَدِ ابْتَلَانَا اللّٰہُ بِذُرِّیَّۃِ نَبِیِّکُمْ

لِیَنْظُرَ مَا نَحْنُ وَاَنْتُمْ صَانِعُوْنَ وَاَنَا اَدْعُوْکُمْ اِلٰی نُصْرَتِہٖ وَخِذْلَانِ الطُّغَاۃِ چون کوفیان کلمات او را شنیدند گفتند ما صاحب

شما و متابعان او را عرضہ شمشیر خواهیم داد الا آنکہ با یزید بیعت کنند پس شمر ذی الجوشن تیری بر او انداخت گفت

تو ساکت شو که اکنون ترا با امامت بقتل میرسانم فرمود القتل بغیر یہ اولی من الحیوۃ معکم پس زہیر رو کرد باصحاب

ای مہاجرین و انصار این سگ لعین و امثال او نیز از شفاعت محمد بہرہ ندارد پس بریر بن خضیر برابر ایشان

ایستاد گفت ای گروہ بے حیا از خدا بترسید و ذریہ رسول خدا بزمین شما آمدہ اند و مہمان شما گردیدہ اند نسبت

چہ ارادہ دارید گفتند میخواهیم ایشان را بدست یزید یا دهیم آنچہ خواهد در حق ایشان عمل بیاورد بریر گفت آیا

راضی نمیشوید کہ برگردند باوطان خود وای بر شما ای اهل کوفہ آیا پیمانہا و نامہای خود را فراموش کردید کہ باہل

خود نوشتید بیاری ما بیائید کہ جان خود را فدای شما میکنیم اکنون آمدہ اند آب را از ایشان منع میکنید

خواہید این زیاد را بر ایشان مسلط کنید رعایت پیغمبر خود را در حق فرزندانش چنین میکنید بد کردید

ایدخدا شما را در قیامت سیراب نکرداند پس خیلی موعظہ کرد آن ملاعین در عوض او چند تیری برو

انداختند برگشت از ابن جوزی روایت شدہ امام مظلوم در آن وقت قرآن را گشودہ بر سر گذاشت

فریاد کرد بینی و بینکم کتاب اللّٰہ و جدی محمد رسول اللّٰہ یا قوم بما تستحلون دمی آیا من پسر پیغمبر شما نیستم

در حق ما نفرمودہ الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنۃ اگر باور ندارید از پیر مردها سوال کنید

معتبر چون سید الشہداء اصرار اشرار را بر قتل اخیار مشاہدہ نمود برای اتمام حجت عمامہ حضرت رسالت

بر سر بست و شمشیر آن جناب را حمایل کرد و بر اسب آن جناب سوار شد علی قول بر شتر سوار شد در برابر لشکر

اعدا آمد خطبهٔ در کمال فصاحت خواند در آخر خطبه بصدای بلند ایشان را ندا کرد فرمود ساکت باشید یکنید تعجیل

خاموش باشید تا سخن مرا گوش کنید اگر انصاف کردید قبول نمودید بسعادت رسیدید و الا وقت اندست شما

نرفته چون اهل بیت کلمات حضرت را شنیدند آواز ایشان بگریه بلند شد امام حضرت عباس و علی اکبر را

فرمود ایشان را ساکت کردند پس حضرت فرمود ایها الناس بخدا سوگند میدهم شما را آیا مرا میشناسید و میدانید

که جدم حضرت رسالت پناه است گفتند بلی تو فرزند فرزند زادهٔ رسول الله هستی فرمود میدانید که مادرم فاطمهٔ

زهرا دختر محمد صلعم است گفتند بلی گفت میدانید که پدرم علی مرتضی است گفتند بلی فرمود میدانید جدهٔ ام خدیجه دختر

خویلد است که پیش از جمیع زنان این امت مسلمان شد گفتند بلی فرمود میدانید که حمزهٔ سید الشهدا عم پدر

من است گفتند بلی فرمود میدانید که جعفر طیار پرواز کننده در بهشت عم منست گفتند بلی فرمود میدانید که

شمشیر حضرت رسالت را حمایل کرده ام و عمامهٔ آنجناب را بر سر بسته ام و اسب آنجناب را سوار شده ام گفتند بلی

میدانید که پدرم پیش از جمیع این امت اسلام آورد و از همه کس دانا تر بود و بردبار تر بود و ولی و مولای هر مؤمن و مؤمنه بود

گفتند بلی فرمود فبم تستحلون دمی بچه جهت خون مرا بر خود حلال کرده اید و حال آنکه پدرم در قیامت کروهی را

از حوض کوثر دور خواهد کرد مثل آنکه شتر بیگانه را از آب دور میکند و لوای حمد در روز قیامت در دست جدم

خواهد بود آیا نشنیده اید که جدم رسول خدا در حق من و برادرم گفت اینها بهترین جوانان اهل بهشتند اگر

نشنیده اید و سخن مرا باور نمیکنید از جابر انصاری و ابو سعید خدری و سهل ساعدی و زید بن ارقم و انس

ابن مالک و سایر صحابه که زنده اند بپرسید شما خبر دهند چون مظلوم علیه السلام ایشان را قطع نمود شمر ذی الجوشن

گفت هو یعبد الله علی حرف ان کان یدری ما یقول فقال له حبیب ابن مظاهر والله انی لاراک تعبد الله علی سبعین

حرفا و انا اشهد انک صادق ما تدری ما یقول قد طبع الله علی قلبک بدانکه حرف در لغت بمعنی کناره است و لکن مناسب

در اینجا بمعنی شک و تردد است کافی قوله تعالی و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به و ان اصابته

فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین در کلام شمر ملعون دو احتمال است یکی آنکه مرجع ضمیر

هو یعبد الله خود آن ملعون است راوی انا را بهو بدل کرده بجهت دفع اشتباه و شاید از باب التفات بوده از متکلم

بسوی غایب پس حاصل معنی چنین میشود شمر میگوید بخدا عبادت کننده باشم از روی شک در رسالت پیغمبر

اگر فهمیده باشم که حسین چه میگوید یعنی در دین اسلام از جمله کافران باشم اگر میدانم او چه میگوید پس محصل

معنی کلام حبیب چنین میشود بخدا قسم ای شمر من میدانم ترا که هفتاد دفعه بخدا از روی شک در رسالت عبادت

کرده یعنی تو یکدفعه بخدا کافر نشده بلکه بسیار کفر خود را ظاهر کرده اما آنکه کلام امام را نفهمیدی من شهادت

میدهم که تو در این سخن راست گو هستی البته باید تو کلام امام را نفهمی زیرا که خدا بقلب تو مهر زده است در دل

تو قساوت مستولی کردیده است دوم آنکه ضمیر هو در کلام آن ملعون راجع بامام است اهانت امام در این معنی

زیادتر میشود که آن حسین که اینهارا میگوید اگر دانسته باشد که چه میگوید از آن کسانی میباشد که از

روی شک بخدا عبادت میکند علی قول آن ملعون را در جواب مواعظ حضرت گفتند ما اینها را نمیدانیم با وجود

دست از تو بر نمیداریم تا لب تشنه شهید بشوی در آن وقت حضرت دست مبارک بر محاسن شریف برده گفت غضب خدا

بر یهود سخت شد وقتیکه گفتند عزیر پسر خدا است و بر نصارا شدید شد وقتیکه گفتند مسیح پسر خدا است

بر مجوس سخت شد در وقتیکه آتش پرست شده اند و سخت شد غضب خدا بر گروهی که پیغمبر خود را شهید کردند

و شدید خواهد شد غضب خدا بر این گروه که فرزند پیغمبر خود را بقتل میرسانند و ایضا قال اما والله لئن

قتلتمونی لتقتلن حجة الله علیکم ثم انتم ما تبین ما تلقاه و لا ما یا ابن بنت اختیر الله تعالی علیکم غیری روایت دیگر حضرت فرمود

١٤٦ ايها الناس اعلموا ان الدنيا دار فناء و زوال و متغيرة باهلها من حال الى حال معاشر الناس عرفتم شرايع الاسلام

و قرئتم القرآن و علمتم ان محمد رسول الملك الديان و وثبتم على قتل ولده ظلما و عدوانا معاشر الناس اما ترون

الى ماء الفرات يلوح كانه بطون الحيات يشربه اليهود و النصارى و الكلاب و الخنازير و آل الرسول يموتون

عطشانا كفتند سخن كوتاه كن تو و اصحاب تو قطره از آب نخواهيد رسيد بلكه شربت مرك غصه بعد غصه

خواهيد چشيد على قول حضرت فرمود بخدا قسم در ميان مشرق و مغرب غير از من پسر دختر پيغمبرى در ميان

شما نيست واى بر شما آيا من از شما كسى را بناحق كشته ام كه شما ميخواهيد مرا قصاص كنيد در عوض يا

مالى از شما تلف كرده ام يا زخمى بيكى از شما زده ام ميخواهيد از من قصاص كنيد پس هيچ كس جواب نگفت فرمود

يا عمرو بن حجاج يا شبث بن ربعى يا حجار بن الجبر يا قيس ابن اشعث و يا يزيد بن حارث آيا شما نه نوشتيد بسوى من

كه ميوها رسيده و صحراها سبز شده و لشكرها براى تو مهيا كرده ايم بزودى بيا كه همه نوبا ياريت ميكنيم قيس ابن

اشعث جواب داد كه الكنون اين حرفها فائده نميكند دست از جنك بردار و بحكم پسران عم خود راضى شو حضرت

فرمود بخدا سوگند هرگز خود را بدست شما نميدهم على روايت دو ساعت از روز رفته همه را اتمام حجت كرد پس فرمود

من عذر خود را ظاهر كردانيدم و حجت خود را بر شما تمام كردم اينك با قلت اعوان با شما جهاد ميكنم و ميدانم كه همه

شهيد خواهيم شد و لكن جدم خبر داده كه بعد از من باندك زمانى بتيغ انتقام كشته خواهيد شد اكنون هرچه خواهيد

بكنيد من توكل بر خدا كردم و آنچه براى من مقدر كرده بآن راضيم پس رو باسمان كرد ا يند فرمود خدا وندا

حبس كن از ايشان باران رحمت را و ايشان را بقحط مبتلا كن و فرزند ثقيف يعنى مختار را بر ايشان مسلط كردان

كه ايشان را بقتل رساند و احدى از ايشان را نگذارد مگر آنكه انتقام مرا و فرزندان و دوستان مرا از ايشان

بخواهد بعد از آن سخنان بسيار فرمود عمر سعد را براى من بطلبيد آن ملعون نميخواست مقابل حضرت بشود

١٤٧ تا بيايد برابر آنحضرت آمد فرمود اى عمر تو مرا ميكشى باميد حكومت رى و جرجان بخدا قسم كه هرگز آنها براى تو

گوارا نخواهد بود و پدران من مرا چنين خبر داده اند كه بعد از من در دنيا و عقبا شادى نخواهى يافت گويا

ميبينم كه در اين زودى سر نحس ترا بسر نيزه كرده باشند و در كوفه نصب كرده باشند و كودكان بر آن سنك زنند

و نشانه خود كردانند پس ابن سعد در غضب شد رو بلشكر خود كرد چه انتظار ميكشيد چرا او را مهلت داده ايد

او و اصحابش بقدر يك لقمه بيش نيستند پس حر آمد پيش عمر سعد بعضى فرمايشات فرمود كه تفصيلش در مجلس هشتم

ذكر شد پس عمر سعد ملعون در آن وقت بدريد غلام خود گفت يا دريد ادن رايتك پس آن ملعون تيرى

بر چله كمان گذاشت بهمه لشكر گفت شاهد باشيد اول كسيكه تيرى بطرف اصحاب حسين انداخت من بودم

ناگاه تيراندازان يكدفعه همه تيرها انداختند گويا مطر بر انصار امام والا تبار فرو باريد بموجب حديث صحيح نصف

لشكر حضرت بعد از باران تير ماندند شهيد شدند پس شروع بجنك شد آن زمان بموجب خبريكه زهر بن قيس

بيزيد گفت در وقت بودن سر اطهر بشام دو ساعت از روز رفته بود و انتهاى جنك بشهادت حضرت سيد الشهدا

بقول بعضى هشت ساعت نيم از روز رفته بود آفتاب در بيست يكم درجه ميزان بود و مريخ و عطارد بالاى در زهره و

قمر در دلو و زحل در اسد و مشترى در جدى بود و شمس كمال نحوست بحسب نجوم داشت پس هنگامى كه نصف لشكر

بصدمه تير شهيد شدند حضرت دست بر محاسن كذاشته فرمود اما من مغيث يغيثنا لوجه الله اما من ذاب

يذب عن حرم رسول الله پس بناى مبارزت گذاشته يك يك بميدان رو نيز جنك كنند پس اصحاب اذن ميگرفتند

ميرفتند رجز ميخواندند شهيد ميشدند در مجلس هشتم بيان شد كه در مقام مبارزت اول كسيكه شهيد شد

عبد الله ابن عمير بعد از او پسر حر بعد از خود حر بعد از برادر حر بعد از غلامش شهيد شدند چون در

خصوص ترتيب در ميان شهدا اختلاف زياد است عمده مقصود بيان شهادت ايشان است لهذا

احوال را ذکر نکرده بلکه اکتفا نمودیم بترتیبیکه علامهٔ مجلسی ره در بحار ذکر کرده و بعضی از اعلام او را ترجمه کرده

پس بریر بن خضیر همدانی که از عباد و زهاد و قراء بود قدم بمعرکهٔ قتال نهاد و این رجز خواند انا بریر و ابی خضیر

لیث یروع الاسد عند الزئر یعرف فینا الخیر اهل الخیر اضربکم و لا اری من ضیر کذاک فعل الخیر من بریر

فرستاد گویند یزید بن معقل گفت ای بریر من گواهی میدهم تو از گمراهانی بریر فرمود بیا مباهله کنیم هر یک از ما که

مغلوب شد او گمراه و دروغگو است پس آن ملعون ضربتی بر بریر زد موثر نشد بریر ضربتی بر آن لعین زد که

کلاه خودش را شکافت بمغز سرش رسید بجهنم واصل شد پس بجیر نام علی قول کعب نام او را شهید کرد بعد از آن

وهب بن عبد الله بن حباب کلبی اذن جهاد خواست زن و مادرش همراه او بودند مادرش او را ترغیب بجهاد

میکرد چون داخل معرکهٔ قتال شد این رجز را میخواند ان تنکرونی فانا ابن الکلبی سوف ترونی و ترون ضربی

و حملتی و صولتی فی الحرب ادرک ثاری بعد ثار صحبی و ادفع الکرب امام الکرب لیس جهادی فی الوغی باللعب

جماعتی را بجهنم فرستاد بنزد مادر مراجعت کرد گفت ای مادر هل رضیت عنی مادرش گفت و نیز از

راضی میشوم تو را در یاری حسین مقتول بینم زنش گفت مرا بی کس و غریب مکن از مادر گفت ای فرزند

سخن او را نشنو شهید شو تا شفیع تو باشد پس برگشت و اشعار چند خواند بجنگ مشغول شد تا

نوزده سوار و دوازده پیاده بجهنم فرستاد پس دستهای او را قطع کردند مادر مهربان او عمود

خیمه را بدست گرفت و میدان آمد گفت پدر و مادرم فدای تو ای فرزند بکش ستمکاران را

در ره پاکان حرم رسول خدا و هب برگشته مادر خود را بسوی خیمه اهل حرم برگردانید آن زن

صالحه از فرزندش گرفت گفت هرگز بر نمیگردم تا شربت مرگ را با تو بچشم چون سید الشهدا حالات

ایشان را ملاحظه نمود فرمود خدا شما را از جانب اهل بیت من جزای نیکو بدهد فرمود ای زن

ترا رحمت کند برگرد پس وهب مشغول قتال شد تا بدرجهٔ رفیعه شهادت رسید چون زنش شوهر

خود را کشته دید از خیمهها حرم دوید ببالای سر آن شهید آمد خون روی شوهر خود را بدست خود پاک میکرد

چون شمر نظرش بر آن زن افتاد غلام خود را فرستاد عمودی بر سر آن مظلومه زد سرش را شکست بشوهر شهیدش

ملحق گردید و آن بیچاره اول زنی بود که در میان لشکر سید الشهدا کشته گردید علامهٔ مجلسی فرموده در حدیثی

دیدم آخر الامر وهب مظلوم را اسیر کرده زنده بنزد عمر بن سعد او بردند آن ملعون حکم کرد گردن مبارک او را زدند

سرش بسوی لشکر حضرت سید الشهدا انداختند مادر وهب چون سر فرزندش را دید او را برداشته بوسید باز

بمیان لشکر انداخت یکنفر از اشقیا خورد بجهنم واصل شد پس عمود خیمه را برداشت دو نفر از لشکر را بجهنم

پس سید الشهدا فرمود ای مادر وهب تو با پسرت در خدمت حضرت رسول خدا خواهید بود بسوی خیمه برگرد

که جهاد از زنان برداشته شده آن صالحه اطاعت امام خود کرده بخیمه گاه برگشت میگفت خدایا امید مرا

از رحمت خود قطع مکنید حضرت فرمود ای مادر وهب خدا هرگز تو را نا امید نخواهد فرمود پس عمرو بن خالد

قدم بمعرکهٔ قتال گذاشت رجز خوانی کرد که از جمله این بود الیک یا نفس الی الرحمن فابشری بالروح و الریحان

میگشت تا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسید بعد از او پسر او خالد جهاد کرد و رجز خوانی نمود که از جمله اش این بود صبرا

علی الموت بنی قحطان کیما تکونوا فی رضی الرحمن پس میزد و میگشت تا شهید شد بعد از او سعید بن حنظلهٔ تمیمی متوجه

قتال شد رجز خوانی کرد از جمله این بیت را خواند صبرا علی الاسیاف و الاسنة صبرا علیها لدخول الجنة پس مشغول

قتال سخت شدید گردید تا بدرجهٔ شهادت رسید بعد از او عمیر بن عبد الله مذحجی بشوق ملاقات حوریان

قدم مبارزت بمیدان کارزار گذاشت رجز خوانی نمود از جمله این بود قد علمت سعد و حی مذحج انی لدی

الهیجاء لیث محرج میزد و میکشت تا آنکه مسلم ضبابی با عانت عبد الله بجلی آمد آن مظلوم را شهید کردند بعد از

مسلم بن عوسجه که از اکابر زهّاد علما بود متوجه قتال شد و رجز خوانی میکرد از جمله اش این ان تسئلوا عنی فانی ذو لبد
من فرع قوم من ذری بنی اسد پس آن عبد صالح خدا مشغول قتال اشقیا گردید عرصه گاه جنگ را بدلیران هژبر تنگ نمود
بروایت شیخ مفید بعد از مبارزت مسلم که هنوز شهید نشده بود نافع ابن هلال بجلی هم متوجه قتال شد رجز
خوانی نمود که از جمله این بود انا ابن الهلال البجلی انا علی دین علی و دینه دین النبی پس مزاحم بن حریث ملعون بجنگ
او آمد گفت من در دین عثمان هستم نافع فرمود تو در دین شیطان هستی پس با هم جنگ کردند نافع او را در جهنم
بعثمان رسانید بوجه مبارک او صدمه رسید چون عمرو بن حجاج ملعون شجاعت نافع را با شجاعت سایر
اصحاب حضرت ملاحظه نمود لشکر اشقیا و تابعان خود را صدا زد ای احمقان آیا میدانید با کدام کسان مقاتله
مینمائید که شجاعان و دلیران شهرها و مبارزان کار آزموده اهل بصیرت هستند با گروهی جنگ میکنید که دست از
جان خود برداشته هیچ کس از شما بمقابله ایشان بیرون نمی رود مگر آنکه کشته میشود باوجود قلت ایشان اگر هر یکی از
بایشان بیندازید مگر سنگ هر آینه ایشان را هلاک خواهید کرد عمر سعد ملعون سخن او را پسند کرده امر کرد کسی
ایشان تنها بمبارزت اصحاب حضرت بیرون نرود پس عمرو بن حجاج با اصحاب خود نزدیک لشکر حضرت آمد
بلشکر ضلالت انجام خود گفت ای اهل کوفه در سر اطاعت امیر خود برقرار و ثابت قدم باشید شکی در کشتن
کسانیکه از دین خدا برگشته اند مخالفت امام زمان خود یزید کرده اند بدل خود راه ندهید چون سید الشهدا سخن
کفر آمیز آن ملعون را شنید فرمود ای فرزند حجاج مردم را بقتال من تحریص و ترغیب مینمائی آیا ما از دین خارج
شده ایم و شما در سر دین ثابت قدم هستید بخدا قسم البته خواهید دانست که کدام یک از ما و شما از دین خدا
برگشته ایم پس آن ملعون با لشکر خود بر میمنه لشکر حضرت از جانب فرات هجوم آورد دو لشکر ساعتی با هم مشغول
جنگ شدند از هر طرفی جماعتی کشته شدند در آن هنگام جناب مسلم بن عوسجه که گروهی را بجهنم فرستاده بود خود از اسب

زخم کاری از اسب خود بر زمین افتاد عمرو بن حجاج با لشکر خود برگشت گرد و غبار میدان برطرف شد امام با حبیب ابن
مظاهر بر بالین مسلم حاضر شدند هنوز رمقی داشت پس حضرت فرمود خدا رحمت کند ترا ای مسلم تو بسعادت
شهادت فایز شدی و آنچه بر تو بود عمل آوردی اینک ما از عقب میآییم پس این آیه را خواندند فمنهم من قضی نحبه
و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا حبیب گفت ای مسلم بسیار دشوار است دیدن تو بر این حالت بشارت باد ترا به بهشت
مسلم با صدای ضعیف گفت خدا ترا بخیر بشارت دهد حبیب گفت اگر نه آن بود که من نیز بعد از تو بتو ملحق میشدم هر آینه
میگفتم وصیت کن مسلم گفت وصیت من آنست دست از یاری این بزرگوار برنداری تا جان خود را فدای
او کنی این بگفت بدرجه رفیعه شهادت رسید کنیز او چون آقای خود را کشته دید با اشک حسرت از دیده‌های
خود بر رخسارش جاری نمود بصدای بلند صیحه کشید یا سیداه و یا ابن عوسجاه چون صدای ناله آن کنیز بگوش لشکر
مخالف رسید همراهان عمرو شادی و خرمی کشته شدن مسلم را بیکدیگر بشارت میدادند در مقام مفاخرت میگفتند
مسلم را کشتیم پس شبث بن ربعی ملعون گفت مادرهاتان بعزای شما بنشینند آیا بکشته شدن مسلم شادی میکنید قسم
بخدا اینکه با دامان او زنده ام این بزرگوار بکرت کشتن او شادی میکنید در میان مسلمانان مردانگی و جهاد و همت
و جهاد در اسلام و اهل اسلام داشت چه بسا شجاعتها در جهاد کافران بکار برده بود در آن هنگام شمر ملعون
حکم کرد با لشکر خود بمیسره لشکر حضرت حمله نمودند آن بزرگواران با آن عدد قلیل از آن بدی لشکر پروا ننمودند
در برابر آنها مشغول کارزار شدند بهر طرف حمله میکردند پراکنده میکردند از کشتها پشتها میساختند چون عمر سعد
شجاعت ایشان را ملاحظه نمود حصین بن نمیر را با پانصد نفر تیر انداز بیاری شمر فرستاد آن ملاعین تیر باران
کردند تا آنکه مدافعه ... اسبان آن بزرگواران را بزخمهای کاری از پا در آوردند و پی نمودند با لشکر حضرت مشغول
جنگ و قتال بودند تا آنکه آفتاب عالمتاب بدایره نصف النهار رسید الی آخر آتش جنگ و قتال اشتداد یافت

۱۴۲ چون خیمه طاهره مانع بود که لشکر کفار از چهار جانب بلشکران حضرت حمله ور شوند لهذا عمر سعد حرامزاده
کرده بسیاری از پیادگان فرستاد تا آنکه خیمه های طاهره را از جای خود بکنند از چهار جانب بلشکر حضرت احاطه
کنند اصحاب امام چه شیری ایشان را ملاحظه کردند سه نفر یا چهار نفر از آن بزرگواران میان خیمه ها داخل
هر کس که از آن ملاعین متعرض خیمه ها میشد از نزدیک او را به تیر و نیزه میزدند بجهنم میفرستادند عمر سعد دید که آن
پیادگان فائده بکندن خیمه ها نشد امر کرد آتش بخیمه بزنند چون اصحاب کرام بی حیائی ایشان را در این
دیدند جد و جهد و سعی مینمودند که ایشان را از آتش زدن بخیمه ها منع نمایند حضرت فرمود بگذارید رجوع
باشید اگر آتش هم بزنند نمیتوانند بشما احاطه کنند پس آن ملاعین آتش بخیمه ها زدند آتش مانع شد
از آن طرف بجانب لشکر حضرت هجوم بیاورند در آن وقت شبث بن ربعی ملعون بعمر سعد گفت مادر بعزایت
تو بنشیند زنان حرم را ترسانیدیم و ایشان را بفزع آوردیم آن ملعون از کلام آن حرامزاده حیا نموده امر کرد باز آن بکلی
مشغول جنگ باشند پس اصحاب زهیر بن قین از یکطرف بلشکر شمر ملعون حمله نمودند ابو عذره ضبابی ملعون را بقتل
آنها بسیار کشتند چون لشکر حضرت بسیار کم بودند یکنفر یا دو نفر که از ایشان شهید میشد عدد ایشان معلوم
بعدها از لشکر عمر سعد چون بسیار بودند ده نفر یا بیشتر بجهنم واصل میشد هرگز معلوم نمیشد چون گرم قتال
ابو ثمامه صیداوی بحضور امام آمد عرض کرد جعلت فداک یا ابا عبدالله این گروه اشرار نزدیک تو رسیده
بخدا سوگند هرگز کشته نخواهی شد تا آنکه مرا در پیش روی مبارک تو بکشند دوست دارم که پروردگار خود را
ملاقات نمایم هنگامیکه نماز این وقت را با تو بجا آورده باشم آنحضرت بطرف آسمان نظر کرده فرمود نماز را یاد
کنندگان محسوب فرماید نماز را یاد آوردی بلی اول وقت نماز است الحال از این اشرار خواهش کنید که قدری
مهلت دهند تا آنکه نماز را ادا کنیم از آن اشرار استدعا نمودند مهلت ندادند حصین بن نمیر ملعون گفت

هرگز خدا نماز شما را قبول نخواهد کرد حبیب فرمود ای غدار گمان تو اینست که نماز فرزند رسول خدا قبول نیست
نماز تو مکار غدار مقبول است آن ملعون بر حبیب حمله نمود آن بزرگوار شمشیری بر روی اسب آن ملعون زد آن
او را بر زمین انداخت لشکر اشرار او را احاطه نموده نگذاشتند حبیب او را بجهنم فرستد حضرت دید لشکر اشرار
دست از قتال برنخواهند داشت فرمود زهیر بن قین و سعید بن عبدالله در پیش روی حضرت ایستادند حضرت
نماز را بعنوان نماز خوف ادا نمود هر دو بیت سعید بن عبدالله سینه خود را در پیش روی آنحضرت نشانه تیرهای
نمود آن حضرت بطرف راست و چپ میل میفرمود آن بزرگوار در پیش روی آن حضرت ایستاده تیرها بسینه
خودی میچسبانید نمیگذاشت آسیبی بوجه مبارک حضرت برسد تا مظلوم در وقت فارغ شدن حضرت از نماز
زرهای زخمهای کاری بر زمین افتاد میگفت خداوندا این اشرار را بلعنت خود گرفتار کن خدایا از من به پیغمبر خود
سلام برسان آنچه از درد زخمها بمن رسیده به پیغمبر اکرم برسان خدایا من این کار را در یاری فرزندان پیغمبر تو
اقدام نمودم این کلام را بگفت بدرجه رفیعه شهادت رسید سیزده عدد زخم تیر در بدن مبارک او یافتند غیر از
زخمهای شمشیر و نیزه و لکن ابن نما روایت کرده که آنحضرت و اصحابش مجال نیافتند که نماز را با جماعت ادا نمایند هر یکی
فرادی با ایما و اشاره خواندند پس بروایتی آن بزرگوار بعد از ادای نماز عبدالرحمن بن عبدالله یزنی قدم بمعرکه جهاد
گذاشت رجزخوانی نمود از جمله این دو بیت بود انا ابن عبدالله من آل یزن دینی علی دین حسین و حسن
اضربکم ضرب فتی من الیمن ارجو بذلک الفوز عند المؤتمن پس که هر یک را بجهنم فرستاد تا آنکه بدرجه رفیعه شهادت
رسید بروایت ابن طاوس ره بعد از او عمرو بن قرظه انصاری بعد الاذن عازم میدان شد رجزخوانی نمود از جمله
این بود قد علمت کتیبة الانصار انی سوف احمی حوزة الذمار ضرب غلام غیر نکس شار دون حسین مهجتی و داری
پس بسیاری را بجهنم فرستاد چند جهد زیاد مینمود و نمیگذاشت تیری و شمشیری بجان عزیز حضرت سیدالشهدا

برسد تا آنکه از بسیاری زخم بر زمین افتاد عرض کرد ای فرزند رسول خدا آیا بعهد خود وفا نمودم حضرت فرمود بلی ١٤٤
وفا نمودی تو در روز قیامت در پیش روی من بسوی بهشت خواهی رفت چون خدمت رسول خدا رسیدی سلام مرا
برسان بگو من نیز بعقب تو میآیم پس از بسیاری زخم کاری بدرجه رفیعه شهادت رسید بروایت سید بن طاوس ره
بعد از شهادت او غلام سیاه ابی ذر غفاری که اسمش جون بود رخصت قتال خواست حضرت فرمود ترا رخصت
بگشتن دادم زیرا که تو تابع ما شدی که بعافیت برسی خود را بیلای ما مبتلا مباش عرض کرد ای فرزند رسول خدا
پیوسته در هنگام راحت کاسه لیس شما بوده ام اکنون که وقت مصیبت است ترا تنها گذارم بو کرده ام هرگز چنین نمیکنم
بخدا قسم که جسد من مکروه و بدبو هست و حسب من تباه و رنگ من سیاه است پس مرا بیاری خود منت بگذار
تا آنکه بوی من خوش و حسب من شریف و روی سیاه من سفید گردد بخدا قسم هرگز از شما مفارقت نخواهم نمود
و دست از یاری شما بر نمیدارم تا آنکه خون سیاه من بخونهای پاک شما مخلوط شود بروایت محمد بن ابی طالب
قدم بمعرکه قتال نهاد با این ابیات رجز میخواند کَیفَ یَرَی الکُفّارُ ضَربَ الأَسوَدِ بِالسَّیفِ ضَرباً عَن بَنی مُحَمَّدِ
اَذُبُّ عَنهُم بِاللِّسانِ وَالیَدِ اَرجُو بِهِ الجَنَّةَ یَومَ المَورِدِ پس مشغول جنگ و قتال شد بروایت ابی مخنف هفتاد نفر را
بجهنم فرستاد تا بدرجه رفیعه شهادت رسید حضرت سید الشهداء بنفس نفیس خود بالای سر او آمد عرض کرد
خداوندا روی او را سفید نما و بوی او را پاک و خوش عطر نما او را با زمره نیکوکاران محشور کن و آشنائی
بیند از میانه او و میانه محمد و آل محمد بروایت سید بن طاوس ره بعد از او عمرو بن خالد صیداوی بخدمت
آن حضرت آمد عرض کرد یا اباعبدالله اراده دارم که بیاران خود ملحق شوم و کراهت دارم که
زنده بمانم ترا تنها بعد از کشته شدن اهل بیت بخون خود آغشته ببینم پس حضرت فرمود برو ما نیز
بعد از ساعتی بتو ملحق میشویم پس آن بزرگوار قدم بمعرکه جدال گذاشت مردانه کوشش کرد جماعتی را بجهنم

١٤٥ فرستاد تا شهید شد بعد از او حنظلة ابن سعد شامی خدمت سید الشهداء آمده ایستاد جان خود را
نشانه تیرها کرده اشقیا نمود و نگذاشت آسیبی بجان عزیز سید الشهدا برسد آن اشرار را ندا میکرد و میگفت
یا قَومِ اِنّی اَخافُ عَلَیکُم مِثلَ یَومِ الاَحزابِ مِثلَ دَأبِ قَومِ نُوحٍ وَعادٍ وَثَمُودَ وَالَّذینَ مِن بَعدِهِم وَمَا اللهُ
یُریدُ ظُلماً لِلعِبادِ وَیا قَومِ اِنّی اَخافُ عَلَیکُم یَومَ التَّنادِ لا تَقتُلُوا حُسَیناً فَیُسحِتَکُمُ اللهُ بِعَذابٍ در مناقب مروی است
که حضرت نصیحت او را تحسین فرمود در آخرش فرمود نصیحت در این ساعت بحال ایشان چه فائده
بخشد و حال آنکه ایشان تو را و برادران ما را کشتند حنظله عرض کرد راست فرمودی جانم فدای تو آیا
ما بنزد برادران شهید خود نرویم حضرت فرمود برو بسوی چیزی که بهتر است برای تو از دنیا و ما فیها و بسوی
ملکی که هرگز تغییر نخواهد یافت پس حنظله عرض کرد اَلسَّلامُ عَلَیکَ یَابنَ رَسُولِ اللهِ وَصَلَّی
اللهُ عَلَیکَ وَعَلی اَهلِ بَیتِکَ خداوند عالمیان ما و ترا در بهشت جمع نماید حضرت فرمود آمین آمین پس
مردانه قدم بمعرکه جدال گذاشت تا آنکه اشقیا از هر طرف احاطه نمودند بشمشیر و نیزه و تیر بدن مبارک آن
بزرگوار را پاره پاره کردند تا آنکه بدرجه رفیعه شهادت رسید بعد از او بروایت سید بن طاوس سوید بن
عمرو بن ابی المطاع که صاحب حسب منیف و نسب شریف و کثیر الصلوة بود قدم بمعرکه قتال گذاشت مردانه
کوشش نمود زخمهای بسیار ببدن مبارکش وارد شد بی طاقت گشته در میان کشتگان بروی خاک و خون افتاد
زنده بود ولی قدرت بر قیام نداشت تا وقتیکه بگوشش رسید که میگفتند حسین کشته شد با هزار رنج
از جای خود برخاست کاردی از موزه خود بیرون آورد و چند نفر از آن تیره جانان حمله کردن و اداشت با آن اشرار
مشغول کارزار گردید بجهة اینکه میخواست بعد از شهادت آنحضرت در دنیا زنده نماند پس آن اشرار
در آخر کار آن بزرگوار را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند صاحب مناقب گفته یحیی بن سلیم مازنی

قدم بمیدان مبارزت گذاشت و رجز خوانی نمود که از جمله این بود لاضربن القوم ضرباً فیصلا لا عاجزاً فیه ۴۶

ولا مولولا پس بر آن گروه اشرار حمله نمودی و زد میکشت تا بدرجه رفیعه شهادت رسید بعد از او قرة ابن

ابی قرة قدم بمعرکه جدال گذاشت و رجز میخواند که از جمله اش این بود قد علمت حقاً بنو غفار و خندف بعد

بنی نزار بانني الليث لدى الغبار پس شجاعت و جوانمردی آشکار نمود تا بدرجه رفیعه شهادت رسید بعد

او مالك ابن انس مالکی بعضی گفته اند اسمش انس بن حارث بود از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود از او شنیده بود

که پیغمبر فرمود ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض من العراق فمن ادرکه منکم فلینصره و پیوسته انتظار و نصرت

تا در کاب امام در کربلا آمد بعد از اذن قدم بکارزار کفار گذاشت و رجز خوانی نمود از جمله این ابیات بود قد علمت

مالك والدودان بان قومي آفة الاقران الى شيعة الرحمان الذ باد شيعة الشيطان بروایت صدوق

هیجده نفر بجهنم فرستاد تا بدرجه رفیعه شهادت رسید در مناقب گفته بعد از او عمرو بن مطاع جعفی قدم

بجدال گذاشت از جمله رجزش این بود انا ابن جعف و ابي مطاع و في يميني مرهف قطاع پس آن شیر بیشه

شجاعت گروهی از اهل ضلالت را بخاك مذلت افکند تا بدرجه رفیعه شهادت رسید بروایت محمد بن ابیطالب

بعد از او حجاج ابن مسروق موذن حضرت عازم قتال کفار گردید از جمله رجزش این بود اقدم حسين هادياً مهدياً

اليوم نلقى جدك نبياً پس بشمشیر آبدار آتش مرگ شربار بجان پلیدان گروه اشرار افکنده جمعی را بجهنم فرستاد

بدرجه رفیعه شهادت رسید بعد از او زهیر بن قین قدم ثبات بمیدان قتال گذاشت رجز خوانی نمود از جمله

بود انا زهير و انا ابن القين اذودكم بالسيف عن حسين پس آن بزرگوار داد مردانگی و جوان مردی بکار

از کشتها پشته میساخت تا آنکه بروایت محمد بن ابیطالب صد و بیست نفر بجهنم فرستاد در آن هنگام کثیر بن عبدالله

و مهاجر بن اوس آن مظلوم را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند سید الشهداء بالای سر آن مظلوم آمد فرمود خدا

تو را از رحمت خود دور نسازد و قاتلان ترا لعنت فرماید چنانکه بر کسانی لعنت کرد مسخ شدند بصورت میمون ۷

و خوك على قول بعد از او سعید بن عبدالله قدم بمیدان قتال گذاشت رجز میخواند از جمله این بود اقدم

حسين اليوم تلقى احمدا و شيخك الخير عليا ذا الندا پس مشغول کارزار اشرار گردید تا آنکه بدرجه رفیعه شهادت

بعد از آن حبیب بن مظاهر اسدی قدم بمعرکه قتال کفار گذاشت آن بزرگوار مرد فاضل کامل عابد زاهد از

بندگان اصحاب حضرت بود منزلت او در میانه اصحاب مانند منزلت حضرت عباس بود در میانه اهل بیت

رسالت بروایت ابی مخنف وقتیکه حبیب بن مظاهر شهید شد آثار حزن و انکسار در روی مبارك سید الشهداء

آشکار شد فرمود رحمت فراوان از خدا برای تو باد ای حبیب بدرستیکه تو مرد فاضل بودی در شب یك

ختم قرآن مینمودی بالجمله چون حبیب وارد معرکه قتال شد رجز خوانی نمود از جمله این بود انا حبیب و ابی

مظهر فارس هيجاء و حرب تسعر پس آن بزرگوار عرصه کارزار را بر گروه اشرار تنگ نمود میزد و میکشت تا آنکه

ملعونی از قبیله بنی تمیم نیزه بر آن بزرگوار زد برو افتاد خواست که از جای خود برخیزد حصین بن نمیر ملعون

سر مبارك او را از بدن جدا نمود بعضی گفته او را بدیل بن حریم ملعون شهید کرد سرش را بر بدار گردن

او بخت وقتیکه میخواست داخل مکه شود پسر حبیب سر بریده پدرش را دید شناخت زد آن ملعون را بجهنم

واصل نمود هنوز آن طفل بحد بلوغ نرسیده بود بعد از کشتن قاتل پدر سر مبارك را برداشت بخانه خود

پیش مادرش برد والله اعلم بصدقه بروایت محمد بن ابیطالب جناب حبیب دو نفر بجهنم فرستاد حصین بن نمیر

سر مبارك او را بگردن اسب خود آویخت بعد از او هلال بن نافع بجلی که ظاهراً یکدفعه مبارزت کرده چند

نفر را بقتل رسانید خودش سالم مانده بود تیر انداز سخت و استاد ماهر بود تیرهای مسموم داشت نام

و پدر بر آنها مینگاشت آغاز تیر انداختن کرده دفعه ثانیه قدم بمعرکه جدال گذاشت و رجز میخواند از جمله این

انا الغلام الیمنی البجلی دینی علی دین حسین وعلی ان اقتل الیوم فهذا املی فذاک رأیی والاقی عملی پس سیزده نفر از
بجهنم فرستاد پس ان اشرار دو دست او را قطع نموده اسیر کرده بنزد سرکردگان خود بردند شمر ملعون گردن ان مظلوم را
زد بعد از شهادت ان بزرگوار جوانی چون امد که پدرش در معرکه قتال شهید شده علی قول پسر مسلم بن عوسجه
بود امده اعلم ان جوان نیک طینت با مادر نیکو سیرت خود بحضور انور امام امد اذن قتال خواست حضرت فرمود
این جوان پدرش شهید شده شاید مادرش بقتال فرزند خود راضی نشود ان جوان سعادتمند عرض نمود
مادرم مرا امر نموده که بجهاد این اشرار بیرون روم پس اذن قدم بمعرکه جدال گذاشت این رجز را میخواند امیری
حسین و نعم الامیر سرور فؤاد البشیر النذیر علی وفاطمة والداه فهل تعلمون له من نظیر له طلعة مثل الشمس الضحی
له غرة مثل البدر المنیر پس میزد میکشت تا بدرجه شهادت رسید ملعونی سر مبارک ان شهید را بلشکرگاه امام انداخت
مادرش سر فرزند خود را گرفت بوسید فرمود چه کار نیکو بعمل اوردی ای نور دیده من پس ان زن نیکوکار سر را
را برداشت بطرف لشکر کفار انداخت یک نفر از ایشان خورد بصدمه ان سر بجهنم واصل شد پس ان زن با
طینت مانند مادر وهب عمود خیمه را گرفته بران اشقیاء حمله نمود این رجز را میخواند انا عجوز سیدی ضعیفة
خاویة بالیة نحیفة اضربکم بضربة عنیفة دون بنی فاطمة الشریفة پس ان زن حمله دو نفر از قوم شریر بجهنم
فرستاد حضرت امر نمود او را بسوی خیمه برگردانیدند پس حضرت در حق او دعای خیر فرمود در مناقب
بعد از شهادت ان جوان جنادة بن الحرث الانصاری قدم بمعرکه جدال گذاشت رجز خوانی نمود از جمله این بود
انا جناد وانا ابن الحارث لست بخوار ولا بناکث پس یلان کرده ... بران هجوم اورد و بر کرد میزد
میکشت تا انکه بدرجه شهادت رسید بعد از او پسرش عمرو بن جناده قدم بمیدان قتال گذاشت از
جمله رجزهای او این بود اشدد لا ازال مصادیا فانما قوت بمرهف بتار جهاد همی کرد تا به پدرش ملحق شد

١٤٩ نعم الوالد و نعم الولد پس عبد الله بن عروه قدم بمعرکه قتال گذاشت رجز خواند قتال نمود تا شربت شهادت
چشید محمد بن ابی طالب روایت کرده که عابس بن شبیب شاکری غلام قتال کرده شهید شد پس عبد الله و عبد الرحمن
پسران عروه غفاری بجهة تحصیل اذن بحضور انور مشرف شدند عرض کردند که دوست میداریم در پیش
روی تو بسعادت شهادت برسیم فرمود مرحبا بشما نزدیک بیائید چون نزدیک امدند گریه میکردند
حضرت فرمود ای فرزندان برادر من چه چیز شما را میگریاند بخدا قسم امید دارم که بعد از یک ساعت چشمهای شما
روشن باشد عرض کردند جان ما بفدای تو باد ما بحال خود گریه نمیکنیم بلکه بحال تو گریه میکنیم که اشرار
احاطه نموده اند ما را قوه دفع ان نیست حضرت فرمود ای فرزندان برادر من خداوند عالم در عوض این
اندوه شما بهترین جزای پرهیزکاران بدهد پس حضرت را وداع بازپسین نموده عرض کردند السلام علیک یا ابن
رسول الله حضرت فرمود علیکما السلام الله ورحمته وبرکاته پس قدم بمعرکه قتال گذاشتند شجاعتها بکار بردند
مردانه جنگ کردند تا بدرجه رفیعه شهادت رسیدند پس قارب غلام ترک حضرت که بصلاح و تقوی اراسته
وقاری قران و صاحب یقین وایمان بود قدم بمعرکه قتال گذاشته رجز خوانی نمود که از جمله این بود البحر
من طعنی وضربی یصطلی والجو من سهمی ونبلی یمتلی پس میزد و میکشت تا از بسیاری زخم بروی خاک کربلا افتاد
حضرت بالای سر او تشریف اورده رخسار مبارک خود را بچهره ان گذاشت ان مظلوم چشم خود را باز نموده لطف
امام را ملاحظه نمود از غایت شادی خنده نمود مرغ روحش با شیانه بهشت پرواز کرد محمد بن ابیطالب گفته بعد از
یزید بن زیاد بن شعثاء هشت تیر بیرون اورد و هر یکی از انها را بچله کمان گذاشته بسوی ان اشرار انداخت و
هر تیری حضرت میفرمود خدایا تیر او را بر نشانه برسان و ثواب ان را بهشت قرار ده پنج تیر از انها پنج نفر را بدار
فرستاد تیرش هم بر نشانه رسید بجهة دعای حضرت ولی ... پس لشکر کفار از هر طرف بان مظلوم هجوم اوردند

تا آنکه او را بدرجهٔ شهادت رسانیدند شیخ بن عماره از مهران روایت کرده که من در کربلا حاضر بودم مردی از اصحاب حضرت جنگ نمایان و قتال سخت نمود بهر طرف که حمله میکرد ایشان را اگر یزان و پراکنده میکرد بسوی حضرت
بر میگشت این رجز میخواند ابشر هدیت الرشد تلقی احمد فی جنة الفردوس تعلو اصعدا مهران میگوید
من از کسی پرسیدم این دلاور کیست گفتند ابو عمرو نهشلی است ابو عمرو خثعمی است نامش عامر بن نهشل این بزرگوار
شهید کرده سرش را از بدن جدا نمود پس یزید بن مهاجر که کنیه اش ابو سعید شعثاء بود عازم قتال شد
تیر بیخ نفر را بجهنم فرستاد خدمت حضرت آمده جان خود در پیش روی حضرت سپر بلا میکرد و میگفت انا
یزید و ابی المهاجر کانّنی لیث بغیل خادر یا ربّ انی للحسین ناصر ولابن سعد تارک مهاجر جهاد کرد تا شهید شد
در آن هنگام ملعونی پیش آمد صدا نمود کجاست حسین حضرت فرمود منم حسین چه میخواهی گفت بشارت باد
ترا باتش جهنم که در این ساعت بآن داخل خواهید شد حضرت فرمود باتش بشارت داده نمیشوم بلکه بشارت
دهم من باشم بملاقات خدا و پیغمبر شفیع مطاع فرمود تو کیستی گفت منم محمد بن اشعث حضرت دست مبارک
خود را بدعا برداشت عرض کرد خداوندا اگر این بندهٔ تو در این سخن دروغ گوست او را بروی باتش جهنم
بکش و او را امروز بیان خود آیت و عبرت نما همان ساعت اسب آن ملعون او را بزمین زد پای نحسش در رکاب
ماند اسب او را بهر سنگ و کلوخ میزد بدن نحسش پاره پاره شد تا آنکه آلت رجولیتش از بدنش جدا شد
خودش بجهنم واصل شد ولکن در سابق ذکر شد این ملعون در اول صبح قبل از شروع جنگ باستحال بنفرین حضرت
بجهنم واصل شد سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع جابر یان از قبیلهٔ همدان هر دو عم زاده
و هم از یک مادر بودند در پیش روی آنحضرت ایستاده مشغول قتال کافران بودند بر کشتند بخدمت حضرت
بلند بگر ملاقات کردند عرض کردند السلام علیک یا رسول الله حضرت فرمود علیکما السلام پس مزد

میکشتند

میکشتند تا باعلی درجهٔ بهشت شتافتند این بود اسامی اصحاب و انصار امام بطریقیکه علامهٔ مجلسی ره
مقتل بحار ذکر کرده و میتواند بود که بعضی از این بزرگواران بمبارزت بیرون نیامده باشند در آن جنگ
مغلوبه شهادت یافته باشند ولکن رجزها انها محفوظ شده و در کتب مضبوط مانده باشد چون از اصحاب
کسی باقی نماند نوبت شهادت بهاشمیان رسید عدد شهدای ایشان بطریقیکه شیخ مفید ره فرموده با خود امام
هیجده بوده هفت از اولاد حضرت امیر بودند باین ترتیب سید الشهداء ابو الفضل العباس عبد الله جعفر
عثمان عبید الله ابوبکر عبد الله دو نفر پسران عبد الله بن جعفر طیار بودند محمد و عون سه نفر از اولاد
عقیل بوده اند عبد الله جعفر عبد الرحمن و یکنفر هم نوهٔ عقیل بود که محمد بن ابی سعید بن عقیل بود لکن عدد شهدا
بنی هاشم زیاده از هیجده ذکر کرده باین طور دو نفر اولاد مسلم باین ترتیب محمد عبد الله سه نفر اولاد عقیل عون
علی عبد الله اصغر و دو نفر هم از نوهٔ عقیل جعفر بن محمد بن عقیل احمد بن محمد بن عقیل یکنفر هم از اولاد عبد الله بن جعفر
زیاد کرده اند که عبید الله نام است و دو نفر هم از اولاد حسن مجتبی زیاد کرده اند یکی عبد الله اصغر که در آغوش
سید الشهداء شهید شد غیر از عبد الله اکبر دوم احمد و چهار نفر از اولاد حضرت امیر زیاد کرده اند عون عباس اصغر
ابراهیم محمد و از اولاد سید الشهدا دو نفر زیاد کرده اند یکی محمد دیگر عبد الله غیر از علی اصغر هکذا زاد بعض
ارباب المقاتل الله اعلم بالواقع بدانکه در خصوص عدد اولاد حضرت سید الشهداء در میان علما اختلاف است
از اکثر ارباب خبر و ارباب سیر منقول است چهار پسر دو دختر بودند باین ترتیب امام زین العابدین علی اکبر
شهید علی اصغر الشهید عبد الله الشهید سکینه فاطمه بعضی ده نفر گفته شش پسر چهار دختر باین ترتیب
علی اکبر الشهید علی اوسط غیر شهید که امام زین العابدین است علی اصغر الشهید عبد الله الشهید محمد غیر الشهید
و جعفر غیر الشهید زینب صغرا سکینه فاطمه سه دختر چهارم را ذکر نکرده محتمل است آن هم رقیه باشد که در خرابهٔ شام

فوت شده با فاطمه صغری با شوهری مدینه مانده بود و فوت خروج اهل بیت از مدینه بیمار بود والله اعلم
ولکن مفید علیه الرحمة فرموده برای حضرت حسین ع شش پسر بود و دو دختر که یکی فاطمه و دیگری سکینه اما پسرها
یکی علی اکبر بود که مادرش شاه زنان بنت یزدجرد پادشاه فرس که مشهور با امام زین العابدین است دویم علی اصغر
که شهید شد در کربلا مادرش لیلی بنت ابو مره ثقفی است که در این زمان مشهور بعلی اکبر است سیم جعفر که
شهید نشد مادرش قضاعیه بود و چهارم عبدالله که در کنار پدرش بواسطه تیر که ذبح کرد او را مادرش رباب بنت امرء القیس که مادر سکینه است که
آن همین مظلوم در این زمان مشهور بعلی اصغر است چهارم جعفر که در حال حیوة پدرش وفات کرده بود مادرش
قضاعیه است و فاطمه بنت الحسین ع مادرش ام اسحق بنت طلحه است و فاطمه بیمار که در مدینه مانده بود بر فرض صدقش
غیر از این فاطمه است فاضل دربندی نقل کرده که سید الشهداء دختری داشت زبیده نام که مادرش شاه
زنان دختر یزدجرد که زن حضرت امام حسن ع بود و شهربانویه خواهر او زن امام حسین ع که مادر امام زین العابدین
بود بعد از وفات امام حسن ع شهربانویه امام حسین ع شاه زنان را عقد کرد زبیده از او متولد شد او را
بقاسم ع تزویج کرد در کربلا هذه هی الاقوال الضعیفة الله اعلم بالواقع و سکینه لقب دختر حضرت بود نامش امنه یا
یا امیمه یا امنه بود بجهة اینکه حضرت زیاد او را دوست میداشت او را سکینه میگفت یعنی سبب سکون
قلب من روزی حضرت سید الشهداء با رباب مادر سکینه فرمود لعمرک اننی لاحب دارا تکون بها سکینة و الرباب
احبهما و ابذل جل مالی لیس لعاتب عندی عتاب و بالجمله چون اصحاب آنحضرت تماما بدرجه شهادت رسیدند
نوبت شهادت بنی هاشم رسید اولاد عقیل و جعفر و امیر المؤمنین و امام حسن و سید الشهداء مضطرب شدند هر یک
شائق کشته بایکدیگر وداع مینمودند شیخ مفید در ارشاد و سید بن طاوس در لهوف و محمد بن فریقین حضرت
علی اکبر را اول شهدای بنی هاشم نوشته اند ولی علامه مجلسی در بحار اول عبدالله بن مسلم را نوشته چون

در ذکر اسامی شهدا تابع بحار شدیم بعد از ذکر شهدای بنی هاشم هم تابع شده میگوئیم جناب عبدالله
بن مسلم قدم بمعرکه قتال نهاد رجز میخواند و میفرمود الیوم القی مسلما و هو ابی و فتیة بادوا علی دین النبی
لیسوا بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار و کرام النسب من هاشم السادات اهل الحسب محمد بن ابیطالب
کرده که آنحضرت در مقام مبارزت در سه حمله نود و هشت نفر از اشقیا بجهنم فرستاد تا بعد از زخم بسیار عمرو بن صبیح صیداوی
و اسد بن مالک آن مظلوم را بدرجه شهادت رسانیدند علی قول ابو الفرج اصفهانی مادرش رقیه دختر امیر المؤمنین
بود از حمید بن مسلم مرویست وقتیکه آن بزرگوار دست مبارک را بر پیشانی خود گذاشته بود تیر از چله کمان نامردی
رها شده دست او را بر پیشانی او چسبانیده بهمان زخم شهید شد بعد از او محمد بن مسلم که مادرش ام ولد بود
~~علی قول ام النفر دختر عامر بود~~ قدم بمعرکه قتال گذاشت مردانه کوشش نمود بروایت امام محمد باقر ع ابو جرهم
ازدی با عانت محمد بن لقیط بدرجه شهادت رسانید محمد بن ابیطالب گفته بعد از او جعفر بن عقیل قدم بعرصه
قتال گذاشت این ابیات در رجز میخواند انا الغلام الابطحی الطالبی من معشر فی هاشم و غالب و نحن
حقا سادة الذوائب هذا حسین اطیب الاطائب من عترة البر التقی العاقب پانزده نفر را بجهنم
فرستاد بروایتی دو نفر ملعون او را بقتل آورد تا بشر بن سوط و یا عروه ملعون او را شهید کرد بعد از او عبد
الرحمن عقیل قدم بمعرکه قتال گذاشت این ابیات را میخواند ابی عقیل فاعرفوا مکانی من هاشم و هاشم اخوانی
کهول صدق سادة الاقران هذا حسین شامخ البنیان و سید الشیب مع الشبان پس هجده نفر بجهنم
فرستاد تا عثمان بن خالد او را شهید کرد ولکن ابو الفرج عبد الرحمن بن عقیل را در میان شهدای اهل بیت
ذکر نکرده است بلکه بدل عبد الرحمن بن عقیل عبدالله بن عقیل را نوشته است و بعضی گفته جعفر بن محمد بن
عقیل هم در کربلا حاضر بود الله اعلم بالواقع بعضی گفته علی بن عقیل که مادرش ام ولد بود در کربلا شهید شد

محمد بن عبدالله بن جعفر که فرزند حضرت زینب بود قدم بمعرکهٔ قتال نهاد میگفت نشکو الی الله من
العدوان قتال قوم فی الردی عمیان قد ترکوا معالم القرآن و محکم التنزیل والتبیان واظهر الکفر مع الطغیان
پس مشغول کارزار کردید ده نفر از ایشان را بجهنم فرستاد تا عامر بن نهشل آن مظلوم را شهید کرد بعد از و عون
بن عبدالله بن جعفر قدم بمعرکهٔ قتال گذاشت میفرمود ان تنکرونی فانا ابن جعفر شهید صدق فی الجنان
ازهر یطیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفاً فی المحشر پس تیغ بیدریغ از نیام انتقام کشیده با کروه اشرار
مشغول کارزار کردید سه نفر سواره هیجده نفر پیاده بجهنم فرستاد تا عبدالله بن قطنه او را بدرجهٔ شهادت
رسانید بعضی گفته عبیدالله بن جعفر طیار نیز در کربلا شهید شد بعد از و عبدالله بن حسن مجتبی قدم
بمعرکه جدال گذاشت علامهٔ مجلسی فرموده در اکثر اخبار همین بزرگوار جناب قاسم است که تفصیل شهادت
در مجلس پنجم ذکر شد صاحب محرق الابرار در ترجمهٔ مقتل بحار فرموده مصنف ره در بعض کلام خود در جلد
این کتاب روایت کرده است که سه نفر از اولاد امام حسن ع که عمرو و قاسم و عبدالله در کربلا شهید شدند و در
جلد فرموده چهار نفر از اولاد در کربلا شهید شدند و جناب امام حسن ع شانزده نفر پسر داشت از جملهٔ ایشان
حسن بن حسن بود خیلی جلیل القدر بود در حیوة حضرت والی صدقات آنحضرت بود و در خدمت عم بزرگوار
در کربلا مجروح شده و لکن بدرجهٔ شهادت نرسید تفصیلش در مجلس شهادت قاسم ذکر شده این حسن مثنی
شوهر فاطمه بنت حسین ع بود در سن سی و پنج سالگی در مدینه رحلت فرموده زنش فاطمه در سر قبر شوهرش خیمه
برپا نمود شبها در میان آن خیمه مشغول عبادت بود و روزها روزه میگرفت تا یکسال در سر قبر ماند بعد از
اتمام یکسال امر فرمود شب خیمه را بکنند بجایش برند وقت کندن صدای هاتفی بگوش آن مخدره رسید
آیا آن کسیکه گم کرده بودند یافتند از هاتف دیگر شنیدند که گفت پیدا نکردند بلکه ناامید شدند علامهٔ مجلسی رحمه

بعد از شهادت حضرت قاسم عبدالله بن حسن قدم بمعرکه قتال گذاشت این رجز را میخواند ان تنکرونی
فانا ابن حیدرة ضرغام آجام و لیث قسورة علی الاعادی مثل ریح صرصرة پس چهارده نفر را بجهنم فرستاد تا به
هانی بن ثبیت ... شهادت رسید و روی نحس آن ملعون بسبب کشتن آن مظلوم مانند قیر سیاه گردید ابو الفرج
گفته بعد از شهادت آن بزرگوار ابوبکر بن امام حسن ع قدم بعرصهٔ کارزار گذاشت مادرش ام ولد بود جهاد
نمود تا عبدالله بن عقبه او را شهید کرد ابو مخنف روایت کرده که احمد بن امام حسن بعد از شهادت قاسم
قدم بمعرکه قتال گذاشت که سن شریفش بشانزده رسیده بود در رجز خوانی خود این ابیات را فرمود انی انا
نجل الامام بن علی اضربکم بالسیف حتی یفلل نحن و بیت الله اولی بالنبی اطعنکم بالرمح وسط القسطل
پس آن شیر بیشهٔ شجاعت بشمشیر آبدار هشتاد نفر از اشرار را بجهنم فرستاد از کثرهٔ عطش بسوی عم بزرگوار
برگشت عرض کرد ای عم بزرگوار من آیا جرعهٔ آبی پیدا میشود که عطش خود را بآن خاموش نمایم تا آنکه بجهاد دشمنان
توانائی داشته باشم حضرت فرمود ای فرزند برادر گرامی دمی صبر کن تا آنکه جد بزرگوار خود را ملاقات نمائی
ترا بجرعهٔ آبی سیراب نماید که هرگز بعد از آن تشنه نشوی پس آن بزرگوار دوباره قدم بمعرکه کارزار نهاد شمشیر
انتقام از نیام برکشید از کشتهها پشتهها ساخت این ابیات را میفرمود اصبروا قلیلاً فالمنی بعد العطش فان
روحی فی الجهاد تنکمش لا ارهب الموت اذا الموت وحش و لم اکن عند اللقاء ذات رعش پس در آن حمله
پنجاه نفر را بجهنم فرستاد تا آنکه بدرجهٔ شهادت رسید علامهٔ مجلسی فرموده بعد از شهادت اولاد امام
حسن ع اولاد امیرالمؤمنین ع عازم جان نثاری گشتند پیش از همه برادران ابوبکر که اسمش عبیدالله مادرش لیلی
دختر مسعود بود قدم بمعرکه قتال گذاشت این ابیات رجز میخواند شیخی علی ذو الفخار الاطول من هاشم الصدق
الکریم المفضل هذا حسین بن النبی المرسل عنه نحامی بالحسام المصقل نفدیه نفسی من اخ مبجل پس بمبارکت

تا انکه عبد الله بن عقبة با زخم تیر او را بدرجه شهادت رسانید بعد از او برادرش عمر بن علی قدم بمیدان کارزار

کذاشت میفرمود اضربکم ولا ارى فیکم زجر ذاک الشقی بالنبی قد کفر یا زجر یا زجر تدان من عمر لعلک

مبکشت الیوم تبوأ من سقر پس بزخم قاتل برادر خود حمله نمود ان ملعون را بجهنم فرستاد لشکر او را احاطه کرده نه مهرد

مرد انه جهاد میکرد تا بدرجه رفیعه شهادت رسید ولکن ابو الفرج عمر بن علی را از کشتکان کربلا شمرده بعضی

کفته در مدینه مانده بود بکربلا نیامده بود الله اعلم بعد از او عثمان بن علی که مادرش ام البنین بود بعز نص

توعیب حضرت عباس قدم بمعرکه قتال کذاشت این ابیات میفرمود انی انا عثمان ذو المفاخر شیخی علی

ذو الفعال الطاهر وابن عم للنبی الطاهر اخی حسین خیرة الاخایر وسید الکبار والاصاغر بعد الرسول

الوصی الناصر پس مردانه جهاد نمود ناکاه خولی ملعون تیری بجانب ان مظلوم انداخت بر پیشانی مبارکش چسبید

از اسب غلطید بر زمین افتاد ملعونی سر مبارک او را جدا کرد سر شریف ان مظلوم به بیست یکساله

بود بعد از او برادرش جعفر بن علی قدم بمعرکه قتال نهاد که مادرش نیز ام البنین بود این رجز را میخواند انی

انا جعفر ذو المعالی ابن علی الخیر ذو النوال حسبی بعمی شرفا وخالی احمی حسینا ذا الندا المفضال پس مشغول کارزار

کردید اشرار را بدرک فرستاد تا انکه خولی حرامزاده تیری بجانب ان مظلوم انداخت بشقیقه سر مبارکش رسید تا

بدیده حق بینش چسبید بدرجه رفیعه شهادت رسید پس برادرش عبد الله بن علی قدم بمعرکه قتال کذاشت

میفرمود انا ابن ذی النجدة والافضال ذاک علی الخیر ذو الفعال سیف رسول الله ذو النکال فی کل قوم ظاهر الا

بعد از مقاتله بسیار وکشتن جمعی از اشرار در دست هانی بن ثبیت بدرجه شهادت رسید بعضی کفته ابن مظلوم

در روز عاشورا بیست پنج ساله بود چنانکه برادرش جعفر بیست نوزده ساله بود بعضی کفته محمد بن

علی بن علی نیز در کربلا شهید شد بعضی کفته ابراهیم بن علی که مادرش ام ولد بود او نیز در کربلا شهید شد ولکن ابو الفرج

این قول را تکذیب کرده الله اعلم علامه مجلسی از ابو الفرج روایت کرده که ابو الفضل العباس بزرک فرزندان

ام البنین بود و در اخر کشتکان برادران پدری و مادری خود کردید چون برای برادران او فرزندی نبود همه متروکات

ایشان بحسب ارث منتقل بابی الفضل العباس کردید چون ان بزرکوار هم بعد از ایشان شهید شد

ان متروکات بعبید الله بن عباس منتقل کردید در این باب عمر بن علی عموی عبید الله بمقام ادعا بر ومنازعه

برامد بچیزی اندکی مصالحه شد بعمر بن علی دادند باقی مال را بعبید الله دادند انتهی کلامه مخفی نماناد این کلام

منافات دارد با انچه علامه مجلسی در سابق فرمود که عمر بن علی در کربلا شهید شد مکر انکه کفته شود اسم دو

پسر حضرت عمر بوده یکی در کربلا شهید شده و دیکری با عبید الله بن عباس در باره ارث بمقام منازعه

امد الله اعلم بالواقع تفصیل شهادت ابی الفضل العباس در مجلس ذکر شد چون جمیع اعوان وانصار

حضرت بدرجه رفیعه شهادت رسیدند لیس مظلوم با وجود رنج بیداری شب وتعب سواری روز مصیبت

مرک یاران وشهادت برادر و پسر وکربت غربت و اندوه اسیری اهل بیت عصمت وطهارت وشدت

عطش وزحمت جراحت وشورت کرما وکثرت اعدا و فقدان اعوان بسوی شوق لقای پروردکار در مقابل ان اشرار

یکه وتنها تن بمرک داده بطرف یمین ویسار خود نکاه میکرد کسی از یاران واهل بیت خود ندید در هنکام بنا

بروایت علامه مجلسی امام زین العابدین در خیمه بود از شدت مرض توانائی حمل سیف و سنان

نداشت افتان خیزان طریق میدان پیش داشت ام کلثوم در عقب او صدا زد ای برادر زاده برکرد فقال

یا عمتاه ذرینی اقاتل بین یدی رسول الله فقال الحسین یا ام کلثوم خذیه لئلا تبقی الارض خالیة من نسل

ال محمد پس ام کلثوم ان بیمار را بطرف خیمه بر کردانید اکر کوئی این حدیث شریف منافات دارد با اخبار که

است که امام محمد باقر در کربلا بود بعضی سال در قریب بان پس چکونه سید الشهداء میفرمایند اکر زین العابدین کشته شود

زمین خالی میماند از نسل آل محمد و جوابش آنست مدت امامت هر امامی عند الله معین و مقدر بود بحیثیکه
تغییر و تبدیل و بداء در آن راه نداشت اگر امام زین العابدین در آن روز کشته میشد زمین در مدت امامت
او خالی از امام میشد و بالجمله سید الشهداء بجهة اتمام حجت باعلا صوت ندا در داد و هل من ذاب یذب عن حرم
رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا و هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا البته از آن سنگدلان کسی جواب
نگفت ولکن فاضل دربندی فرموده در عالم معنی چند گروه لبیک گفت یکی ذات اقدس الهی و بعد از آن ارواح انبیاء
و مرسلین و اوصیاء و صدیقین و اجساد شهدای کربلا تا آنکه حرکت کردند در مقتلهای خود جواب سید الشهداء
باین اشخاص همان جواب است که بطایفه جن فرمود چنانکه خواهد آمد ~~هکذا قاله فاضل ...~~ دویم ملائکه
چنانکه ~~...~~ مرویست که ملک منصور با چهار هزار ملائکه بجهة یاری امام مظلوم نازل شدند اجازه نیافتند
باسمان صعود کردند بار دیگر نازل شدند بار دیگر تشرف رخصت دریابند امام را شهید دیدند ملائکه پریشان
موی گرد آلوده بدان خاک پاک بماندند تا روز قیامت بدان مظلوم گریه کنند چون کسی بزیارت امام برود
استقبالش کنند چون باز گردد مشایعت نمایند و بیمار عیادت وی کنند و از پس مرگ بر جنازه او
نماز کنند و از خدا آمرزش او طلبند تا حضرت حجت ظهور کند سیم جن چنانکه از طریحی در منتخب نقل شده زمان
استغاثه حضرت قبایل جن بجهة نصرت حضرت حاضر شدند حضرت اجازت نداد فرمود من فرمان جد خود
رسول الله را مخالفت نخواهم کرد مرا معجلاً بسوی خود طلب فرمود چه الان او را در خواب دیدم بسینه
چسبانید و میان هر دو چشم مرا بوسه داد فرمود ای حسین خداوند تبارک و تعالی میخواهد ترا
کشته در خون آغشته بیند در حالتیکه ترا از قفا سر بریده باشند و موی تو از خون در خضاب باشد
و میخواهد بیند اهل بیت ترا اسیر کنند و بر شتران بی هودج بنشانند و من رضا بقضای خدا دادم

در آنچه حکم فرموده صبر کننده ام چه او دست بهترین حکم کنندگان چهارم امام زین العابدین بنابر روایت
بعضی آن بیمار بعد از استغاثه سید الشهداء عصا بدست گرفته شمشیر را میکشید و بطرف میدان آمد
خواهرش ام کلثوم او را باز امام بر گردانید چنانکه در سابق بیان شد از حضرت امام باقر مرویست وقتیکه سید الشهداء
قصد جنگ فرمود دختر خود فاطمه کبری را طلب فرمود صحیفه در هم پیچیده و کتابت وصیتی رقم زده باو داد
امام زین العابدین چنان مریض که بی ظاهراً گمان صحت نداشت چون صحت یافت فاطمه این صحیفه را باو داد
و الآن نزد ماست فاضل دربندی فرموده وصیت کردن سید الشهداء به پسر خود امام زین العابدین
و تصریح کردن او بامامتش دفعات عدیده پیش از خروج از مدینه شده در کربلا هم چهار مرتبه واقع شده یکی
در شب عاشورا دویم در طلب کردن آن بیمار جهاد را سیم پیش از شروع کردن امام بر جهاد که بعد از صدور مجاهدات
کثیره و کشتن چند هزار از کفار چنانکه از امام بیمار روایت شده که من از شدت مرض غش کرده بودم پس ناگاه
دیدم نزد بستر من جثه مثل مرغ سفید است باو نظر کردم دیدم پدرم است در حالتیکه تقبیل کرده او را
بارها پیش و ظاهر اینست که فرو بردن آن امام بیمار آب دهن سید الشهداء را و آنچه را که از حلقوم شریفش
ظاهر شد شبیه بگنجشک در همان وقت بود زیرا که بعضی از اعلام از آن بیمار روایت کرده که قبل از عارض
شدن غش بمن بر مقاتله و جنگ کردن پدرم نظر میکردم که ناگاه دیدم نیزه بر تهیگاه پدرم زد پدرم باد
شد و وقتیکه امامت بمن منتقل شد دانستم که از صلب آن کافر کسی بود که با امامت ما قائل بود پس در
وقت سر کشتن او را دانستم و بالجمله چون اهل بیت امام صدای استغاثه او را شنیدند صداها بگریه
و زاری بلند کردند امام مظلوم بجهة تسلی ایشان بجانب خیام برگشت در مقابل خیام ظاهر و اندکی نشسته
شیرخواره خودش عبد الله را که از رباب مادر سکینه بود که در بعضی روایات بعلی اصغر تعبیر میکنند در کنار گرفت

از دهان فرزند لب تشنهٔ خود بوسید فرمود ویل لهؤلاء القوم اذا کان جدک محمد خصمهم ناگاه حرملهٔ ملعون تیری انداخت گلوی نازنین او را ذبح نمود آنحضرت چون فرزند لب تشنهٔ خود را کشته دید دست خود برزیر گلوی او نگه میداشت وقتیکه پر از خون میشد بطرف آسمان میانداخت بروایت امام محمد باقر ع قطرهٔ از آن خون بطرف زمین نیفتاد عرض کرد پروردگارا این فرزند من در نظر تو کمتر از بچهٔ ناقهٔ صالح نیست بعضی گفته در آن وقت صدا آمد دعه فان له مرضعا فی الجنة یعنی او را بگذار که برای او دایه معین کرده ایم در بهشت بعضی گفته قبل از دفن باو نماز هم کرده از احتجاج روایت شده چون حضرت او را در بالای اسب بدست مبارک خود گرفت و وداع نماید تیری آمد از لشکر کفار بگلوی او رسید او را شهید کرد حضرت از اسب فرود آمد بنیام شمشیر خود زمین را کند بدن آن طفل را دفن کرد بعضی گفته قبل از دفن باو نماز هم کرد الحکم عند الله هکذا قال فی البحار بعضی نسبت به یزید بن طاهر شامی داده که شهادت آن طفل معصوم را باین نحو نقل کرده اند چون حضرت از قتال لشکر کفار بطرف خیام طاهره برگشت حضرت زینب بروایت ابی مخنف حضرت ام کلثوم آن طفل شیرخواره را بنزد امام آورد عرض کرد این طفل سه روز است آب نخورده از این قوم جرعهٔ آبی بطلب بلکه اندک آبی باین طفل بدهند حضرت ستانده آن طفل را بروی دو دست خود گرفته بمقابل لشکر آورد فرمود ای قوم بدرستیکه شما انصار و اهل بیت مرا کشتید آیا هست جوانمردی که نار حموا هذا الطفل علی روایة فرمود اسقوا هذا الرضیع معضل این است چگونه این طفل شیرخواره از شدت عطش آتش گرفته جرعهٔ آبی بدهید من باین طفل بدهم اگر من طلبیدن آب تقصیر دارم این طفل را ببرید خودتان آب بدهید در آن هنگام عوض آب تیری از لشکر کفار بگلوی آن طفل معصوم رسید او را شهید کرد حضرت خون او را گرفته بطرف آسمان انداخت نعش او را بخیمه آورد در روایات تصریح شش ماهه نشده تا ایراد وارد بشود که طفل شش ماهه آب نمیخورد و محتاج بآب نمیشود بلکه مطلق

شیرخوار فرموده او هم شامل یکساله تا دو ساله هم هست که تشنه و محتاج بآب میشود و لکن در بعضی کتب تاریخ دیدم شش ماهه نوشته بود او هم محل امتنا نیست باری صاحب محن الابرار از شعبی روایت کرده وقتیکه حضرت نزدیک خیام طاهره شد اهل حرم صدای گریه او را شنیدند از خیمه بیرون آمدند آن طفل معصوم را کشته دیدند صدا بناله و زاری بلند کردند ام کلثوم آن طفل را بسینهٔ خود چسبانید بقلب سوزناک صدا واعلیاه واعلیاه بلند نمود میگفت وای بسوز دل و حرقت جگر من وای بر بسیاری غم و حزن من بطفلی که بخون خود آغشته کشته وای مصیبت و حزن من بر این شیرخواره که تیر دشمنان از شیر بازنشد این ابیات را در مرثیه میخواند

لهف نفسی علی صغیر اتاه نظمته السهام قبل الفطام لهف قلبی علیه و هو صریع جرحته بجبهة و هو ظام

خضبوه بدمه و هو طفل لهف قلبی علی قتیل الطغام احرقوا قلب والدیه علیه و رموه بذلة و انتقام

ذکر بیننا و بینکم الله لدی الحشر عند فصل الخصام بعضی گفته این ابیات ذکر از زبان حال ام کلثوم انشاء نموده علامه مجلسی از بعضی کتب روایت کرده هنگامیکه سید الشهداء با بدان شهدا نظر کرده همه کشته بخون آغشته دید بجانب خیمه آمد فرمود یا سکینه یا فاطمه یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی السلام چون این عبارت در لسان عرب سلام وداع بود اهل بیت بمجرد شنیدن این کلام فریاد الوداع الوداع الفراق الفراق برآوردند سکینه عرض کرد ای پدر بزرگوار آیا تن بمرگ در داده برگشته شدن مهیا شده فرمود چگونه تن بمرگ ندهد کسیکه یاوری ندارد عرض کرد ما را بحرم جد بزرگوار خود برگردان فرمود هیهات دیگر مرا ممکن نیست شما را بحرم جد خود برگردانم لو ترک القطاء لنام یعنی اگر مرغ قطا را صیاد بگذارد در آشیانهٔ خود میخوابید بعضی از قول حضرت زینب بعضی از قول حضرت ام کلثوم این مطلب را نقل کرده ممکن است هر سه واقع شده باشد حضرت بهمه همان جواب را فرموده باشد و بالجمله چون زنان اهل بیت زیاد گریه و زاری نمودند حضرت

ایشان را

۶۲ ایشان را تسلی میداد علی روایةٍ سکینه خاتون بسیار آه و ناله و زاری میکرد و حضرت هم او را زیاد دوست
میداشت لهذا او را بسینه خود چسبانیده با آستین خود قطرات اشک را از دیده اش پاک نموده میفرمود سیطول
بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی
فاذا قتلت فانت اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان پس حضرت همه اهل حرم را مواعظ وافیه و نصایح شافیه فرمود و امر بصبر
نمود حضرت زینب بسیار بیطاقتی میکرد طپانچه بر روی خود میزد حضرت بان مظلومه خطاب کرده فرمود لا تلطمی
یا بنتی الزهراء خدک من قتلی فقد غمرت اعضائک اشجان لا تشقی علی الحبیب دفترها فالشق کشف و نشر الشعر خذلان
لکن اذا انقطعت فی الرمضاء منجدلا و انحط من شامخ المعروف بنیانی حتی حسین حمام لابک نادبة و استمطرت
الدمع حیث الحب اعیان و ان تعرضت الایتام فاذ بی جمعیهما فالجزاء غفران و ان تشق علیها سر قائدها
فاستر وقیه و ان عاداک احسان و استسقی من فیض الماء ان شکت عطشا فتمارق ابن الشط بالانی محال آن
ابیات را عین سید الشهداء از زبان حال آنحضرت انشا کرده علی روایةٍ همان وقت حضرت بزینب فرمود جامه
کهنه بیاور پی قیمت باشد او را بپوشم وقتیکه شهید شدم او را از بدن من بیرون نکنند زینب جامه حاضر کرد
تنگ بود قبول نکرد فرمود جامه اهل ذمت است ازان وسیعتر آورده اطراف آن را بدست مبارک پاره
کرده در پوشید و در بالای آن جامهای دیگر پوشید و قطیفه از خز زیر پوش فرمود و عمامه بسر او در پوشید و صلاح جنگ
در بر راست کرده عازم قتال کافران گردید بطرف راست و چپ خود نگاه کرد همه اعوان و انصارش را کشته دید از
روی حسرت یک یکی از ایشان را بنام خود ندا نمود و فرمود ای شجاعان میدان کار را چه شده است بشما که من شما را
ندا میکنم جواب بمن نمیدهید و با شما سخن میکویم و بیاری خود میطلبم مرا اجابت نمیکنید آیا شما خوابید
که امیدوار باشم که بیدار خواهید شد مگر محبت خود را از امام خود کم کرده اید او را یاری نمیکنید و این زنان

در بیان احوالات روز عاشورا

با شهادت امام مظلوم

۲

و دختران رسول خداست که بجهت کشته شدن شما ضعف بر ایشان غالب گشته پس از خواب بیدار شوید از
رسول خدا طاغیان را دفع کنید شما هرگز بی وفا نبوده اید و لکن مرگها شما را خیانت کرده این روزگار غدار شما
مکر و حیله نموده و الا البته از استغاثه من تقصیر نمیکردید و از یاری من پنهان نمیشدید پس ما بر مصیبت شما
دلسوز هستیم طریحی میکوید آن وقت امام مظلوم آمد در مقابل لشکر عمر سعد را طلب نمود فرمود یا بن سعد
از سه کار یکی را اختیار کن اول آنکه دست از ما بردارید ما بر کردیم بمدینه در حرم جد خود بمانیم دویم آنکه از شدة
عطش نزدیک است هلاک بشویم ما را آب دهید سیم آنکه اگر لا علاج باید با من مقاتله کنید من یکنفر بیش
نیستم یکیک با من مقاتله کنید عمر سعد ملعون گفت دو مطلب قبول نیست و لکن سیم برای تو روا است پس حضرت
آهنگ قتال نمود فحمل فرسه قبالة القوم و سیفه مصلت فی یده آیسا من الحیوة عازما علی الموت و هو
یقول و انا بن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر الی قوله بجنة عدن صفوها لا یکدر و لکن علامه مجلسی از ابو الفرج روایت
کرده وقتیکه سوار اسب متوجه لشکر اعدا شد این ابیات را میخواند کفر القوم و قدما رغبوا که مفصلا مذکور
خواهد شد انشاء الله و محتملست هر دو را در آن وقت فرموده باشد ولکن بعضی گفته اشعار اخیره را در وقت دفن
بدن علی اصغر هم میخواند پس بحرب گاه آمد بحکم عهدی که با عمر سعد کرده بود مبارز طلب نمود اول کسی تمیم بن قحطبه
که از ابطال شام بود چون پلنگ خون آشام قصد جنگ نمود گفت ای پسر علی تا کی مخاصمه خواهی نمود و حال
آنکه اولاد و اقارب و انصار ترا کشتند تو هنوز شمشیر میزنی با بیست هزار نفر حضرت فرمود من بجنگ شما
آمده ام یا شما بجنگ من آمده اید من راه بشما گرفته ام یا شما مانع من شده اید چون اولاد و اخوان مرا کشتند
پس نیست میان من و شما مگر شمشیر بسیار حرف مزن پس حضرت صیحه زد چون برق خاطف بر او تاخت
سرش را با تیغ برانید علی قول سر نحسش بنگاه ذراع از بدن نحسش دور افتاد همچنان ابطال رجال مرد

مجلس دهم

در بیان احوال روز عاشورا

با شهادت امام مظلوم

از دنبال مردی بان حضرت دو مبادرت نمودند حضرت میکوشیدند از شربت خشمین میکوشیدند و بعضی

کارزار از خون کشتگان لاله زار کشت لشکر از ضربت فرزند حیدر خائف و مضطرب شدند بعد از انکه

زدکه شمار بکفرهاجز شدید اد از او فرار میکنید پس ان ملعون شمشیر خود را کشیده مقابل امام آمد

سبقت کرد شمشیر از کمرش زد مثل غبار تند و نیم کرد چون عدد مقتولین افزون از شمار آمد عمر سعد

که در چنین دشت افر بنش هیچ کس را قدرت نیست با انحضرت مقابل شود بلکه همه را بقتل خواهد

پس کفت و یلکم اتدرون لمن تقاتلون هذا ابن انزع البطین هذا ابن قتال العرب فاحملوا علیه من کل جانب

یعنی وای بر شما ای لشکر ایا میدانید با کدام کس قتال میکنید این پسر انزع بطین و پسر کسیست همه شجاعان

عرب را بقتل رسانید پس ان ولد الزنا عهد پیمانیکه با حضرت بسته بود انرا بشکست امر کرد لشکر

باو حمله برند پس لشکر مانند دریای طوفانی بجنبش در آمده حضرت اصلا از جای خود حرکت نکرد این

می خواند کفر القوم وقدما رغبوا چون شیر ژیان دست از جان شسته و دل بخدا بسته بمیمنه لشکر حمله

این شعر بفرمود القتل اولی من رکوب العار والعار اولی من دخول النار لشکر را از میمنه متفرق ساخت

پس با تیغ چون صاعقه اتش بار بر میسره حمله نمود این رجز میفرمود انا الحسین بن علی آلیت ان لا انثنی

احمی عیالات ابی امضی علی دین نبی لشکر را از میسره هم کریزانید پس بقلب حمله نمود لشکر مانند ملخهای

بیشمار رو بهزیمت بفرار میکذاشتند پس ان سید مظلومان از حرکت میدان و حرارت خورشید تابان

و حمل اسلحه کران و سیلان خون از جراحتهای سیف و سنان بسیار لب تشنه و عطشان بود زبان

خود را میکرداند العطش میکفت اصلا با این همه رنج و تعب ان حضرت را هول حرب نبود قال السید

قال بعض الرواة فوالله ما رایت مکثورا قط قتل ولده و اهل بیته و اصحابه اربط جاشا منه یعنی

هیچ کس را مثل او ندیدم که برادران و فرزندان و اصحاب او را کشته باشند و لشکر دشمن او را احاطه کرده

باشند او خود قوی القلب صابر ثابت بکس تنها در مقابل چندین هزار خصم خونخوار ایستاده جنگ کند پس

میزد میکشت ایشانرا پراکنده میکرد و اندکی از قلب حربکاه کناره میکرفت بجای خود بر میکشت در مرکز خود

می ایستاد و میکفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دو باره سرداران لشکر بانک بر لشکر میزدند و پراکنده‌ها

جمع میکردند و بهم دیکر سرزنش میکردند مردم را بمقاتله تحریص میکردند علی روایة شمر بعمر سعد کفت ای امیر

ما سه فرقه شویم یکفرقه با شمشیرها و نیزه‌ها و یکفرقه با تیرها و یکفرقه با سنگ‌ها پس چنین کردند پس حضرت با الم زخمهای

تیغ و نیزه و زحمت تشنکی و فقدان احبه چون برق جهنده و یکه خود را در میان دریای لشکر افکنده تیراندازان

که چهار هزار بودند بیکدفعه تیرها را انداختند سواران حمله‌ها متواتر ساختند و پیادگان برمی احجار پرداختند

ان حضرت را احاطه کردند در میانه او و خیام اهل حرم حایل شدند جماعتی جانب خیام طاهره رفتند چون حضرت این

دید فصاح بهم یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم وارجعوا الی احسابکم

ان کنتم اعرابا یعنی اکرچه شما را اعتقاد بدین خدا نیست و از عذاب روز قیامت نمی‌ترسید پس لااقل در دنیای خود

از ازادکان و ارباب غیرت باشید و بر حسب خود رجوع نمائید و دست از غیرت و حمیت عربیت نکشید که

خود را عرب میدانید شمر عرض کرد چه میکوئی فرمود میکویم من با شما مقاتله میکنم شما با من مقاتله میکنید زنان

هرجی نیست لشکر را از تعرض حرم من منع کنید مادامیکه من زنده هستم شمر کفت این را از تو قبول کردیم امر کرد

از جانب خیام طاهره بر کشتند کفت بجانب خود قسم این مرد کفو کریمست قتل او را میان بندید که مقصود ما جز او

نیست پس ان کافران از جانب خیام بر کشتند از هر طرف بان امام مظلوم حمله کردند پس حضرت باعلی صوت

ندا در داد و یلکم علی م تقاتلونی علی حق ترکته ام علی سنة غیرتها ام علی شریعة بدلتها در جواب ان حضرت کفتند

بعضا منا الابیك و ما نفعل باشیاخنا یوم بدر و حنین حضرت چون این کلمات را شنید سخت بگریست این شعر را میخواند یا رب لا تترکنی وحیدا فقد ازل الکفار والجحودا قد صیروا بینهم عبیدا یرضون فی فعالهم یزیدا اما اخی فقد مضی شهیدا معفرا بدمه وحیدا فی وسط قاع مفرد ابعیدا وانت بالمرصاد لن تحیدا علی قول آن وقت بطرف یمین و شمال خود نظر کرد اصحاب و اولاد و اقارب خود را کشته دید پس یکیک ایشان را ندا کرد بطریقیکه سابقا ذکر شد بعضی از علما نقل کرده اند که فاطمه صغری دختر سید الشهداء که بیمار بود در نزد ام سلمه در مدینه گذاشته بود کاغذی نوشته بامام حسین ع از یکنفر اعرابی فرستاده بود بجانب کربلا آن اعرابی آن نامه را وقتیکه حضرت در میدان عبد الحرب وحید و بی یار و یاور مانده بود رسانید حضرت نامه را خواند بسیار گریه و زاری نمود آن مراجعت نمود بخیمه گاه مضمون نامه را باهل بیت بیان فرمود غم حزن بسیار بر مصائب بیشمار ایشان فزود اما بسیار گریه و زاری نمودند دیگر از احوال آن اعرابی چیزی معلوم نشده که در آنجا شهید شد یا بمدینه برگشت از بنی نوع آدم بود یا از ملائکه بود که بجهت زیادی حزن شیعیان بجهت کثرت اجر آن قدوه عالمیان نامه را از فاطمه صغری گرفت برای امام مظلوم آورده والله اعلم پس حضرت باز دیگر زنان را وداع نمود قدم بمیدان قتال گذاشت لشکر ابن سعد راجل و راکب دفعة واحدة بر آن حضرت حمله کردند حضرت ایشان را میزد میکشت میدوانید که کم کم بجانب عطش میل بطرف فرات میکرد اعور سلمی و عمرو بن حجاج با چهار هزار سوار که موکل شریعه فرات بودند با لشکر زدند نگذارند حسین بطرف شریعه بیاید آنحضرت مثل شیر درنده بر ایشان حمله کرد صفوف را شکافت راه شریعه را از لشکر خالی کرد اسب خود را بفرات انداخت فرمود انت عطشان و انا عطشان والله لا اذوقت الماء حتی تشرب یعنی ای حیوان تو تشنه من تشنه ام والله آب نمیاشامم تا تو آب نیاشامی کانه اسب فرمایش او را فهمید سر افراشت یعنی در شرب آب بر تو سبقت نمیکنم پس حضرت دست فرا برد کفی آب برگرفت فرمود ای

حیوان آب بخور که من آب میخورم ناگاه حصین ابن نمیر تیری بجانب آنحضرت انداخت بر دهان مبارکش رسید خون جاری شد بروایت شیخ مفید ره در آن وقت سواری فریاد برداشت ای حسین تو آب میخوری لشکر بسرا پرده تو میریزند و هتک حرم تو میکنند چون حسین ع این بشنید آب از کف بریخت و از شریعه بیرون تاخت با شمشیر لشکر کفار را پراکنده کرد بخیمه ها آمد دید کسی متعرض خیام طاهره نشده اگر گوئی حضرت میدانست دروغ میگوید پس چرا بسخن آن دروغ اعتنا کرد بوجوه عدیده از این جواب گفتند بهتر از همه آنست انفا بامام منت حضرت اعتقاد نداشتند اگر بطرف خیام نمیرفت میگفتند این مرد غیرت عیال خود را نمیکشد پس حضرت میدانست آن خبر دروغ است با وجود این بآن خبر اعتنا کرد تا نگویند که بی غیرت است صاحب مخزن گفته وقتیکه حضرت سابق بر این اراده میدان کرد دختر سه ساله داشت از شدت عطش بیتابی میکرد حضرت فرمود صبر کن تا من بروم بجهت تو آب بیاورم وقتیکه حضرت از میان فرات خارج شد بخیمه ها آمد آن دختر صغیره باستقبال پدر شتافت عرض کرد ای پدر جان شاید برای من آب آورده اید امظلوم از شنیدن سخن سوزناک آن طفل چشمهایش پر از اشک شد فرمود ای فرزند بخدا قسم بر من زیاد سخت است تشنگی و بیقراری تو پس آنحضرت انگشت مبارک خود را بدهان او گذاشت گفت برای تو از این قوم آب طلب میکنم خواست بمیدان مراجعت نماید بروایتی حضرت سید السجاد عرض کرد ای پدر جان توقف نما تا ترا وداع نمایم پس آن مظلوم گریه کنان بر سر بالین بیمار آمد او را در بر کشید لبهای منورش را بوسید و اسرار امامت را باو سپرد سفارش زنان و اطفال باو کرد و سفارش او را بزنان کرد بعضی میگویند در آن وقت امام بیمار عرض کرد پدر جان کجاست فلانکس از اصحاب کرام که بعیادت من نیامده حضرت فرمود نور دیده شهید شد عرض کرد کجاست فلان فرمود شهید شده و همچنین تا عرض کرد کجاست عمم عباس ابن عمم قاسم برادرم علی اکبر متصل حضرت میفرمود ولدی قد قتل آن وقت فرمود ای نور دیده من

این قدر بدان عنقریب از من و تو در این خیمها کرهی باقی نماند این مطلب را احقر هرچه تجسس کردم در کتب مقاتل

معتبره نیافتم محتملست زبان حال باشد الله اعلم حضرت در باره اهل بیت زاد و داع کرد اهل بیت با حال آشفته

جگرهای تفته و خواطرهای خسته و دلهای شکسته نزد آنحضرت جمع شدند در گریه بحدی هیچ کس صورت نه بیند که ایشان

بچه حال بودند و هیچ احدی نمیتواند صورت حال ایشان را تقریر و یا تحریر نماید پس حضرت ایشان را تقریر و تحریر

پس حضرت ایشان را امر بصبر نمود گفت چادر اسیری بر سر کنید و مهیای بلا باشید استعدوا للبلاء واعلموا

إنّ الله حافظكم وحاميكم وسينجيكم من شرّ الأعداء ويجعل عاقبة أمركم إلى خير ويعذّب أعاديكم بأنواع البلاء

ويعوّضكم الله عن هذه البليّة أنواع النعم والكرامة ولا تشكوا ولا تقولوا بألسنتكم ما ينقص قدركم این کلمات

ترک جهان نمود دل بر مرگ نهاد عنان بطرف میدان برگردانید بعضی گفته چون قدری راه رفت سکینه خواتون

فریاد کرد مهلا یا ابتاه ای پدر جان توقف کن حضرت توقف کرد سکینه خواتون رسید عرض کرد پدر جان از ما

یتمان میکشیدی اکنون بسر من بکش حضرت بسیار گریه نمود دست مبارک او کشید وداع نمود ولکن این مطلب

کتب معتبره ارباب مقاتل ندیده ام محتملست بیان حال باشد الله اعلم بالواقع پس حضرت وارد میدان شد برآن

قوم حمله نمود میزد و میکشت لشکر چون جراد منتشر متفرق میشدند عمر سعد امر کرد تیراندازان تیرباران نمودند

مبارکش چون پشت خارپشت گشت بجهت آنکه تیرها در زره مبارکش بهمدیگر پیوند و متصل شده

فرمود ای امت بدکردار چه بسیار بد رعایت نمودید حق محمد رسول الله در خصوص عترت طاهره او آگاه باشید که

بعد از کشتن من از ریختن خون هیچ بنده از بندگان شایسته خدا اجتناب نخواهید کرد بلکه کشتن ایشان

کشتن من بشما سهل و آسان میشود قسم بخدا امید من از کرم خداوند کریم آنست که مرا بشهادت گرامی

برغم انف شما و بعد از آن انتقام مرا از شما بکشد بوجهیکه بخیال شما چنین انتقام نیاید حصین بن مالک

بعد اکرد ای فرزند فاطمه که بچه از ما برای تو انتقام میکشد فرمود عداوت میان شما میاندازد که شمشیر

۶۹ یکدیگر میکشید یکدیگر را بقتل میرسانید بعد از آن بعذاب دردناک گرفتار میشوید پس آن امام مظلوم

مشغول کارزار بود تا زخمهای بسیار و جراحات بی شمار بر بدن مبارک آن بزرگوار رسید بروایت سید بن طاوس

هفتاد و دو زخم کاری بر بدن مبارکش رسید از حضرت صادق روایت که در بدن مبارکش سی و سه زخم

نیزه و سی و چهار زخم شمشیر پیدا کردند از حضرت باقر روایت که سیصد و بیست چند زخم نیزه و شمشیر و تیر

بود بروایت دیگر سیصد و شصت زخم داشت بعضی گفته نه هزار نه صد زخم داشت بعضی گفته چهار

هزار زخم داشت جناب شیخ جعفر در خصائص فرموده اگر جرح بر جرح و عرق بر عرق شمرده میشد میرسید بشش هزار

و ششصد و شصت و شش زخم که بعدد آیات قرآن موافق است روایت هر این زخمها از پیش روی بدن مبارکش

بود زیرا که هرگز پشت بجانب دشمنان نکرده بود علامه مجلسی در کتاب جلاء العیون فرموده آنحضرت با

با لب تشنه و بدن خسته سرهای کافران را مانند برگ خزان بر زمین میریخت و بضرب شمشیر آبدار خون

و فجار را با خاک معرکه میامیخت روایت کرده اند که در آن روز بدست معجز نمای خود هزار و نه صد و پنجاه نفر را

از آن اشرار بخاک هلاک انداخت بروایت مسعودی هزار و هشتصد نفر را بسقر فرستاد و بروایت ابن بابویه

ده هزار نفر بجهنم فرستاد بروایت صاحب روضة الشهداء از ده هزار نفر را بجهنم فرستاد انتهی فاضل

بیرجندی پنجاه هزار نفر نقل کرده السعدة علی الناقل در کتاب مجلی روایت شده که حسین در کربلا بعضی را میکشت بعضی را

ترک میکرد با آنکه از کشتن او متمکن بود وجهت این را از آنحضرت سؤال کردند فرمود از چشم من پرده برداشته شد

نطفهائیکه در اصلاب این لشکر بود ملاحظه کردم هرکس در صلب او از شیعیان و اهل ایمان بود نمیکشتم و بالجمله

چون جراحت بسیار بر بدن مبارکش رسید خسته شد از قتال کفار ضعیف شد در جای خود ایستاد که ساعتی راحت

ناگاه ملعونی از جبین انورش سنگی زد خون جاری شد علی روایة ابو الحتوف جعفی تیری افکند بر جبین منیرش
نشست امام آن تیر را برکشید خون بر چشم و محاسنش جاری شد فقال اللهم انک تری ما انا فیه من عبادک
هؤلاء العصاة اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تذر علی وجه الارض منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا پس دامن
زره را کنایه کرد جامه خود را برکشید تا خون چشم و چهره را پاک کند فاتاه سهم محدد مسموم له ثلث شعب پس
تیر زهرآلود سه شعبه بر سینه آنحضرت آمد بروایتی بر قلب مبارکش رسید از آنسوی سر بدر کرد فقال الحسین بسم
الله وبالله وعلی ملة رسول الله آنگاه سر بسوی آسمان برداشت قال الهی تعلم انهم یقتلون رجلا لیس علی وجه
الارض ابن نبی غیره پس با دست مبارک خود آن تیر را از قفا بیرون کشید خون مانند ناودان جاری شد
مبارک بر جراحت میداشت چون پر میشد بسوی آسمان میانداخت قطرهٔ باز نمیگشت تا در آن وقت
در آسمان پیدا نبود بعد از انداختن آن خون در آسمان ظاهر شد دفعه دیگر دست مبارک را پر کرده بر روی و
مبارکش کشید فرمود هکذا اکون حتی القی جدی رسول الله وانا مخضوب بدمی واقول یا رسول الله قتلنی فلان و فلان
چون از قتال نهایت ضعف بهم رسانید در جای خود ایستاد علی قول در آنحال عمر سعد نزدیک رفت حضرت
با هم تو خود بکشتن من آمدهٔ پس شمر با جمیع دیگر قصد امام کردند ناگاه صالح بن وهب ملعون وقت را غنیمت
غفلةً از کنار حضرت در آمد با قوت تمام نیزهٔ بر پهلوی مبارکش زد از اسب در افتاد بروایت لهوف
راست بر زمین افتاد پس برخاست فرمود بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله بلند مرتبه شاهی ز صدر زین
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد حضرت زینب نگاه میکرد چون این بدید از طرف خیمگاه بطرف تلگاه رو
برداشت وا اخاه وا سیداه وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت علی السهل
آسمانها خراب میشد و کوهها پاره پاره و پراکنده میشد بر روی بیابانها آنگاه روی بعمر سعد کرد فرمود یابن

١٧١ ایقتل ابو عبد الله وانت تنظر الیه ابن سعد اشک چشم خود را بگرداند او را جواب نگفت زینب چون روی عمر سعد
بدید رو بلشکر کرد فرمود ویحکم اما فیکم مسلم در آن وقت عبد الله بن حسن که در میان زنان بود طفل
که هنوز مراهق نشده بود ولکن از ده سال کمتر نداشت حالت عموی خویش را ملاحظه کرد تاب توان از وی بر
از خیمگاه بطرف قتلگاه دوید تا خود را بعموی خویش رساند امام صدا زد بزینب گفت یا اختاه احبسیه ای خواهر
عبد الله را نگاه دار که بمیدان بلا نیاید زینب هرچند در منع سعی نمود فائده نبخشید گفت والله لا افارق
عموی خود را از دست زینب رها ساخت دوان دوان خود را بعمش رسانید در آن وقت ابجر بن کعب
بلند کرده بود که بامام بزند عبد الله فرمود ویلک یا ابن الخبیثة اتقتل عمی ابجر چون شمشیر فرود آورد عبد الله
دست خود را پیش داد شمشیر دست آن طفل را قطع کرد چنانچه از پوست زیرین آویخته شد فریاد کرد یا عماه
یعنی ای عم بزرگوار بفریاد ما برس بروایتی فریاد یا اماه کشید حضرت او را گرفته بسینه خود چسبانید فرمود ای
زادهٔ من صبر کن در این بلا که بتو نازل شده طلب خیر از خدا بکن بدرستیکه خدا ترا باین زودی بپدران
تو میرساند بروایت سید بن طاوس در آن وقت حرمله ملعون تیری بطرف آن مظلوم انداخت آن طفل را در کنار
عم خود شهید کرد بعد از آن عمر بن سعد بصواب دید شمر ملعون حکم کرد گروهی با نیزهها و گروهی با تیرها و جماعتی
قومی با احجار و اشجار بر آن مظلوم حمله کردند و او را بمیان گرفتند در آن حالت حضرت قدری گریست و مادر و
وا محمداه وا ابا القاسماه وا ابتاه وا علیاه وا حسناه وا جعفراه وا حمزتاه وا عقیلاه وا عباساه وا غربتاه وا عطشاه
وا غوثاه وا قلة ناصراه اُقتل مظلوما وجدی محمد المصطفی واُذبح عطشانا وابی علی المرتضی واُترک مهتوکا وامی
فاطمة الزهراء پس او را غشی گرفت ابو مخنف گفته سه ساعت مغشی علیه افتاده و لشکریان او را زنده میدانستند
ترس با نزدیک نمیشدند تا آنوقت مالک بن نسر کندی بهانهٔ حضرت آمد قدری ناسزا گفت با شمشیر زخمی بر سر مبارک

حضرت نزد فقال لا اکلت بها ولا شربت و حشرک الله مع الظالمین آن حضرت بر نیزه زخم بر سر کرده اشتر که کلاه
مخصوص بود در آن زمان چون از خون سرش پر شد برگرفت و بدور انداخت آن را مالک گرفت بکوفه برد وقتیکه
بکوفه رفت زن خود را مطلع نمود گفت بشوی من بسر کلاه امام زمان کرباه نمود گفت وای بر تو پسر پیغمبر را میکشی
و لباس او را میاوری بیرون شو از نزد من که خدا قبر ترا از آتش پر کند بخدا قسم تو شوهر من نیستی و من زن
تو نیستم و هرگز با تو در زیر سقف خانه حاضر نخواهم شد آن ملعون خواست سیلی بآن زن بزند دستش بر مسمار
خورد بحدیکه مسمار بدستش فرو رفت آن قدر سعی کرد تا دستش از مرفق قطع شد علی قول از تاثیر دعای حضرت
هر دو دستش خشک شد تا بدرک واصل شد بروایت صاحب مخزن آنحضرت با همان حالت متوجه خیمه گاه
گردید چون بدر خیمه رسید پارچه طلب نمود بر جراحت سر منورش بست و کلاهی بر بالای آن گذاشت و عمامه
بر آن پیچید بروایتی اهل بیت را وداع آخر کرد اهل بیت صدا بناله و گریه بلند کردند فرمود کانکم غیر بعید
کالعبید یسوقونکم امام الرکاب و یسومونکم سوء العذاب حضرت زینب گفت وا ابتاه وا قلة ناصراه وا
منقلباه پس جامه خود را چاک کرد مو پریشان نمود و طپانچه بر روی خود زد پس حضرت فرمود مهلا یا بنت المرتضی
ان البکاء طویل عرض کرد ای برادر جان توقف کن توشه خود را از نظر نمودن بروی مبارکت بردارم تا وداع
تمام کنم که وداع آخر است که بعد از این ترا ملاقات نخواهم کرد پس آن مظلومه دل کباب دست و پای آنحضرت را
میبوسید و سائر زنان نیز دور آنحضرت را گرفته دست و پای او را میبوسیدند پس آن قبله آفاق دوباره
و چون از صدور زینب بزانوی قرار گرفت با آن تفضل ...
مراجعت فرمود بسوی اهل نفاق مشغول قتال شد پس شمر ولد الزنا فریاد زد ای لشکر چرا سستی میکنید کار
این مرد را تمام کنید از آمیان زرعة بن شریک ملعون سبقت کرد شمشیری بشانه مبارک آن مظلوم زد حضرت
با آن حالت شمشیری بر آن ملعون زد او را بجهنم فرستاد متصل میگفت صبرا علی قضائک یا رب لا اله سواک

یا غیاث المستغیثین پس شمر ملعون با یاران خود بخیمهای حضرت حمله نمودند علی قول خیمها را با سرهای نیزه پاره پاره
میکردند در آن وقت شمر نیز یاد کرد بلشکر خویش که آتش حاضر کنند تا خیمهای حسین را با هر که در آنها است بسوزانم
فقال الحسین یا ابن ذی الجوشن انت الداعی بالنار لتحرق علی اهلی احرقک الله بالنار در آن وقت شبث بن ربعی
شمر را ملامت کرد آن ملعون برگشت علامه مجلسی در بحار فرموده و قال الحسین ابغوا الی ثوبا لا یرغب فیه
اجعله تحت ثیابی یعنی حضرت بر اهل بیت خود ندا کرد که جامه پیش من بفرستید که رغبت کرده نشود در
آن که من آنجامه را در زیر جامهای خود بپوشم تا بعد از کشته شدن من کسی او را از بدن من بیرون نیاورد و عریان
نمانم پس از فرمایش علامه مجلسی ره چنین مستفاد میشود حضرت لباس کهنه را در مبدا آن خواست بخیمها تشریف
نیاورده بود و لکن در سابق ذکر شد که در خیمه گاه این لباس کهنه را طلب نمود الله اعلم علی قول در آن وقت چهل نفر
از سران سپاه آن حضرت را احاطه کرده بودند حصین بن نمیر تیری بر دهان مبارکش زد ابو ایوب غنوی تیری بحلق
شریفش زد هر کسی میرسید زخمی میزد سنان ملعون تیری بر نحر شریفش زد حضرت افتاد بر نشست تیر را بکشید صاحب
مجالس المتقین فرموده العهدة علیه که در آن حین عبد الله نام پسر سید الشهداء از خیمه بلب دوان لرزان
دوان دویده گریان خود را در آغوش آن بدن پاره پاره انداخت سنان ملعون خنجر خود را کشیده سر آن طفل را
در دامن پدر جدا کرد آن مظلوم از جهت رحم بر امت خون آن طفل را گرفته بجانب آسمان پاشید عمر سعد گفت
مادر شما در عزای شما گریه کند تعجیل کنید کار این مرد را تمام کنید سر او را از تن جدا کنید علی قول گفت هر کس سر او را
بیاورد هزار درهم جایزه او ست علی قول چهل نفر آمدند بقصد قتل آن مظلوم چون نگاه کردند رعب بر ایشان
غالب شد مضطرب باز برگشتند شبث ابن ربعی با شمشیر کشیده پیش آمده امام بجانب او نظر کرد شبث لرزه
بر اندامش افتاد شمشیر از دستش افتاد گریخت گفت معاذ الله من ملاقات کنم خدا را در حالتی که مشغول بخون حسین

۱۷۴ باشد پس سنان بن انس که مرد مبروص و کوسج و قصیر الوجه بود پیش سر نعش و تعیر کرد گفت چرا از

او دست باز داشتی گفت چون حسین چشم بکشود بمن نگاه کرد چشمهای رسول الله را معاینه کردم اندام بلرزید گفت شمشیر

بمن ده که من بقتل او سزاوارترم چون نزدیک شد بلرزید شمشیر از دست او افتاد که بخت شمر او را سرزنش کرد

گفت چرا گریختی گفت چون چشم بسوی من گشود شجاعت پدرش بیادم آمد گریختم پس خولی ملعون پیش آمد

لرزش بر بدنش افتاد برگشت شمر ولد الزنا گفت چه قدر مردم ترسنده هستید هیچکس سزاوارتر از من

نیست بقتل او شمشیر بگرفت برفت بسینه مبارک امظلوم نشست علی قول ریش مبارک حضرت را گرفت

حضرت چشم گشود بر روی او نظر کرد شمر ملعون حیا کرد و نه خوف نمود گفت من از آنها نیستم که از قتل تو برگردم

فقال الحسین من انت فلقد ارتقیت مرتقیٰ عظیماً تو چه کسی که بر مقام بلندی برآمدی که بوسه گاه رسول خدا

بود گفت منم شمر بن ذی الجوشن فرمود مرا میشناسی گفت نیکو میشناسم تو حسین پسر علی مرتضائی و مادرت

فاطمه زهرا است وجدت محمد مصطفی است وجده ات خدیجه کبری است حضرت فرمود وای بر تو با این

شناس که تراست چگونه مرا میکشی گفت تا یزید بن معویه لعین جایزه بمن بدهد گفت تو شفاعت جد مرا دوست

میداری یا جایزه یزید را گفت دانگی از جایزه یزید در نزد من محبوب تر از شفاعت جد و پدر تست حضرت

فرمود که لابد از کشتن من هستی پس لا محاله شربتی آبی بمن بده فقال اللعین هیهات والله ما تذوق الما

حتی تذوق الموت غصة بعد غصة جرعة بعد جرعة ثم قال یا ابن ابی تراب الست تزعم ان اباک علی الحوض

من احب اصبر حتی یسقیک اباک حضرت فرمود ترا قسم میدهم بجدم که نقاب از روی بردار تا روی ترا ببینم

چون نقاب از چهره برداشت ناگاه دیدم ابرص اعور له بوز کبوز الکلاب و شعر کشعر الخنزیر پس حضرت فرمود

صدق جدی رسول الله شمر گفت که چه گفته است جد تو رسول الله فرمود شنیدم جد من با پدرم علی گفت که ای

۱۷۵ پسر تر امروز ابرص و اعور که پوزی چون پوز سگ و شعری چون شعر خنزیر خواهد داشت میکشد شمر در غضب

جد تو مرا بسگ تشبیه کرده از این جهت قسم بخدا از قفا میخواهم سر برید علی روایة هرچه شمشیر بحلق مبارک

کشید ابدا شمشیر نبرید حضرت فرمود ویلک اتظن ان یقطع سیفک موضعا طال ما قبله محمد رسول الله

وای بر تو آیا گمان میکنی که ببرد شمشیر تو موضعی را که پیوسته رسول خدا او را میبوسید پس آن ملعون آن

وا ابدا امظلوم را بر روی در انداخت و شمشیر بکشید مصمم قتل امظلوم شد علی قول این اشعار را میخواند

اقتلک الیوم و نفسی تعلم علما یقینا لیس فیه مزعم ان اباک خیر من یکلم بعد النبی المصطفی المعظم

و سوف اندم و ان مثوای غدا جهنم اقبض دمک بالتراب غصة ولا الاولاد النبی ارحم پس آن ولد الزنا علی قول

یا دوازده ضربت سر مبارک حضرت را از قفا برید بر سر نیزه کرد گفت الله اکبر پس همه لشکر یکدفعه گفتند اکبر ثم

یکبرون بان قتلت و انما قتلوا بک التکبیر و التهلیلا بدانکه در میان ائمه حدیث و ارباب سیر در قاتل آن حضرت

زیاد اختلاف است چند نفر را گفته اند یکی سنان بن انس دویم حصین بن نمیر سیم مهاجر بن اوس چهارم

کثیر بن عبد الله پنجم خولی ولد الزنا ششم شمر ولد الزنا اعتقاد احقر انست ارباب این اقوال همه راست گفته اند

بجهت آنکه هر یک از اینها ضربتی بآن مظلوم زده بودند که همان ضربت تنهائی مهلک بود و لکن مشهور آن

که شمر ولد الزنا قاتل بود چنانکه ذکر شد این قضیه ها یا در روز جمعه یا شنبه یا دوشنبه از سال شصتم هجرت

واقع شد بمحاسبه زیج بعضی از منجمین از روز رفته ساعت نیم بعد از ظهر بود حضرت را شهید کردند لکن

تعیین ساعت وقت شهادت در حدیث ندیده ام و سن شریفش در آن روز پنجاه و هشت سال بود هفت سال

در خدمت جد بزرگوارش رسول الله نشو و نما نمود سی سال با پدر بزرگوارش ده سال با برادرش حسن مجتبی و مدت

امامتش بعد از امام حسن ع یازده سال بود الا لعنة الله علی اعدائهم اجمعین مجلس یازدهم

۱۲۰۶ در بیان انچه واقع شد بعد از شهادت حضرت سید الشهداء تا وقت حرکت اهل بیت اطهار بطرف کوفه

الحمد لله الذی اصطفی ادم وتاب علیه ووعده الرجوع الی الجنات بعد ان رئی وبکا علی من یقع ذا

علی القنات ونجی اهله کالعبید فوق المطیات ونجی نوحا عن امواج البحار الغامرات وجعل فلکه سفینه النجاة

بعد ان ناح علی من سیق فی الفلوات والصلوة التامات علی اشرف الموجودات وعلی اهل بیته الطیبین الطاهرین

سیما ولده المظلوم الذی سحق بدنه الشریف بحوافر جیاد الصافنات ما دامت الارضون والسموات اما

بعد فقد قال الله تعالی وفدیناه بذبح عظیم ظاهر ایه شریفه در خصوص حضرت اسمعیل است که پدرش ابراهیم

مأمور بذبح او شد وقتیکه کارد را بگلوی او کشید کارد نبرید عتاب کرد چرا قطع نمیکنی صدا امد الخلیل یأمرنی

والجلیل ینهانی پس خداوند عالم گوسفند بسیار بزرگی فرستاد فرمود ای ابراهیم این را فدا وقربانی کن از عوض اسمعیل

اسمعیل ولکن وارد شده در تاویل ایه که مراد از ذبح عظیم حضرت سید الشهدا است نه اینجا لازم میاید

بحسب مرتبه از حضرت حسین بالاتر باشد بجهة انکه او مفدی است وحسین فدا است وشکی نیست که مفدی

بالاتر میشود از فدا وحال انکه مذهب شیعه بر انست که سید الشهدا افضل از جمیع انبیا است الا از جدش

حضرت خاتم وامیر المؤمنین وحسن مجتبی جواب از این ایراد بر دو وجه است اول انست که از حضرت رضا

نقل شده است وقتیکه خداوند قوچ را بجهة فدا برای اسمعیل فرستاد حضرت ابراهیم تمنا کرد کاش

این فدا نمیشد اسمعیل را ذبح میکردم تا بدرد میامد قلب من مثل وجیع ودرد قلب کسیکه اعز اشیا را در راه

خدا ذبح کند تا برتبه علیا از ثواب میرسیدم خطاب رسید ای ابراهیم محبوبترین خلق نزد تو کیست عرض

کرد محمد است بلکه او اعز است در پیش من از نفس من واولاد او اعز است نزد من از اولاد من پس خطاب

رسید هرگاه اعداء او فرزند عزیز او را ذبح کنند قلب ترا بیشتر بدرد میاورد یا ذبح کردن تو بدست خود فرزند

۱۲۰۷ خود را عرض کرد ذبح کردن اعداء او فرزند او را خطاب رسید طایفه ایکه گمان میکنند خود را از امت او هستند

فرزند عزیز او حسین را بعد از او مثل گوسفند ذبح میکنند پس ابراهیم گریه کرد از این جهت قلب او بسیار بفزع

وجزع امد خطاب رسید ای ابراهیم فدا کردیم این فزع کردن ترا بفزع کردنیکه اگر ولد خود را بدست خود ذبح

میکردی برای تو حاصل میشد پس واجب کردم برای تو ثواب ودرجات اهل ثواب را جواب دوم انست

مراد از ایه شریفه نیست انچه که توهم شده از فدا کردن حسین برا سمعیل تا لازم بیاید علو مرتبه اسمعیل

از حسین بلکه بای بذبح عظیم بای سببیه است وفدای اسمعیل محذوف است ای فدیناه بما فدیناه بسبب ذبح عظیم

یعنی فدا کردیم با سمعیل انچه را که فدا کردیم که عبارت از قوچ بزرگ باشد بواسطه ان ذبح عظیم که از اولاد

اسمعیل واقع میشود که سید الشهدا است که از اولاد اسمعیل است فعلی هذا محتمل است مراد از ذبح مذبوح

باشد از باب اراده اسم مفعول از مصدر ای فدیناه بما فدیناه بسبب مذبوح من اولاد اسمعیل الذی هو

عظیم بلاء وقدر بحسب الدرجة عند الله عن نفس اسمعیل بل من جمیع الانبیاء الاجداد وابیه واخیه المجتبی و

ذبح در معنی مصدری خود باقی باشد نهایت وجه عظیم بودن ذبح چند چیز است اول انست که شمر ولد

الزنا سر مبارک ان مظلوم را بدوازده ضربت شمشیر از قفا جدا کرد شکی نیست این عظیم است از ذبحیکه

ضربت یا بیشتر الی یازده ضربت باشد دوم انکه ان مظلوم در حالت ذبح در کمال تشنگی بود که زبان ان

در دهان مبارکش از شدة عطش مثل چوب خشک شده بود علی قول سه روز بود قطره ابی بکام مبارک

امظلوم نرسیده بود سیم انکه با ان ذبح نحر هم شده بود بجهت انکه نیزه اش را بموضع نحر او زده بود شکی نیست

ذبح با نحر عظیم است از ذبح بلا نحر چهارم انکه با ان ذبح نحر هم شده بود هزار وسیصد وپنجاه زخم بر بدن اطهر ان

مظلوم رسیده بود اگر زخم بالای زخم او شمرده میشد عدد زخمها امظلوم بعدد ایات قران میرسید که ششهزار

۱۷۸ ششصد و شصت شش است علی قول در سینهٔ اطهر آن مظلوم که از هم زخم بیشتر نبود چهار هزار زخم
نیزه داشت علی قول شمر ولد الزنا با این حالت با پای چکمه در بالای آن سینه نشست بلکه لکد هم زد و بلکه در عمر
بدن آن مظلوم محل یکبوسه جای بی زخم نبوده نقصه مانیل (ربطه الی زینب) خالت عالم سرم از اثر پیرستان جای بکبو
من در همه اعضای تو نیست پس بواسطهٔ این جهات اربعه بود حق تعالی این ذبح را عظیم شمرده لهذا در
وقت وقوع این ذبح عظیم دریای غضب الهی متلاطم شده زمین بلرزه آمد باد سرخ بوزید و غبار شدید
مظلم برخواست و آفتاب گرفته شد سرخ گردید گویا خون تازه است مثل حالت آن مظلوم را گویا اگر
این حالت را هرگز ندید از آن طلوع نمیکرد و همیشه شب میشد نماز ظهر و عصر که هشت رکعت است از
نماز ساقط میشد نعم ما قیل شمر اگر واقعهٔ شاه شهیدان میدید هشت کم میشد از آن پنج
پس هوا سیاه و تاریک گشت و صواعق متواتر شد و ستارگان ظاهر گردید و آسمان خون بارید
هاتفی ندا در داد قتل والله الامام ابن الامام و ابو الائمه حسین بن علی مردی از اهل بیت المقدس نقل
کرده در یوم عاشورا هر سنگ و کلوخی که از جای خود حرکت میدادیم خون تازه میجوشید تا شب و روز در نصف
شب صدای هاتفی میشنیدیم که میگفت اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب ابن عباس
روایت کرده زمانیکه حق تعالی روح حضرت خاتم را قبض فرمود آسمان و زمین چهل سال با گریه کرد و
امام رحلت کند آنها با او چهل ماه گریه میکنند و وقتیکه عالم با عمل وفات کند آنها گریه میکنند با او چهل روز
اما در شهادت حسین آنها گریه میکنند با وابد الدهر در خبر دیگر است آسمان چهل صباح گریه کرد
مظلوم بخون و زمین گریه کرد با و همچنین آفتاب گریه کرد با و همچنین الکسوف و ملائکه چهل صباح گریه
کردند و کوهها پاره پاره شدند و بهشت و اهل بهشت از حور و غلمان همه گریان شدند پس بواسطهٔ

امام عصر حضرت سید الساجدین ظلمت مرتفع شد و زمین آرام شد شخصی نزد عمر سعد آمد گفت ابشر
ایها الامیر هذا شمر قد قتل الحسین در آن وقت بگفته میان لشکر صیحه میزد ناله میکرد و او را منع
گفت خاشا رسول الله را میبینم بر شما نظاره میکند گاه بزمین گاه باسمان نگاه میکند میترسم نفرین کند عذاب
نازل بشود من هم میان باشم بعضی گفتند این دیوانه شده است برخی گفتند بخدا قسم ستم بزرگ بنفس خود
کردیم بجهت خوشنودی زنازادهٔ پسر پیغمبر را کشتیم از حضرت امام زین العابدین سوال کردند آن شخص
بود فرمود جبرئیل بود اگر از خدا ماذون میشد یک صیحه میزد ایشان را هلاک میکرد بایشان مهلت داد
تا عذاب ایشان شدیدتر شود ای شیعه جبرئیل که از عقل محض خلق شده چنین دیوانه وار بود از جهت آن
مصیبت عظما انصاف نیست ما آسوده بنشینیم صداهای خود را بواحسینا و اعلیا و احسنا و افاطمتا بلند
نکنیم لا اقل مثل حیوانات زبان بسته باشیم با این ادعای محبت از حیوان کمتر نباشیم از جملهٔ حیوانات آن
حضرت بود همانکه آنحضرت بعد از دفعهٔ شهادت رسید آن اسب زبان بسته با یال غرقه بخون امام
دیا ذی و اشکون فریاد کنان صیحه زنان باین طرف و آن طرف میدوید ابن سعد بلشکر گفت این
بگیرید که اسب پیغمبر است جماعتی از لشکر او را احاطه کردند بعد از آن غضب در آمد با دست و پا و دندان
میزد از زین بزمین میافکند بنا بقول چهل تن را بکشت ابن سعد گفت رجوع نداشته باشید تا ببینیم چه
میکند همانکه از آن حیوان زبان بسته دست برداشتند سر و روی خود را با خون حسین آلایش داد
بسوی خیمه گاه حرم روان شد با علی صوت شیهه میکشید گویا میگفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت
ابن بنت نبیها و هم یقرئون القرآن الذی جاء به الیهم با هر دو دست خود زمین را میکند خاک را
میکند بسر خود را بر زمین بکوفت تا جان بداد بروایتی خود را باب فرات انداخت هلاک شد

حسب الوصیة شهربانو بان سوار شد بطی الارض بملک ری رسید اینکه در تاریخ است بجهت آنکه شهربانو در زمان
تولد سید السجاد در مدینه وفات کرد پس اسب با آن حالت بدر خیمه گاه آمد و ناله و فریاد و غوغا از اهل بیت
عصمت بلند شد و بدو مقنعه از سر بیفکندند فریاد بر داشت باتفاق سکینه زنان و اطفال در دور او جمع شدند
میگفتند وا حبیباه وا ابتاه وا محمداه وا علیاه وا حسناه وا غربتاه وا بعد سفرها وا طول کربتاه ذیا لیتنی شعرها
نالمن بود ذو الجناح شیر دین هم تک آهوی تتاری رسم این است که شه را به بری باز میارد پس لشکر د
آوردند بغارت کردن لباس بدن اقدس حضرت پس اسحق نام پیراهن مبارک او را گرفت پوشید مبروص شد
و حال آنکه آن پیراهن زاید بر یکصد و ده اثر زخم تیر و نیزه و شمشیر داشت و کلاه او را که از خز بود مالک بن
نسیر کندی بخانه آورد که زنش بشوید دو جراحتش با گریه گفت وای بر تو حسین مظلوم را بقتل رسانیدی
بخدا قسم ابدا با تو مصاحب نخواهم شد خواست باین زن سیلی زند دست نحسش بماند خود بخود قطع شد
بهمان حالت بجهنم واصل شد و عمامه اش را اخنس ملعون یا جابر بن یزید برد چون بر سرش نهاد دیوانه
شد بناخوشی جذام مبتلا گشت و خاتم مبارکش را بجدل ملعون با انگشت مبارکش قطع کرد مختار هر دو دست
و هر دو پای او را قطع کرد در خون خویش میغلطید تا بدوزخ واصل شد بعضی گفته اند آن حضرت را دو
زره بود یکی دیع یعنی آنکه نیک رسا بود آن را ابن سعد برگرفت وقتیکه مختار او را بدوزخ فرستاد آن زره گرفته
بقاتل ابن سعد عمره نام داد و زره دیگرش را مالک بن بشر کندی برد دیوانه شد پس از آن کافران
بخیمهای سید الشهدا آوردند هریک از هر طرف بقصد غارت آمدند تاراج و غارت خیام عصمت و طهارت
شدند و آنچه از فرش و ظروف و زعفران و شتران بود بردند و اموال دیگر هر چه یافتند غارت کردند
حتی چادر از سر دختران رسول اکرم برداشتند و گوش ام کلثوم برای گوشواره پاره کردند از حضرت

زینب نقل شده که فرمود مرد کبود چشمی داخل شد و او خولی لعین بود پیراهنم کرد و هرچه در خیمه بود حتی پوست
گوسفندی که در زیر امام زین العابدین بود کشید و او را بر زمین انداخت گوشواره از گوشم میکشید گوشم پاره شد حضرت
باو فرمود خدا دستها و پاهای تو را قطع کند و ترا با آتش دنیا بسوزاند پیش از آتش آخرت دعای حضرت مستجاب شد
مختار آن ملعون را گرفت دست و پای او را قطع کرد و در آتش سوزانید از فاطمه بنت الحسین روایت است چون لشکر
رو بخیام نهادند خلخالی از پایم بود مردی با زحمت بیرون آورد و گریه میکرد گفتم این گریه
چیست گفت از آنکه دختر زادۀ پیغمبر خویش را غارت میکنم گفتم چون میدانی دست بردار و بگذار
گفت اگر من بگذارم مرد دیگری میبرد پس گوشم را پاره کرد گوشواره را برد و من غش کردم ناگاه دیدم عمه
ام زینب نزد من آمد گریه میکند و بمن فرمود برخیز چرا نشسته تا بر ما چه واقع شود از این بی پناهان گفتم عمه
لباس ندارم فرمود عمه ات مثل تو است دیدم سر او چون سر من برهنه است و زنی از قبیله بکر بن وایل با شوهر خود
در نزدیک لشکر عمر سعد بودند چون آن زن هجوم لشکر را بدید شمشیر در دست گرفته بمیدان آمد گفت
لا حکم الا لله ای مردمان و ای بکر بن وایل آیا شما غیرت نمیکشید پس شوهر ملعونش آن زن را بخیمه خود باز گردانید
بلی مردان کمتر از زنان غیرت نمیکشیدند تا وقتیکه زنان بغیرت میامدند و منع میکردند بنظر میاوردند
احوالات فاطمه زهرا را که او سه قرص نان جو از رشتن پشم بجهت بچه‌ها تحصیل نموده بود که در
شب اول بمسکین دادند و شب دویم به یتیم دادند و شب سیم با سیر خود با علی و حسنین و فضه با آب
نمودند یتیمان آن مظلومه را از آب منع میکردند با آنکه هم مسکین و هم یتیم و هم اسیر بودند و ذا
بر آن در غربت بودند هم گرسنه و برهنه و داغدیده و در دست دشمنان اسیر و گرفتار شدند
خصوصا برادر زاده و سایر اقارب ایشان را خود ایشان مانند و بالجمله شمر با گروهی آمد فخرجن الخواتین حافیات

باکیات مثل سبایای اسیر الکرب بخیام حرم آتش زدند اهل عبا حضرت با سر برهنه کریه کنان را مجد آکره
بر بیابان متفرق شدند حضرت سید السجاد آنکه در کمال شدت مریض بود بر بستر افتاده بود شمر ولد الزنا
خواست او را نیز شهید کند حمید بن مسلم و سایرین او را ملامت کردند کفتند تو را کشتن کودکان نکشد
او نا خوش است مثل مستلست خوب نشود پس اصرار زیاد کردند از قتل او کذشت تا عمر سعد خود بدر خیمهای
طاهرات آمده کفت کسی بعد از این قصد از ایشان نکند اهل بیت چادرهای خود را از او خواستند تا با آنها
خود را مستور نمایند ابن سعد کفت هرچه بغارت برده باز دهند هیچ کس باز پس نداد کسی را جرأت
نکذاشت تا کسی از ایشان نباشد ورد از سید السجاد و اطفال و زنان کسی بجای دیکر نرود علی قول چون بحکم بر سعد
در خیمهای طاهرات زدند و شعله نار بالا کرفت اهل بیت الطهار دهشت زده از خیمها بیرون دویدند
پای برهنه بجانب قتلکاه روان شدند خود را با جساد رسانیدند بر سر و روی مشت و سیلی میزدند زینب
حزین کفت یا محمدا صلی علیک ملیک السماء هذا حسینک مرمل بالدماء مقطع الاعضاء و لکن اکثر
آنند روز یازدهم بعد از ظهر اهل بیت وارد قتلکاه شدند خود را با جساد رسانیدند بر سر و روی مشت و سیلی میزدند
تفصیلش عنقریب خواهد شد پس اهل بیت شب یازدهم را در کربلا ماندند بعضی کفته چادر نیم سوخته بود او
برپا کرده شب در زیر او ماندند حضرت زینب و ام کلثوم اطفال و زنان را جمع کو یا همان شب آب با ایشان
و تشنکی چشم ایشان از تاب افتاد از تشنکی امام و علی اصغر و علی اکبر و قاسم و عباس و سایر شهدا و آنکه میکو
دو طفل حضرت را ندیدند جستجو کردند در زیر بوته یافتند دست بکردن هم کذاشته خوابیده اند چون
بیدار شدند دیدند هر دو از دنیا رفته و میکویند آتش دامن یک طفل را کرفته دو بصحرا کذاشته فرار میکرد
دلشون با حوال او سوخت اسب دوانید آتش دامن او را خاموش کند آن طفل اعتقاد کرده خیال از

او را سلام کرد کفت یا شیخ هل قرأت القرآن ان الله قال اما الیتیم فلا تقهر و یا طفل دیکر کفت
نجف را بن نشان بده اینها را بعضی نوشته اند و لکن در کتب معتبره از ارباب مقاتل ندیدم اکر صدق
باشد باید از اولاد سید الشهدا نباشند بواسطه آنکه اولاد آن حضرت را نوشته اند که بیانش مفصلا
در سابق ذکر شد اینها هیچ یک از ایشان نیستند الله اعلم بالواقع و از جمله وقایع شب یازدهم
جان کدازتر آن است اکرچه از این قصه از خود جمال ملعون نقل شد چون هیچ کس از علما آن را ذکر
ظاهرا مقرون بصدق است و آن این است که آن ملعون میکوید من ساربان حضرت سید الشهدا
بودم در سفر مکه بکربلا تشریف میبرد هر وقت حضرت میخواست وضو بکیرد شلوار خود را بمن میداد
و در آن بند بود که نورها چشم را خیره میکرفت من آرزو میکردم که کاش آن بند شلوار مال من
تا آنکه وارد کربلا شدیم آن حضرت را شهید کردند من در مکانی پنهان شده بودم چون شب شد
آمدم نظر کردم بقتلکاه دیدم مثل روز روشن است و کشتکان بروی خاک افتاده اند در جستجوی
مبارک حضرت شدم تا آنکه نعش مطهر را پیدا کردم دیدم بر روی افتاده است سر در بدن انورش نیست
بدنش بخون آغشته و نور از آن میدرخشید باد بر آن وزیده ریکها را بر آن افشانده نظر نمودم شلوار
دیدم در بدن مبارکش باقی است خواستم بند او را باز کنم دیدم کره بسیار بر آن زده بسیار سعی نمودم
کره کشودم دیدم آن مظلوم دست خود را آورد بند شلوار را کرفت هرچند سعی کردم که بند را از
مبارک خارج کنم نتوانستم پس قطعه شمشیر پیدا کردم بر دست آن مظلوم کذاشتم دست مبارک
او را بریدم خواستم بند را بردارم ناکاه دیدم زمین بلرزه در آمد و آسمان متزلزل شد و صدای
و بکا بکوشم رسید شنیدم شخصی میکفت وا ابناه وا مقتولاه وا ذبیحاه وا حسیناه وا غریباه یا بنی

ماعرفوك ومن شرب الماء منعوك چون این حالت را مشاهده کردم خود را بمیان کشتگان انداختم
دیدم سه مرد بایک زن ایستاده اند خلایق بسیار بصورت ملائکه و بشر ایشان را احاطه کرده اند ناگاه یکی از ایشان
گفت ای فرزندم حسین جان فدای تو باد جد و پدر و مادر تو ناگاه دیدم حضرت سید الشهداء نشست سر منور
بر بدن شریف را گرفت عرض کرد لبیک یا جداه یا رسول الله یا ابتاه یا امیر المؤمنین یا اماه یا فاطمة الزهراء یا اخاه
المقتول بسیف الجفاء سلام من بشما باد پسر این مظلوم شروع کرد بگریه عرض کرد یا جداه قتلوا والله رجالنا یا جداه
سلبوا والله نساءنا یا جداه نهبوا والله رحالنا یا جداه ذبحوا والله اطفالنا یا جداه یعز والله علیک ان تری
حالنا و ما فعل الکفار بنا پس دیدم آن بزرگوار بر بدن او نشستند بر مصائب او گریه کردند فاطمه زهرا
عرض کرد یا رسول الله اتری ما فعلت امتك بولدی آیا اذن میدهی از خون محاسن فرزندم بگیرم پیشانی خود را
بان خضاب نمایم تا حق تعالی را بان حالت ملاقات کنم فرمود چنین کن ما نیز چنین میکنیم پس رسول خدا
امیر المؤمنین فاطمه زهرا حسن مجتبی خود را بان خون خضاب نمودند پس رسول خدا فرمود فدای تو ام
حسین جان بخدا قسم بمن سخت است ترا باین حالت به بینم ای فرزند که قطع نموده اند دست راست
ترا و بان اکتفا نکرده دست چپ ترا هم بریده پسر مظلوم احوالات را از اول تا آخر نقل کرد پس حضرت
رسول گریست گریه شدیدی بطرف من آمد تا رسید فرمود مالی و مالك یا جمال قطع کردی دو دستی را که
بسیار جبرئیل و ملائکه خدا آن را بوسیده اند و تبرك جسته اند بان اهل آسمانها و زمینها آیا کفایت نکرد
ترا آنچه این ملعونها با او کردند خدا روی ترا سیاه کند دستها و پاهای ترا قطع کند هنوز نفرین آنحضرت
تمام نشده بود دستهای من شل شد روی من سیاه گردید باین حالت افتادم لعنة الله علیه از جمله وقایع
شب یازدهم در کتاب منتخب از طرماح ابن عدی نقل شده است که در کربلا چند زخم شمشیر و نیزه بمن رسید

بود در میان کشتگان شهدا افتاده بودم بجهة کثرة جراحات بحالت بودم تا بخواب رفتم دیدم ده
سوار سفید پوش که بوی مشك از ایشان ساطع بود آمدند من با خود گفتم ابن عبید الله زیاد آمده است
آمده است جسد امام حسین را پامال کند پس دیدم ایشان داخل قتلگاه شدند یکی از ایشان نزد جسد
امام حسین آمد سر منور امام حسین را آورد به بدن شریف ملحق کرد بقدرت خدا بصورت اولی مراجعت
کرد ملاحظه کردم دیدم آن شخص رسول خدا است پس فرمود یا بنی قتلوك اتراهم ما عرفوك ومن
شرب الماء منعوك پس متوجه شد بان اشخاصیکه همراه او بودند فرمود ای پدران من آدم و نوح و ابراهیم
وای برادرانم موسی و عیسی آیا میبینید که امت من بعد از من بفرزند عزیز من چه ظلمها کردند خدا اوشان
شفاعت مرا بایشان نرساند انتهی بدانکه این طرماح همان است در وقت آمدن حضرت سید الشهداء
بطرف کربلا در بین راه بحضور انور مشرف شد علی قول اذن گرفت رفت که زود بیاید بحضرت ملحق شود
دیر آمد وقتیکه وارد شد دیگر حضرت را شهید کرده بودند و علی قول آخر در حضور انور حضرت ماند و لیل
کربلا شد روز عاشورا جهاد کرد در میان کشتگان مجروح افتاد بدرجه شهادت نرسید مثل حسن مثنی
چنانچه در شهادت قاسم بیان شد العلم عند الله و بالجمله عمر سعد ملعون سر سید الشهداء را در عصر روز
عاشورا با خولی ملعون نزد ابن زیاد فرستاد چون بنجیل تمام آمد بدبختانه از شب گذشته بود وارد کوفه
شد دید دار الاماره را بسته دید لهذا بخانه خود رفت علی قول خانه او در یکفرسخی کوفه بود وارد خانه
خود شد سر مطهر را زیر تنور بالای خاکستر گذاشت آن ملعون دو زن داشت یکی اسدیه و دیگری حضرمیه
بفراش او داخل شد گفت ای زن با غنا و ثروت ابدی آمده ام که سر حسین بن علی است زن گفت مردم طلا
و نقره میاورند تو سر فرزند حضرت رسول الله را آورده بخدا هرگز در خانه تو نمانم لهذا از جا برخواست

۱۶۶ چون بصحن خانه وارد شد دید عمودی از آسمان از نور کشیده تا بتنور و مرغان سفیدی دید که در اطراف
تنور طیران مینمودند و صدای تسبیح ملائکه بگوشش میرسید دید آن سر مبارک در تنور تلاوت قرآن
میکند تا باین آیه رسید سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تا صبح بهمین منوال بود علی الصباح آن ملعون
سر اطهر را نزد ابن زیاد برد علی قول بشیر مالک سر اطهر را نزد ابن زیاد آورده گفت املأ رکابی فضة و ذهبا
قتلت خیر الناس اما و ابا ابن زیاد در غضب شد امر کرد گردنش را زدند گفت اگر میدانستی پس چرا او را
کشتی بر خرج گفته ابن شهرآشوب خولی با سنان گفت مقتول شد ظاهرا این قول بی اصل است بجهة آنکه خولی تا زمان
مختار زنده بود مختار او را بقتل رسانید و سنان هم علی قول تا زمان حجاج ملعون بود بعضی گفته عصر عاشورا
سنان این شعرها در پیش عمر سعد گفت عمر باو گفت بخدا اگر ابن زیاد این سخن را بشنود گردن ترا میزند
علی قول شمر ملعون سر اطهر را در میان توبره گذاشته بخانه خود آورده زیر تغار دخت شوری گذاشت
از زنش مخفی داشت بجهت آنکه میدانست که او شیعه است آن زن در نصف شب بجهت نماز تهجد
بصحن خانه آمد دید عمودی از نور از طرف تغار باسمان ساطع است آن زن سر را گرفت شناخت که سر
شمر مطلع شد خواست سر را بگیرد زن نداد تا آن ملعون آن زن صالحه را بقتل رسانید سر را گرفت
برد پیش ابن زیاد و لکن قول اول که بردن خولی سر سید الشهدا باشد در پیش علما اشهر است ممکن است
قول ثانی هم صحیح باشد که شب دوازدهم یا سیزدهم سر اطهر در خانه شمر بوده باشد و شب یازدهم در خانه
خولی باشد پس عصر عاشورا ابن زیاد در میان لشکر خود ندا داد که کیست اسب بر بدن اطهر آن سرور بدواند
ده نفر از ایشان قبول کرده اسب بر بدن اطهر دوانیدند تا استخوانهای پشت و سینه او خورد شد
چون بنزد ابن زیاد آمدند یکی از ایشان گفت نحن رضضنا الصدر بعد الظهر لکل یعبوب شدید الاسر

۱۶۷ یعنی ما شکستیم استخوان سینه حسین را از شکستن استخوانهای پشت او خورد کردیم با اسبهای شدید الاسر
ابن زیاد امر کرد بایشان جایزه کمی دادند بعضی گفته ما نسب این ده نفر را ملاحظه کردیم همه ایشان ولد الزنا
بودند چون اینها را بنزد مختار آوردند دستها و پاهای ایشان را بمیخهای آهنین محکم بستند اسب ها را
پشت ایشان بجولان آوردند مؤید این مطلب کلام امام است که فرمود بجرد الخیل عمدا
بعد القتل سحقونی و لکن در کافی و منتخب نقل شده که اسب بر بدن اطهر ش نتاختند بلکه فضه رفت
بشیر خبر کرد شیر آمد مانع شد و علامه مجلسی هم قول صاحب کافی را اختیار کرده و ممکن است جمع ما بین این
دو قول باینکه بعد از تاختن ده نفر اسبها ببدن اطهر عمر سعد بحکم ابن زیاد خواست دو باره امر کند جمیع لشکر
با بدان شهدا اسب بجولان بدهند آن وقت فضه شیر را خبر کرد شیر آمد مانع شد الله اعلم علی لعنة الله
علی اعدائهم اجمعین

مجلس دوازدهم در بیان دفن ابدان شهدا و حرکت اهل بیت از کربلا و ورود ایشان بکوفه و نزول ایشان بمجلس ابن زیاد ملعون و شهادت عبد الله ابن عفیف

الحمد لله الذی خلق الارض و السموات
دون اعمال الفکر و الرویات و الذی خرق علمه بواطن السترات و احاط بغوص حقایق الخفیات
و احصی عدد الاحیاء و الاموات و علم عجیج الوحوش فی الفلوات و عدد الحشرات فی الفجوات و مغارات
العباد فی الخلوات و اختلاف النبات فی البحار الغامرات و تلاطم المیاه بالریاح العاصفات
و الصلوة التامات و التحیات الزاکیات علی اعز المخلوقات مصباح الظلمات کشاف الغشوات
المبهمات و دفاع المعضلات دلیل الفلوات محمد و آله الطیبین و الطیبات سیما علی الرؤس المرفوعات
علی الافواه البابسات و ایدی المقطوعات و الابدان المسلوبات و الاجسام المرملات و الاعضاء

والنیران المکشوفات والابدان المقتولات اما بعد فقد قال الله تعالی واذا الموؤدة سئلت بای ذنب
قتلت بدانکه موؤده در لغت عرب آن دختری است که زنده بقبر گذاشته شده و دفن شده باشد چون
در میان عرب عادت بر این جاری شده بود دخترها را زنده دفن میکردند بجهت اول آنکه اعتقاد
ایشان این بود که ملائکه دختران خدا هستند لقوله تعالی الکم الذکر وله الانثی لهذا دختران خود را زنده بگور
میکردند تا بملائکه ملحق بشوند دوم از جهت ترس روزی دادن ایشان بقتل میرسانیدند لقوله تعالی ولا تقتلوا
اولادکم خشیة املاق سیم آنست که بجهة غیرت و عار این کار را میکردند که اگر زنده بمانند باید ایشان را بشوهر
بدهند ایشان قبول نمیکردند شوهرشان با آنها جماع کنند فعلی هذا ظاهر معنی این شریفه چنین است ای پیغمبر خدا
روز قیامت که سؤال کرده میشود از وادی یعنی دفن کننده موؤده که بچه گناه آن دخترها را کشتی و زنده بگور کردی
پس انتقام از ایشان از آن وادی کشیده میشود ولکن در خبر است که مراد از موؤده نفس زکیه حضرت سید الشهداء
من باب المجاز والاطلاق المقید علی المطلق یعنی اراده شده از آن مطلق کسیکه از روی ستم و ظلم در گور شده
باشد خواه زنده خواه مرده و خواه مرد باشد و خواه زن و یا من باب الاستعاره است یعنی تشبیه شده آن
حضرت بزن زنده گور شده وجه شبه چند چیز است اول آنکه موؤده در قبر زمانی زنده است ممنوع از
از طعام و آب است و هکذا سید الشهداء زمانیکه در کربلا بود ممنوع از آب و طعام بود دویم موؤده
در قبر فرید و تنها است همچنین آن مظلوم را بعد از قتل اعوان و انصارش تنها مانده هل من ناصر
فرمود کسی اجابت نمیکرد سیم آنکه موؤده در میان قبر چهار جانبش بسته میشود بهیچ طرف نمیتواند حرکت
کند همچنین آن مظلوم را چنان احاطه کرده بودند که زمین کربلا مثل قبر شده بود برای او کانه راه نفس
او را گرفته بودند چنانچه حر بلشکر کفار گفت اخذتم بنفسه هر چه آن مظلوم میفرمود بگذارید این اولاد پیغمبر را

بودادم

بودادم بدیلم بروم عراقین و حجاز را بشما واگذارم اذن ندادند چهارم آنکه قبر تاریک میباشد از آنجهت
در چشم موؤده مانند شب تاریک میباشد همچنین آن مظلوم از بسیاری مصائب علی اکبر و علی اصغر و
قاسم و عباس و سایر اصحاب و گرفتاری اهل عیال روزش مثل شب تاریک شده بود فعلی هذا
معنی آیه شریفه چنین میشود ای پیغمبر تجاهل بیاور و فتنی اگر سؤال کرده میشود که حسین مظلوم زنده
بگور گذاشته را بچه گناه کشتند اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت محتمل است اشاره بگرفتن آفتاب و
ستاره ها در روز عاشورا باشد واذا الوحوش حشرت اشاره بوحوش و طیور که بالای نعش آن مظلوم میآمدند
بحزن آن مظلوم و تکفین میکردند بنا بقرائت مودة بفتح میم و تشدید دال که بمعنی دوستی و قرابت و خویشی
است چنانکه بعضی از روایت دلالت بر آن دارد تطبیق آیه شریفه بر مقصود بسیار سهل است زیرا که
معنی چنین میشود هنگامیکه از دوستی قرابت رسول خدا که سید الشهداء است سؤال کرده میشود از
قاتلان او در قیامت که بچه گناه او را کشتید این سؤال الزام است بر قاتلان ایشان بدانکه حضرت سید
الشهداء اگرچه از طلوع صبح عاشورا الی وقت شهادتش مثل زنده بگور شده بود ولی بعد از شهادت
ایشان را دفن کنند بلکه عمر سعد روز یازدهم ابدان خبیثه خود را دفن کرد ابدان طاهره شهدا تا سه روز
بی غسل و کفن و دفن ماندند و حال آنکه در خبر است من غسل مؤمنا غسله من ذنوبه کیوم ولدته امه
اگرچه ما الا غسل حقیقی متروک شده بجهت آنکه غسل میت میکنند با قصد اجرت پس قصد قربة ایشان
معلوم نیست بلکه قطعی است که غسل اجرتی باطل است سابق بر این هر کس دوست میت بود غسل میداد
تا دوستش بی غسل نرود و در خبر است هر کس کفن کند مسلمی یا مؤمنی را مثل کسیست ضامن بشود
لباس آن مؤمن یا مسلم را تا روز قیامت و هر کسی حفر کند قبر مؤمنی را خداوند خانه برای او در بهشت بنا

۱۹۰ میکند و هرکس تشییع کند جنازهٔ مؤمنی را مانند آنکه ابدا بقبر کذاشته شد باو ندا میرسد که اول عطائیکه بتو
میکنیم این است که تشییع کنندکان ترا امرزیدیم و هرکس تابوت میتی را بردارد و تسبیح کند همه اطراف
تابوت برود همه کناهانش امرزیده میشود و هرکس خاك بر قبر مؤمنی بریزد به پشت دست خود حق تعالی بعدد
هر ذرهٔ از ان خاك براو حسنه مینویسد و هرکس یتیم میته را تسلی دهد خداوند عالم صلوات بر
روح او میفرستد و هرکس زیادت اهل قبور بعد و ایة الکرسی بخواند ثوابش را تربت کننده
روح اموات خداوند عالم باو ثواب زیاد میدهد الی غیر ذلک من المثوبات المذکورة فی محلها اینها هم
در فی است در اول مرتبه اسلام باشد آکر مؤمن کامل باشد البته اجرش بالاتر میرود و هکذا اکر
غریب یا شهید باشد و یا هتك حرمتش شده باشد و یا امام و سید الشهدا باشد اجرش باضعاف مضاعف
میشود ای شیعه باز یادتی اجر و ثواب بکسانیکه پیدا نشد ابدان طاهرهٔ شهدا را دفن کنند تا سه روز
یا بیشتر بالای ریکهای کرم کربلا افتاده بودند علی قول مشهور هفتاد و دو تن بودند علی قول هفتاد و هشت
تن و علی قول یکصد و دو نعش سی نفر از اهل بیت و هفتاد و دو نفر از اصحاب از جمله انها بود نعش علی
اکبر و ابو الفضل العباس و قاسم علیهم السلام بلکه میتوان کفت تا چهل شبانه روز مدفون نشد
بجهت انکه عمدهٔ اعضای بدن سر است بنابر قولی سر انحضرت بعد از چهل روز ببدن او ملحق شد پس اهل
کوفه باین کثرت ثواب تجهیز اورا دفن نکردند کو یا اورا مسلمان نمیدانستند چنانچه از سید السجاد مرویست
و تسکینه مارا وارد قتلکاه کردند نظرم بابدان طاهره افتاد این قدر مغموم شدم نزدیك شد روحم از بدنم مفارقت
کند عمه ام زینب حالت مرا مشاهده کرد کفت این چه حالت است کفتم کو یا این مردم را مسلمان نمیدانند بعد
عمه ام مرا تسلی داد و حدیث ام ایمن را برای من نقل کرد ارام کرفتم قاعده است برای تجهیز میت مردم زا تدا میکنند

۱۹۱ تا جمع بشوند و ان میت را زود دفن کنند ای شیعه برای این شهدا ان کسی نبود ندا کند مکر علیا
مکرمهٔ زینب و فضه که میخواست از این ابدان جدا شود رو بطرف کوفه رود کسی ندید که او را ندا کند
همین قدر کفت اما فیکم مسلم ایا یک مسلمان در میان شما نیست ای برادران دو خانه بیائید نیابة از ان
علیا مکرمه برای تجهیز این نعشها ندا کنیم مثل ندای دختر ابوذر در صحرای ربذه که دفتر بود با دختر
در صحرا شاید علفی بدست بیاورند برای خوردن و ابوذر با خویش هم بود حالت موت براو ظاهر شد
دخترش بالینش از دیك برای او بعمل اورد عرض کرد ای پدر در این صحرا با نعش تو چه کنم فرمود حضرت
رسول الله مرا از موت من خبر داده است که قافله از عراق میایند متصدی تجهیز من میشوند برو
سر راه و انها را از موت من خبر کن میایند تجهیز من میکنند ابوذر رو بقبله خوابید از دار فانی رحلت
فرمود دخترش عبا را بر نعش پدر کشید رفت سر راه نشست بعد از زمانی دید قافله میاید کر در
ان قافله بود ابن مسعود و مالك اشتر چون قافله نزدیك شد دختر ندا کرد یا عباد الله المسلمین
هذا ابوذر صاحب رسول الله توفی فی هذه الغربة اهل قافله تا این ندا را شنیدند پیاده شدند همه امدند
دور او را کرفتند در سر کفن او نزاع کردند هر کسی میکفت من او را کفن میکنم ظاهرا تقسیم کردند همه شریك
شدند او را کفن کردند حد فن نمودند دخترش را با احترام تمام بمدینه بردند این سیم تمام بیائید بردیم در عالم
معنی بصحرای کربلا برای تجهیز اجساد مطهره نیابة از علیا مکرمه زینب ندا کنیم یا عباد الله المسلمین هذا
الحسین بن علی هذا علی الاکبر هذا ابو الفضل العباس وهذا قاسم ابن الحسن وهؤلاء اجساد سائر الشهداء
توفوا فی هذه الغربة که اجساد مطهرهٔ ایشان سه روز است در زمین مانده است ای شیعه اکرچه در ظاهر معطل
تجهیز برای ایشان نشد تجهیز که برای اینها شده برای هیچ کس نشده است از انبیا و اوصیا و سلاطین الکون و لکن در باطن

هزار و دویست پنجاه پنج سال است از وقوع این واقعه گذشته است مردم تجهیز سید الشهدا و اجساد
سایر شهدا میکنند خدا را باید شناخت و به بیبید چگونه عوض میدهد و تلافی میکند و حدیث ام ایمن
بعرض ظهور رسیده هست بلکه میگوئیم سید الشهداء تجهیز شش داشت بعضی در عالم باطن و بعضی در عالم ظاهر
اول تجهیز خدا او را کفن کرد او را بنوعیکه سابق بود از واحتی از شخصی سعی نقل شده دیدم میانه این اجساد
جسدی را مثل آفتاب میدرخشید و عاد خدا بر آنحضرت همان است که میگوئیم صلی الله علیک یا
ابا عبد الله بلکه خدا بر گریه کنندگان مظلوم هم صلوة میفرستد الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین
دوم تجهیز پیغمبر که آنحضرت حفر قبر آن مظلوم را بدست مبارک خود نمود که در عالم رؤیا بام السلمه
خود خبر داد که از کربلا میآیم برای فرزندم حسین حفر قبر مینمودم چنانکه در وقت دفن بنی اسد همانکه
زدند قبر ساخته پیدا شد چنانکه علی ما یأتی تفصیله سیم تجهیز ملائکه که نعش سید الشهدا را بردند با
نزد صورت علی که در آنجا خدا خلق کرده برای ملائکه‌ها و حوریها آوردند در جنت وقتیکه اهل
کربلا در عالم معنی آب از چشمه تسنیم آوردند این اجساد طاهره را غسل دادند کفن کردند چهارم تجهیز
خود سید الشهداء وقتیکه از مکه بطرف کربلا میفرمود هم بردم نزد قبرم و اما تغسیلش
از آب سدر و کافور و قراح نبود بلکه از خون بدن مبارک خود بود خصوص آنخونیکه از تیر سه شعبه
بر دل مبارک آمد از پشت سر او را بیرون آمد خون مثل ناودان جاری بود آن خون دل بود که
میگوید که جوه بسته است با این پس حضرت کفهای دست مبارک خود را زیر آن میگرفت
میشد میمالید بسر و صورت و محاسن خود میفرمود و هکذا القی الله و انا مخضب بدمی مبادا کسی
کند این خون را مثل خونهای بگوید اجتناب لازم است زیرا که این خون اطهر دخل لسانا بر خونها ندارد

ملائک این دو رشته ذهبی میکنند میبرند به بهشت اشهد ان دمک قد سکن فی الجنة و حضرت امام
در باره خون شهدا فرموده زملوهم بدمائهم فاللون لون الدم والریح ریح المسک اما تکفینش آن کهنه پیراهن بود
وقتیکه فرموده ای خواهر بیاور برای من جامه کهنه تا کسی بآن رغبت نکند با وجود این دامن او را هم پاره
کرد با همه اینها ظالمها از ابدن آوردند پنجم تجهیز طایفه بنی اسد که در اراضی غاضریه مسکن و زرع و
مزرع داشتند چون دانستند که لشکر ابن زیاد از کربلا بیرون شدند روز دوازدهم محرم که روز سیم
شهادت آنحضرت باشد آمدند برای دفن ابدان طاهره بعضی گفته خودشان بر غیرت آمدند برخی
گفته زنهای ایشان آنها را بر غیرت آورده گفتند اگر شما از ابن زیاد میترسید ما میرویم بدنها را دفن
میکنیم پس ایشان کسی مراقب نمودند مبادا کسی از جانب کوفه بیاید از جانب ابن زیاد ایشان را مواخذه
کند بروایت شیخ مفید ایشان بر آن جسدهای مطهره نماز کردند جسد مطهر منور سید الشهدا را
که در همان مکان که الحال قبر مطهر است دفن نمودند و علی اکبر را نزد پای مبارک آنحضرت دفن نمودند حضرت
عباس در همان موضعیکه شهید شده در راه غاضریه که الحال قبر منور اوست دفن کردند بروایت ابن
شهر اشوب بجهت آنکه شهدا اکثر کنده میشدند مرغان سفید چند بر امید بند که پرواز میکرد
از حضرت امام رضا منقولست که حضرت سید السجاد از کوفه مخفی آمد بر بدن پدر بزرگوار خود نماز کرد دفن
نمود مراجعت بکوفه کرد و بدانکه لازم نیست که قبور همه شهدا در یکجا باشد بلکه مستفاد در اخبار اغلب ایشان
در یکجا دفن نمودند و اما حبیب ابن مظاهر و حر بن یزید ریاحی را مدفن علاحده است و هم چنین نعش غلام
سیاه که شهید شده بروایت سید السجاد بعد از ده روز نعش او را یافتند که از او بوی مشک میآمد
او را هم دفن کردند بروایت سید نعمت الله جزایری زنان بنی اسد شوهران خود را با صرار تمام آوردند

مجلس دوازدهم

برای دفن اجساد طاهره کمال اهتمام ایشان این بود که اول بدن سید الشهداء را دفن کنند تفحص میکردند ۱۹۶
نمیشناختند زیرا که ایشان سر نداشتند پس در آن اثنا سواری دیدند که آمد با ایشان نزدیک شد گفت
چه خیال هستید ایشان مقصود خود را بیان کردند پس آن سوار کلام ایشان را شنید آه و ناله کرد گفت
وا ابتاه وا أبا عبد الله کاش تو حاضر بودی مرا اسیر و ذلیل میدیدی پس فرمود من شما را ارشاد میکنم ببدن
حسین پس از اسب پیاده شد و بجستجو خود ناگاه نظرش بر جسد سید الشهداء افتاد او را بسینه
خود چسبانید با گریه میگفت یا ابتا بکشته شدن تو چشمهای شامیین روشن گردید یا ابتا بقتل تو
بنی امیه شاد شدند یا ابتا بعد از تو طول کشید همّ و غم ما تا آدمی گوید بعد از آن قدری از محل جثه او
رفت بدست خود قدری از خاک کنار انداخت پس قبری ساخته پیدا شد همان بدن شریف را در آنجا
دفن کرد چنانکه الآن هست راوی گوید بعد از آن میفرمود این بدن فلان و این جثه فلان است و طایفه
بنی اسد ایشان را دفن میکردند وقتیکه از ایشان فارغ شد رفت بسوی جسد اطهر عباس پس خم
گردید با گریه میگفت یا عماه کاش تو نظر میکردی بحال حرم و دختران در حالتیکه ایشان ندا میکردند
وا عطشاه وا غربتاه پس او را هم دفن کردند در همانجا بعد از آن آمد نزد جسدهای انصار یک گودالی کندند
و ایشان را در آن گودال دفن کردند مگر حبیب ابن مظاهر را که بعض پسران عمش از قبیله بنی اسد
منع کردند که او را هم در آن گودال دفن کنند پس او را در جائی نزدیک سید الشهداء دفن کردند بدانکه
در خصوص دفن حضرت حر خلاف است بعضی گفته وقتیکه ابن سعد لعنه الله بر ابدان شهدا اسب تازانید
قبیله حر بدن او را بردند در پشت سر لشکر در آنجائیکه مقبره دارد دفن کردند محتمل است آنچه در کتاب
مدینة العلم است با آن نحو باشد و آن این است راوی گوید چون از دفن فارغ شدند آن سوار فرمود

۱۹۷ باید تنها بسوی حر بن یزید ریاحی او را هم دفن کنیم پس تشریف برد و ایشان هم او را تعاقب کردند تا رسیدند
ببدن حر آن سوار فرمود ای حر اما تو پس خدا توبه تو را قبول کرد و سعادت تو را زیاد کرد بجهة بذل نفس
در نزد فرزند رسول خدا پس بنی اسد خواستند او را بیاورند در پیش شهدا دفن کنند آن سوار فرمود
در همان جای خود دفن کنید بعد از فراغ آن سوار باسب خود سوار شد بنی اسد باو چسبیدند گفتند ترا
قسم میدهیم بحق کسیکه او را بدست خود دفن کردیم تو کیستی گفت من حجت خدایم بر شما من علی بن الحسینم
آمدم این اجساد طاهره را دفن کنم الآن برمیگردم بزندان ابن زیاد تجهیز شنیدم تجهیز اهل بیت بود در
وارد قتلگاه شدند ابدان طاهره را کفن نمودند باین طریق که هر یک با انداختن خود بالای نعش شهیدی بمنزله
کفن او بود پس آنقدر گریه کردند که تا هر یک با اشک چشم خود بدن شهید را غسل داد ظاهرا ایشان را
بقتلگاه روز یازدهم وارد کردند یا بجهت خواهش خود ایشان که شهدا را وداع کنند و یا بجهت کثرت
عناد ابن سعد و ابن زیاد در بیابان علی ای حال چون چشم طاهرات بر اجساد شهیدان افتاد خود را
از بالای شترها بر زمین انداختند گریه کنان بر سر و سینه زنان شروع بنوحه و زاری کردند علیا مکرمه زینب
خود را بالای نعش برادر انداخت میگفت وا محمداه صلی علیک ملک السماء هذا حسینک مرمل بالدماء
مقطع الاعضاء و بناتک سبایا آه و در روایت دیگر گفت یا محمد هذا حسین مجزوز الرأس من القفاء
مسلوب العمامة والرداء بابی من عسکره یوم الاثنین نهبا بابی من فسطاطه مقطع العری بابی من لا غائب
فیرتجی و لا جریح فیداوی بابی من نفسی له الفداء بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی قضی بسیار آن
سخنان گفت تا دشمنان گریه کردند گویا میگفت خاک عالم بسرم از اثر تیر سنان جای یک بوسه من در
اعضای تو نیست پس سکینه خاتون آمد پیش حضرت زینب عرض کرد عمتی هذا نعش من قالت نعش

الحسین

196 الحسین، پس سکینه خود را بر بدن پاره پاره پدر انداخته شیون و نوحه میکرد علی قولٍ آن قدر گریه کرد
مدهوش شد پس آن مظلومه میفرماید در آن عالم بیهوشی شنیدم که پدر بزرگوارم میفرماید ای سکینه
بگوی بشیعیان من شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی وانا
السبط الذی من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی
کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی وسقوه سهم بغی عوض الماء المعین بالرزء ومصاب هذا ارکان
الحجون ولهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین بدانکه بعضی گفته اند
جدا کردن سرها طاهره از اجسام طیبه روز یازدهم بود اما در روز عاشورا سری از تن جدا نشده مگر سر سید الشهدا
و سر عدد قلیل از اصحاب که در جنگ جدا شده بود مثل سر عابس و وهب ولکن برخی گفته جدا کردن
سرها در روز عاشورا شد بنابراین قول وقتیکه اهل بیت وارد قتلگاه شدند سرها از تن جدا شده بودند
پس شناختن ایشان نعش را باید بتعریف سید السجاد باشد و اما بنابر آن قولیکه روز یازدهم جدا کردند
وقت ورود ایشان سرها در بدنها باقی بود لهذا محتاج بتعریف امام نبودند بنابراین قول محتمل است که در
پیش روی اهل بیت سرها را بریده باشند و محتمل است بعد از دفن آنها بریده باشند بعد از بریدن
سرهای شهداء علی قولٍ آوردند در پیش خیمه عمر سعد تل زدند آن ملعون همه را قسمت کرد بر سالشکر از
قبایل عرب که باعث زیادتی تقرب ایشان باشد نزد ابن زیاد و یزید جمله هفتاد و دو سر علی روایة اخری
هفتاد هشت سر بود پس عمر بن سعد فرمان داد که اهل بیت را از قتلگاه دور کنند بر شترها
سوار کنند پس ایشان را بتهدید و تحویل از قتلگاه دور کردند و سکینه را هر چه خواستند از نعش
پدر جدا کنند جدا نشد حتی اجتمع علیه عدة من الاعراب حتی جروها عنه پس آن مظلومه را بزجر تمام از

197 جسد مبارک پدر باز کردند و دختران پیغمبر مکشفات الوجوه بی مقنعه و چادر بر شتران بی هودج سوار کردند
و بعضی را در محملها که هودجهای بی پرده و پوشش که غریب بچهل محمل بود جای دادند و سید السجاد را
غل جامعه بر گردن نهادند چون از شدت مرض توانائی نداشت هر دو پای مبارکش را در زیر شکم شتر
بهم بستند تا مبادا از پشت شتر بیفتد آورده اند که اسرا را بر شتران حضرت امام حسین سوار کردند
از جوانان اهل بیت جز حضرت سجاد و امام محمد باقر و حسن مثنی با جراحت بسیار و علی قول زید و عمرو
فرزندان امام حسن کسی همراه نبود باقی همه زنان و اطفال و کنیزان بودند و خود عمر سعد هم روز
یازدهم بعد از ظهر با ایشان بجانب کوفه روانه شد فاضل دربندی میفرماید اهل بیت در آن
روز وارد کوفه نشدند بلکه در شب دوازدهم در خارج کوفه بیتوته کردند روز دوازدهم وارد شدند
و فرموده بر نخورده ام تا حال با چیزی منافی این مطلب باشد مگر عبارت مفید که فرموده عمر سعد علیه ما علیه
با سرها فردای روز عاشورا که یازدهم است وارد کوفه شد و در روضة الاحباب حکایت شده چون ابن
زیاد مطلع شد که اهل بیت رسالت بکوفه نزدیک شده اند فرمان داد که باهل کوفه اطلاع دهند
که هیچ کس سلاح جنگ با خود بر ندارد با اسلحه از خانه خود خارج نشوند و ده هزار تن از سواره و
پیاده از ابطال لشکر بر شوارع و طرق بازارها گماشت مبادا وقت عبور اهل بیت رسالت شیعیان علی
فتنه انگیزند و سرهای شهدا که ابن سعد پیش فرستاد ابن زیاد حکم کرد در باره بر سر نیزه‌ها نصب کنند
از پیش روی اهل بیت حمل دهند باتفاق ایشان بشهر در آورند در محله و بازارها بگردانند
تا بر هول و هیبت مردم افزوده گردد هر چه امر کرده بود همان طریق کردند چون اسرا را با سرها بنزدیک
دروازه کوفه رسانیدند بیشتر مردمان کوفه بنظاره بیرون آمدند تماشا میکردند چون زنی از اهل کوفه

بان مظلومان رسید پرسید ای الاساری انتن یعنی از اسیران کدام طایفه و چه شهرید گفتند نحن
اساری آل محمد پس از رفت انچه توانست چادر و مقنعه و لباس فراهم اورد پیش داشت تا طاهرات
روی خویش بپوشیدند کوفیان را از این حال او از گریه و ناله بلند شد حضرت سجاد ع فرمود ان
هؤلاء یبکون و ینوحون من اجلنا فمن قتلنا علی قول چنین فرمود ا تنحرون و تبکون من اجلنا فمن قتلنا
یعنی بآواز ضعیف فرمود ای مردم اپا بر ما میگریید و بر ما نوحه میکنید پس کشنده ما کیست و کرما را کشت
رادعی گوید سوگند بخدا از نی انطق و انصح از زینب دختر علی ندیدم گویا کلمات امیر المؤمنین ع از زبان
مبارکش در میان از جهت بسیار اشارتی کرد که خاموش باشید در زمان نفسها و ایس ایستاد و جرس
استقرار یافت آغاز خطبه کرد فرمود الحمد لله و الصلوة علی ابی محمد الی اخر الخطبه که در کتب مفصل
مذکور است بعضی از مکاه غدار هرگز این گریه را سکون و این ناله را انتها مباشد مثل شما مثل آن زن
که آن با مداد تا پسین رشته خود را نیک تاب میدهد و از پسین تا شبانگاه تافته ها را باز میکشاید
ایمان بر مکر و حیله گذاشته اید از شما جز دشمنی و لاف و لاابرو و دروغ چیزی امید نتوان داشت مگر پاکی
کنیزان و حقد دشمنان جمع اورده اید همانا شما مثل سبزه بر سرگین روئیده و نقره بر گور نهاده
اکل توانید بود و نه مزید دخل توانید شد آگاه باشید بد است انچه پیش مقدم داشته اید برای نفسهای شما
آنکه غضب خدا بر شما است و در عذاب شما مخلدید تا آخر ترجمه چون آن مظلومه خطبه را تمام کرده
در آنجا ایستاده بود بسیار گریست دست بر آسمان برداشته گفت بابی و امی کهولهم خیر الکهول و
شبابهم خیر شباب و نسلهم نسل کریم و فضلهم فضل عظیم پس حضرت سجاد عمه را بخاموشی امر فرموده
و گفت انت عالمة غیر معلمة فهمة غیر مفهمة فی الباقی من الماضی اعتبار ان البکاء و الحنین لا یرد ان من قد باد

الدهر علی قول حضرت این را بگفت خود فرو در آمده خیمه خود را بر پا نموده با اهل بیت طهارت بخیمه اندر شد گویا
این قضیه در بیرون دروازه کوفه اتفاق افتاده باشد اندکی بر نگذشت حضرت از خیمه بیرون آمده و میان
بر پا ایستاده این خطبه را فرمود بعد از حمد خدا و نعت رسول الله ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم
یعرفنی فانا علی بن الحسین المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لا ترات تا آخر خطبه چون حضرت خطبه را
تمام کرد صدای مردم بگریه و زاری بلند شد گفتند ای چنین است که او میفرماید ما در هلاک
بکوشیدیم و خسران دنیا و آخرت نصیب خود بدیدیم و نفرا سنیم حضرت فرمود رحم الله امرأ قبل نصیحتی و حفظ
وصیتی فی الله و فی رسوله و اهل بیته فان لنا فی رسول الله اسوة حسنة پس ایشان گفتند ما در صلح
و جنگ با حضرت تو یکدله هستیم اشاره فرما تا خون این مظلومان از این ستمکاران بگیریم حضرت فرمود
هیهات هیهات ای حیله گران این قصد که کرده اید هرگز نشود آیا میخواهید معامله که با من کنید با پدرم نیز معامله
کردید با جد و پدر من و برادرانم مصیبت جد و پدر و برادران مرا بکام اندر است آن جراحات هنوز نشده
مسئلتی ان لا تکونوا لنا و لا علینا بروایت زید بن موسی بن جعفر فاطمه صغری هم این خطبه را خوانده
الحمد لله عدد الرمل و الحصی الی آخر الخطبه و سید بن طاوس فرمود ام کلثوم نیز این خطبه را خواند یا اهل
الکوفة سوءة لکم ما لکم خذلتم حسینا و قتلتموه الی آخر الخطبه در روایت دیگر است ام کلثوم بغیرت الله
گفت ای اهل کوفه چشمهای خود را بپوشانید از تماشا کردن بما آیا از خدا و رسول او حیا نمیکنید و خال
آنکه ایشان عورت باشند کو با حضرت این فرمایش برای کنیزان فرمود زیرا که اهل بیت و حرم زنهای خود را
بالباسها تنگه آن زن کوفی آورده بود پوشانیده بودند مسلم جصاص میگوید ابن زیاد مرا بتعمیر بعض مواضع
دار الاماره گذاشته بود من مشغول گچ کاری بودم ناگاه صدا شیون بسیار از اطراف کوفه شنیدم که از خادم

که نزد من ایستاده بود پرسیدم این صداها چیست گفت کسی بر یزید خروج کرده بود و لشکر ابن زیاد بجنگ او رفته بودند امروز سر او را اهل شهر کوفه میکنند پرسیدم خروج کننده که بود گفت حسین بن علی من از ترس خادم سخن نتوانستم بگویم چون بیرون رفت چنان طپانچه بر روی خود زدم که نزدیک بود که کور شوم دست خود را شستم از راه پشت قصر بیرون رفتم تا بکناسه کوفه رسیدم دیدم که مردم ایستاده اند و انتظار میکشند که اسیرها و سرها را بیاورند ناگاه دیدم نزدیک بچهل کجاوه و محمل پیدا شد ناگاه دیدم حضرت امام زین العابدین ع بر شتر برهنه سوار شده علیل و مجروح است و خون از بدن مبارکش میریزد یعنی از زحمت زنجیر خون از رگهای گردنش جاریست و این ابیات را میخواند یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة لا تراعی جدنا فینا لو اننا و رسول الله یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولونا اه یعنی ای بدترین امتها خداوند عالم خیر ندهد بشما که رعایت جد ما در حق نکردید در روز قیامت اگر ما و شما نزد او جمع و حاضر شویم چه جواب خواهید گفت ما را بر شتران برهنه سوار کردید و ما نکرده‌ایم و مانند اسیران میبرید گویا ما هرگز بکار دین شما نیامده‌ایم و ما را ناسزا میگوئید و دست برهم میزنید و بکشتن ما شادی میکنید وای بر شما مگر نمیدانید که رسول خدا جد ما است ای واقعه کربلا از وجه دغی بر دل ما گذاشتی که هرگز تسکین نمییابد مسلم جصاص میگوید مردم کوفه را دیدم که بر اطفال اهلبیت ع رقت میکردند و از بام نان و خرما بایشان میدادند و کودکان میگرفتند بر دهان میگذاشتند ام کلثوم آنها را از دست و دهان ایشان میگرفت و میانداخت پس بانگ بر اهل کوفه زد فرمود یا اهل الکوفة ان الصدقة علینا حرام اگرچه صدقه واجب بر اهل بیت حرام است لکن ام کلثوم عموم صدقات را مکروه میداشت و بالجمله زنان کوفه بر ایشان زار زار میگریستند آن وقت ام کلثوم سر از محمل بیرون کرد فرمود ای اهل کوفه مردان

شما ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند در روز قیامت میان ما و شما حکم کننده خدا است هنوز این سخن در دهان داشت های های و هوی عظیم برخاست ناگاه دیدم سرهای شهیدان را که بر سر نیزه‌ها کرده بودند پیدا شد از پیش روی آنها سر حسین ع را حمل میدادند و هو رأس زهری قمری اشبه الخلق برسول الله او سری بود در نهایت حسن و صفا و نور و ضیاء شبیه‌ترین خلق برسول خدا مانند ماه تابان میدرخشید اثر خضاب از لحیه مبارکش ظاهر بود چون زینب خاتون را نظر بر سر آن سرور افتاد سر خود را بر چوب محمل زد که خون از زیر مقنعه‌اش فرو میریخت و این شعر را بگفت یا هلالا لما استتم کمالا غاله خسفه فابدا غروبا ما توهمت یا شقیق فوادی کان هذا مقدرا مکتوبا یعنی ای برادر ای ماه فلک امامت که ظالمان تیره روان منخسف کردید ای خورشید سپهر خلافت که بگردش روز کار رخ خود را در افق غروب از ما پوشیدی ای برادر مهربان فاطمه یتیم خود را بطلب و دلداری کن ای برادر بزرگوار فرزند ماتم زده رنجور خود را زین العابدین ع را خبری بگیر که بدنش از جور دشمنان مجروح است و دلش از ستم دونان مقروح است از سخنان جانسوز آن مظلومه آتش حسرت از نوی تا ثریا زبانه کشید پس با مر ابن زیاد سرهای شهدا را در کوچه و بازار میگردانیدند ظاهرا اسرا را هم در خرابه منزل دادند تا روز سیزدهم مجلس ابن زیاد بردند و از کلام بعضی فهمیده میشود که بهمان روز دوازدهم بمجلس آن ملعون بردند پس روز سیزدهم ابن زیاد در قصر دار الاماره نشست مردم کوفه را از خاص و عام اذن داد لاجرم از بادی و حاضر مملو شد آن وقت حکم کرد سرهای شهدا را در زیر طبق نهادند بنزد او گذاشتند و پردگیان سرادق عصمت و فرزندان حضرت رسالت را بردش اسیران بمجلس آن لعین در آوردند چون نظر آن ملعون بان سر مبارک افتاد بخت شاد و تبسمی نمود او را قضیبی در دست بود بعضی گفته‌اند چوبی بود برخی گفته تیغ رقیقی بود

بنابر قول

دارد مجلس گذشتن اولا سر اطهر حضرت سید الشهدا ع

قضیب را بر لب و دندانهای مبارک امام مظلوم میزد و میگفت انه کان لحسن الثغر یعنی حسین را دندانها
نیکو بوده و اشبه برسول الله بود و ریش مبارکش بخضاب بوسمه شده بود پس زید بن ارقم که از اصحاب رسول الله بود
این حالت را مشاهده کرد گفت یا ابن زیاد ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین فوالله الذی لا اله الا هو لقد
رایت رسول الله یقبل موضع قضیبک بین شفتیه پس ابن زیاد گفت ابکی الله عینیک یا عدو الله لولا انک شیخ قد
خرفت و ذهب عقلک لضربت عنقک زید گفت ای ابن زیاد اکنون حدیثی برای تو بگویم از آنچه گفتم
بر تو ناگوارتر افتد روزی رسول خدا را دیدم که حسن را بر زانوی راست و حسین را بر زانوی چپ نشانیده
بود و دست مبارک بر فرق هر دو ایشان نهاده میفرمود اللهم انی استودعک ایاهما و صالح المؤمنین
یعنی ای پروردگار من حسنین و صالح مؤمنین که علیست در حضرت تو ودیعت گذاشتم تا از هر مکروه
محفوظ باشند ای پسر زیاد بگو با ودیعت رسول خدا چه کردی این بگفت گریان از مجلس آن لعین خارج شد
و گفت لعنت بر شما ای اهل کوفه که فرزند فاطمه را کشتید و فرزند مرجانه را بر خود امیر کردید که نیکان
شما را بقتل آورد و اشرار شما را بنده گرفت و در بعضی روایات بجای زید انس بن مالک است یعنی
از آن ابن زیاد رو کرد بقیس بن عباد گفت آنچه در حق من و حسین میدانی بگو گفت چون روز قیامت
شود شفیع حسین جد و پدر و مادرش باشند و جد و پدر و مادر تو نیز آمده شفیع تو باشند
ابن زیاد از این سخن رنجید حکم کرد او را از مجلس خارج کردند از فتوح احمد اعثم نقل شده ابن زیاد آن
سر را برداشته بر روی و موی او مینگریست ناگاه لرزه بر دستهای شومش افتاد آن سر را بر روی
ران نهاد قطره خون از گلوی آن سر در چکیده از جامه ملعون در گذشت و رانش را سوراخ کرد
ناسور و متعفن شد هر چند معالجه کردند مفید نیفتاد لاجرم پیوسته مشک همراه میداشت تا بوی

بظاهر نشود چون اهل بیت رسالت را وارد مجلس لعین کردند علیا مکرمه زینب با لباس کهنه کنیزان
کرد اگر داور اگرفته بهمشکره بیامد در میان جمع کنیزان کناره مجلس بنشست ابن زیاد گفت این زن
که بچنین آمد نشست کیست علیا مکرمه سخن نگفت علی قول تا سه مرتبه سؤال کرد و جواب نگفت تا
کنیزان گفتند زینب دختر فاطمه زهرا بضعه خاتم الانبیاست ملعون گفت حمد میکنم خدا را که شما را
کشت و آن سخنها که آن شما بر زبانها بود بدروغ داشته رسوا کرد زینب فرمود حمد میکنم خدا را
که ما را گرامی داشت بمحمد پیغمبر خود و پاک گردانید ما را از رجس و شک و گناه پاک کردنی رسوا
نمیشود مگر فاسق و دروغ نمیگوید مگر فاجر و ما آن نیستیم دیگرانند ملعون گفت کار خدا را در حق اهل
بیت خود چگونه دیدی فرمود ندیدم مگر نیکی آنها را که بسعادت شهادت فایز گردیدند زود باشد که
خدا میان تو و ایشان را جمع خواهد کرد و ایشان با تو مخاصمه خواهند کرد و در آن وقت ترا معلوم خواهد
شد که غلبه از برای کیست آن ملعون از این سخن بغضب آمد امر بقتل امام مظلومه نمود عمرو بن حریث
گفت بر گفته زنان ماتم زده مؤاخذه معقول نیست پس آن ملعون گفت آنچه در دل داشتم خداوند
شفا داد و خواطر مرا از سرکشان اهل بیت تو بیمار مینمود آن مظلومه گریه کنان گفت لعمری لقد قتلت
کهلی و ابرزت اهلی و قطعت فرعی و اجتثثت اصلی فان یشفک هذا فقد اشتفیت یعنی قسم بجان خودم
کشتی پیران ما را و بی پرده بر آوردی پردگیان ما را از بن باز کردی شاخ و برگ ما را و از بیخ برکندی درخت ریشه ما را
ما را اگر شفای تو در این است پس بتحقیق شفا یافته فقال ابن زیاد هذه سجاعة ولعمری لقد کان ابوک
سجاعا شاعرا فقالت یا ابن زیاد ان لی عن السجاعة لشغلا انی لاعجب ممن یشتفی بقتل ائمته و یعلم
انهم منتقمون فی الآخرة در آن وقت ام کلثوم بسخن آمد فرمود ای ابن زیاد ان کانت قرة عینک بقتل الحسین

فقد کان عین رسول الله ۲ نفر بودند وکان بفیلد و بعض شفیلند و بجمله هلکوا و اتاه علی ظهره فاستعید
عند الجواب پس آن ملعون نظر کرد بجانب سید السجاد و پرسید این کیست گفتند علی بن الحسین
گفت نشنیده ام خدا کشت علی بن الحسین را حضرت فرمود مرا برادری بود او را نیز علی گفتندی که او را بکشتند
ابن زیاد گفت بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود الله یتوفی الانفس حین موتها آن ملعون خشمگین
شد گفت هنوز ترا یارای جواب گفتن است گفت ببرید او را گردن بزنید چون علیا مکرمه
زینب حرف قتل آن مظلوم را شنید از جا برجست با بیجانان چسپید گفت چند بس کس از ما کشتی
بس نشد بخدا سوگند که از او جدا نمیشوم اگر او را میکشی مرا نیز با او بکش حضرت فرمود عمه تو را
باز بگذار فرمود ای ابن زیاد مرا بکشتن تهدید میکنی مگر نمیدانی کشتن در راه خدا عبادت ماست چون
مرا بجای کشتن مرد نیکو اکه با این زنها قرابتی داری همراه کن تا بحرم جدشان برساند گوید آن ملعون از
سخن حیا کرده لحظه با ایشان نگاه کرد گفت واعجبا للرحم بخدا خوش دارد که او را نیز با علی بکشتیم بگذارید
تا با این جمع زنان برود تا من بینم دارم که او خود نیز از این مرض خلاص نشود پس آن ملعون امر کرد که
ایشان را بخانه بردند که در پهلوی مسجد اعظم بود در آنجا حبس کردند علیا مکرمه زینب گفت از زن
ایام بگزین از زنان کوفه بنزد ما نیامدند چون اسیر بودیم کنیزان بدیدن ما میامدند چون اهل بیت را
از آن مجلس بجا بیرون بردند ابن زیاد ملعون بجانب مسجد جامع رفت عبدالله بن عفیف که مرد از
شیعیان امیرالمؤمنین بود یکچشم او در جنگ جمل و دیگری در صفین نابینا شده بود عادتش چنین بود
که پیوسته در مسجد نماز گذاشتی و نصف شب بخانه باز میگشتی چون مردمان را اجتماع دست
داد ابن زیاد بمنبر آمد گفت الحمد لله الذی اظهر الحق و اهله و نصر امیرالمؤمنین یزید و حزبه و قتل

الکذاب بن الکذاب الحسین بن علی و شیعته چون عبدالله بن عفیف این مزخرفات را شنید او را تاب
نماند نگذاشت آن ملعون سخن دیگر بگوید برخواست گفت یا بن مرجانه دروغگو توئی و پدرت زیاد
و یزید و پدر او است که چون توئی را حاکم مسلمانان کرده یا للعجب که اولاد پیغمبر را بقتل میرسانید
باز بمنبر مسلمانان رفته مثل صدیقان سخن میگوئید ابن زیاد خشمناک شده از نام او پرسید عبدالله
گفت اینک منم یا عدو الله مگر ذریه طاهره را که خدا در طهارة ایشان آیه فرستاده بقتل میرسانی با
دعوی مسلمانی داری واغوثاه اولاد مهاجرین و انصار کجایند تا کین بجویند ابن زیاد را غضب مستولی
شده امر نمود او را بگرفتن او کرد او استمداد از قبیله خود نمود هفتصد تن از اشراف قبیله او جمع شدند
او را بخانه اش بردند ابن زیاد ملعون با جمعیت زیاد روانه کرد او را بیاورند جنگ در پیوست کروهی
مقتول شدند بالاخره در را شکستند بخانه عبدالله داخل شدند دختر عبدالله بپدر گفت منافقان
رسیدند گفت شمشیر بمن ده و باک مدار تیغ از هر طرف حرکت میداد و رجز میخواند کوفیان از هر طرف
هجوم آوردند عبدالله دفع مینمود دختر گفت واذلاه که پدرم را یاوری نیست تا او را از دست این ظالمان
خلاص کند ای کاش مرد میبودم با اینها مقاتله میکردم پس ناکسان کوفه او را گرفته بنزد ابن زیاد بردند
چون چشم آن ملعون بر آن مظلوم افتاد گفت حمد خدا را که ترا رسوا کرد فرمود یا عدو الله اگر مرا چشم میبود
موقف من بر تو معلوم میشد گفت در حق عثمان چه میگوئی گفت ترا با عثمان چه کار است اگر تا سؤالی
از خود و یا از پدرت و یا از یزید و یا از معویه بگویم گفت از اینها نمیپرسم ترا بقتل میرسانم فرمود ای ملعون
از آن پیش که مادرت ترا بزاید من آرزو داشتم که بدست یکی از دشمنان خدا شهید باشم از آن روز که
نابینا شدم از شهادت مأیوس شدم الحمدلله دعای من باجابت رسید سعادت شهادت را بمن روزی فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

ان ملعون امر کرد او را کردن زدند مجلس سیزدهم در بیان فرستادن ابن زیاد روس مطهره و

اهل بیت طاهره را از کوفه بشام و وقایع راه شام الحمد لله رب العالمین مالك یوم الدین بارئ الخلق اجمعین

والصلوة التامات علی اشرف الموجودات و اعز المخلوقات و علی آله الطیبین و الطاهرات الطیبات سیما

علی من رفع راسه علی القناة و علی اهله الطاهرین و الطاهرات الذین سیروا فی البراری و الفلوات ایدیهم الی الاعناق

مغلولات و لعنة الله علی معاندیهم و المعاندات من الآن الی یوم العرصات اما بعد فقد قال الله تعالی

ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا این آیه شریفه در احوال اصحاب کهف نازل شده

وقتیکه کفار قریش احوال ایشان را از حضرت خاتم صلعم سؤال کردند که شش نفر از خواص اصحاب دقیانوس

بودند که او ادعای خدائی کرد ایشان قبول نکردند از او فرار کردند با یك شبان و سك او رفتند در یك

کهف که بمعنی غار است جا گرفتند بخواب شدند سیصد و نه سال در خواب در خواب بودند از قدرت

خدا در این مدت طویله جامه ایشان کهنه شد و نه بدن ایشان ذبون شد کرزنده کرد ایشان میکرد

چون بیدار شدند خوشحال نشسته بیکدیگر سلام کردند گویا همان ساعت از خواب بیدار شده اند

دیدند آفتاب برآمده گفتند شب خفته ایم یا بعضی از روز قالوا لبثنا یوما او بعض یوم بیرون آمدند

آب چشمه و درختان را خشکیده دیدند تعجب کردند گرسنه شدند تملیخا لباس شبان را پوشید تا کسی او را

نشناسد بجهت آوردن طعام بشهر رفت نان بخرد نان وا پول سکه دقیانوس را دید او را گرفت و گفت

دفینه پیدا کرده تا بردند نزد پادشاه آن شهر که مسلم بود او احوال خود را بیان کرد در خانه تملیخا قیمتی

لوحی که اسماء اصحاب کهف مرقوم بود دیدند یقین بصدق کلام تملیخا کردند پادشاه با حشم بدر غار آمد

اصحاب کهف بعد از اطلاع باین قضیه از خدا خواهش مرگ نمودند خدا وند ایشان را قبض روح فرمود

واشخاصیکه در آن زمان منکر معاد بودند حالت ایشان را دیدند اعتقاد بمعاد کردند پس ایشان

سبب هدایت شدند و بسیار شبیه است حالات سید الشهدا بحالات اصحاب کهف چنانچه سر مبارك

حضرت در بالای نیزه این آیه شریفه را بلکه تمام سوره کهف را تلاوت میفرمود در وقتیکه ابن زیاد ملعون

اهل بیت طاهره را در خرابه ایکه در جنب مسجد اعظم بود جا داد امر کرد آن سر مطهر را بر نیزه زده در

بازارها و محلات و قبایل کوفه میگردانیدند بروایتی بر در خانه اوی بر د رختی آویختند این آیه را تلاوت میفرمود و

سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و بروایت دیگر این آیه را قرائت میکرد فسیکفیکهم الله و هو

السمیع العلیم زید بن ارقم میگوید در غرفه خانه خود نشسته بودم ناگاه صدای غوغای عام عوام بگوشم

رسید نگاه کردم دیدم سرها را بنیزه ها کرده میآوردند یکسر در میان آنها مانند آفتاب درخشنده

چون نزدیك غرفه من رسید غرفه از نور شعاع آن سر مطهر منور شد دیدم این آیه را میخواند ام حسبت

ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا گفتم یا رسول الله بخدا قسم سر تو را بالای نیزه کردن عجب

تر است از قصه اصحاب کهف و بروایت شعبی در بازار صرافان کوفه او بخته بودند آن سر مطهر تنحنح

کرد و شروع نمود بقرائة سوره کهف تا رسید باین آیه انهم فتیة امنوا بربهم و زدناهم هدی ای شیعه احتمال

دارد تنحنح آنحضرت دو چیز باشد یکی آنکه چون امام حی و میت او یکیست شاید از ضرب چوب های

ابن زیاد که بدهان و بینی و زبان او زده و با خاکستر تنور خولی و با خاشاك توبره اسب شمر منافق

در راه حلق و دماغ آنحضرت بسته شده تنحنح فرمود تا رفع مانع بشود دوم آنست که بجهت آگاه نمودن

حضار باشد بمضمون آیه شریفه یعنی چنانچه اصحاب کهف ایمان بدقیانوس کافر نیاوردند و

بیعت آن نکردند و فرار نمودند تا بغار رسیدند مثل ما نیز چنین است که بیعت یزید کافر نکردیم و ما هم

آن جا نا بنگه ایمان بخدا آورده ایم و ترک بیعت یزید نموده ایم و باین سبب زیاده هدایت یافتیم و خلق نیز
زیاده هدایت یافتند و بطلان مذهب یزید پان زیاده ظاهر شد زیرا که هر قومی بسببی از اسباب
شهادت ما هدایت راه مییابند بلکه اگر شهادت آن مظلوم نبود اقامهٔ صوم و صلوة و سایر عبادات
نمیشد چنانچه در زیارت آن مظلوم وارد شده اشهد انک قد اقمت الصلوة و آتیت الزکوة یعنی تو سبب
این ها شده تا قیامت یعنی اگر تو شهید نمیشدی دین پیغمبر مضمحل میشد صوم صلوة متروک میشد
حارث بن وکیده میگوید چون دیدم سر مبارک سورهٔ کهف را تلاوت میفرمود متحیر شدم که سر بریده
چگونه تکلم مینماید فاذا سمعت من الرأس المبارک اما علمت یا بن وکیدة انا معاشر الائمة احیاء عند
ربنا نرزق یعنی پس ناگاه شنیدم از سر مبارک آیا ندانسته که ما گروه ائمه زنده میباشیم نزد خدا
میخوریم حارث میگوید تعجبم زیاده شد و قلبم عزم کردم که سرقت نمایم این سر مطهر تا از بین کفار
خلاص نمایم ناگاه صدائی شنیدم از آن سر اطهر یا بن وکیده لیس لک الی ذلک سبیل سفکهم دمی عند
اعظم من تسییرهم ایای یعنی ای پسر وکیده ترا باین خیال راهی نیست ریختن ایشان خون مرا عظیم تر
از گردانیدن من فذرهم فسوف یعلمون اذ الاغلال فی اعناقهم یعنی بگذار ایشان را زود میدانند
زنجیرها در گردنهای ایشان باشد در تذکره خواص الائمه نقل شده چون روز دوم برآمد ابن زیاد
روس مطهرات را با اهل بیت طهارت بجانب یزید روانه داشت و مفید در ارشاد فرموده که
چون از کربلا ابن سعد سر مطهر پیدا اخشند ابن زیاد سر اطهر را با روس سائر شهدا با زجر بن قیس داده با جماعتی
از کوفیان روانه شام کرد ابن اثیر میگوید مصحوب شمر شهر ارسال داشت بروایت شبث بن ربعی
و خولی ابن یزید و عمرو بن الحجاج را نیز با هزار سوار همراه ایشان روانه نمود بعضی گفته عمر سعد هم همراه ایشان

بود ظاهر از دروغ است بجهت آنکه عمر سعد از کربلا بکوفه ابن زیاد گفت آن نامه ایکه در خصوص قتل حسین
بتو نوشته ام او را بمن رد کن او گفت گم شده است در این خصوص میانه ایشان کدورت واقع
ابن زیاد از و رنجید ایالت ری را هم باو نداد و رسوای عالم شد هر مجلسی وارد میشد مردم از دور او
میشدند و چون بمسجد وارد میشد در هر جا مینشست اهل مسجد در اعتبار میخواستند از هر جا عبور
اطفال میگفتند بهم بکر هذا قاتل الحسین و دشنام میدادند او را تا مجال آمد شدش نماند خانه نشین شد
بر خود بست تا مختار در زمان سلطنت خود او را بجهنم فرستاد و لکن جمعی گفته اند ابن زیاد قضیهٔ شهادت
حضرت سید الشهدا و اهل بیت رسول خدا را شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند بشام روانه کنند تا شیعیان
بترسند از خلافت آل علی مایوس شوند و دل در اطاعت یزید ببندند ابن زیاد بروایت فصول
دست مبارک امام بیمار را غل کرده بگردن نیز بگردنش نهاد بروایت بحر المصائب همراه اسیران آل
مردان و زنان و اطفال و دختران بر پیمانها بستند و بر شتران سوار کردند مکشفات الوجوه
آورده است و بروایت ابی مخنف امام زین العابدین را مقید نمودند بقیود عدیده آن بیمار
بر شتر برهنه سوار نمودند در جلو اسیران میبردند از رانهای مبارکش خون جاری بود بروایت
عبد الملک بن هشام در وقت راه رفتن سر اطهر را بر نیزه میکردند و وقتیکه میگذاشتند چون بمنزل میرسیدند
آن را از صندوق بیرون آورده بر نیزه نصب میکردند بروایت منتخب با اول منزلیکه رسیدند
سر مبارک آوردند به پیش خود گذاشتند اسیران را آن سر اطهر جمع نمودند خود مشغول شدند
اهل بیت بقادسیه رسیدند ام کلثوم اشعاری با نوحه قرائت فرمود از جمله این بود ماتت رجالی
و افنی الدهر سادتی و زادنی حسرات بعد لوعاتی بروایت عبد الملک هشام در وقت راه رفتن

۲۱۰ سر اطهر را در صندوقی میگذاشتند چون بمنزل میرسیدند آن را از صندوق بیرون آورده بنیزه
نصب میکردند بروایت منتخب باول منزلی که رسیدند سر مبارک را آوردند به پیش خود گذاشتند
پسران را نزد آن سر اطهر جمع نمودند خود مشغول خوردن شراب شدند ناگاه دستی از دیوار ظاهر شد
با قلم آهن علی قول با خون بآن دیوار نوشت اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب بعضی گفتند
بعضی از لشکریان پیش آمدند که دست قلم را بگیرند ناپدید شد چون باز آمدند مشغول طعام شدند
دیگر باره آن دست ظاهر شد این شعر نوشت فلا والله لیس لهم شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب دوباره خواستند
آن دست را بگیرند مخفی شد چون باز شدند باز بیرون شد نوشت وقد قتلوا الحسین بحکم جور وخالف
حکمهم حکم الکتاب بعضی حفره ذاهب دیرانی را در اینجا نوشته اند چون معتمدین بعد از منزل بعلبک نوشته
لهذا ما هم در اینجا نوشتیم بعضی گفته وقتیکه اهل بیت را بطرف شام میبردند بجهت خواب قیلوله در پیش
دیری نازل شدند دیدند در دیوار آن دیر بیت مذکور نوشته شده از ذاهب سؤال کردند این بیت را
یعنی اترجوا امة قتلت حسینا الخ
که نوشته گفت این پانصد سال پیش از بعث پیغمبر شما نوشته شده از آبا نقل شده که سنگی پیدا
شد پانصد سال پیش از بعثت حضرت رسالت که در آن سنگ منقوش بود بلغت سریانی چیزیکه ترجمه
اش بیت مذکور بود و بالجمله بروایت منتخب همانکه این ملاعین دیدند دست از دیوار بر آمد بیت
مذکور را نوشت بسیار بفزع آمدند بروایت بحار الانوار بملاحظه این کرامت همه فرار کردند بعد از زمانی مراجعت
کردند در آن منزل کوچ کرده بمنزل دیگر روانه شدند ناگاه صدای هاتفی را شنیدند که میگفت ماذا
تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم آخر الامم اه پس بروایت ابی مخنف اهل بیت را با سرهای شهدا
سیر میدادند و طریق شهر تکریت پیش داشتند بعامل آن بلد نوشتند که زاد و علوفه ذخیره بگذارد ما را

۲۱۱ استقبال کن حاکم تکریت حکم کرد تا مردم شهر جمع شدند باسباب طرب وجشن تمام باستقبال ایشان بیرون
شدند هر یک از مستقبلین از سرها و اسیرها سؤال کردند و در جواب گفتند مردی بر یزید خروج کرده
بود ابن زیاد امر کرد او را کشتند اهل بیت او را اسیر کردند برای یزید میبریم مردی از نصاری گفت ایشان دروغ
میگویند من در کوفه بودم ایشان را داخل کوفه نمودند این سر خارجی نیست بلکه سر حسین بن علی بن ابیطالب است
مردم بمجرد شنیدن این کلام دوری بگردانیدند ساختند طرد و منع شدند جماعت نصاری نیز با ایشان متفق
نیز متفق شدند که نگذارند
شدند بگفتند گروهیکه پسر پیغمبر خود را بکشند ما راضی نمیشویم بشهر ما داخل شوند لهذا لشکریان از زمین
تکریت کوچ کردند از طریق بیابان و دیر عروه و زمین صلیتا گذشتند در وادی نخله نازل شدند آن روز
و شب در آنجا ماندند ناگاه شنیدند که زنان جن بر امام مظلوم نوحه میکنند نساء الجن اسعدن نساء
یاری کنید
الهاشمیات بنات المصطفی احمد یبکین شجیات یولولن ویندبن بدور الفاطمیات ویلبسن ثیاب
گریه میکنند در حالت حزن — ولوله میکنند
السود لباس المصیبات ویلطمن خدودا کالدنانیر نقیات ویندبن حسینا عظمت تلک الرزیات ویبکین
لطمه میزنند — رخسار پاکیزه
ویندبن مصائب الاحدیات پس از وادی نخله کوچ کرده در منزل لبا نزول کردند اهالی آنجا از بلده
بیرون آمدند چون سر اطهر را دیدند سلام بر او کردند بر جدش صلوة فرستادند بزبان بلعن و شتم
قاتلین سید الشهداء گشودند لشکریان چون این بدیدند در خشم شدند حکم بقتل و غارت آن بلد نمودند
آن بلده را خراب کردند از آنجا بکحیل آمدند در آنجا نامه بحاکم موصل نوشتند از احوال خود اطلاع دادند
حاکم شهر را بیاراست و رؤسای شهر را خبر داد که ابن زیاد سر خارجی را با اهل عیال او برای یزید میفرستد
باید باستقبال لشکر ابن زیاد بیرون رفت لهذا با بزرگان شهر میل ایشان را استقبال نمودند مردم
از اهل موصل از قصه آگاه شدند مردم شهر را خبردار نمودند که این سرها که میاورند سر حسین است چها

هزار نفر از قبیله اوس و خزرج و دیگر مردم جمع شدند متفق شدند که با لشکریان جنگ کنند سر اطهر را
از ایشان بگیرند در بلد خود دفن کنند. با این فخر تا قیامت در خاندان ایشان باشد بنا بر قول لشکریان در
موصل نازل شدند سر اطهر را بالای سنگی گذاشتند قطره خونی از سر اطهر بسنگ چکید در هر سال روز
عاشورا از آن سنگ تازه خون میجوشید تا زمان مروان ناپدید گردید با لجمله چون لشکریان مطلب اهل
موصل را فهمیدند از انجا کوچ کردند از تل اعفر در زمین نصیبین نازل شدند در انجا چون چشم زینب بسر
برادرش افتاد این اشعار خواند از جمله این شعر بود أتشهرونا فی البریة عنوة ووالدنا اوحی الیه جلیل
پس از نصیبین کوچ کردند از عین الورده گذشتند چون بدو منزلی حلب نزدیک شدند کاغذی بحاکم انجا نوشتند
که ما را استقبال کن و از دغدغه لشکر را مهیا کن حاکم با بزرگان شهر ایشان را استقبال نموده ایشان را از باب
اربعین بشهر در آورد و سر اطهر را در رحبه شهر نصب نمود امر کرد منادی ندا داد هذا رأس خارجی علی یزید بن
معویه مهیا شدند از آن منزل کوچ کنند حضرت سجاد این شعر را قرائت فرمود لیت شعری اعاقل فی البلاد
مات من فجعة الزمان بناجی انا بجل الامام ما بال حقی یتضایع بین عصبة الاعلاج در معجم البلدان نقل کرده
در غربی حلب کوهی جوشن نام بود معدن مس داشت وقتیکه اهلبیت طهارة از انجا عبور میکردند
چون زنی از امام حمل داشت در دامنه آن کوه وضع حمل نمود از اهالی آب خواست ندادند آن مخدره
بایشان نفرین کرد بعد از آن کسیکه از آن کوه چیزی برید معدن مس تباه گشت جانب قبلی آن کوه مزاری
معروف بمشهد السقط باشد و آن سقط را نام محسن بن حسین ع بود انتهی و با لجمله چون از بلده دعوات
حلب کوچ کرده بقنسرین رسیدند هر اهل آن شهر از شیعیان علی ع بودند چون ورود ایشان را دانستند
دروازه‌ها را بستند در بالای پشت بامها با ایشان سنگ میانداختند و لعن و طعن میگفتند حضرت ام

کلثوم در انجا این اشعار را میفرمود کهتتصبون لنا الاقتاب عاریة کاننا من بنات الروم فی البلد
الیس جدی رسول الله ویلکم هو الذی دلکم قصدا الی الرشد ولکن در بحار از خصایص نقل کرده چون سر امام
حسین را وارد قنسرین نمودند راهبی از صومعه خود بر آن سر انور اطهر نظر کرده دید نوری از دهان مبارک
آنحضرت ساطع است ده هزار درهم داد آن سر را گرفت داخل صومعه خود شد ندائی از غیب شنید که
طوبی لک ولمن عرف حرمته پس راهب عرض کرد هذا یا بحق عیسی ع امر کن این سر با من تکلم کند لب دهان مبارک
حضرت بتکلم آمد فرمود چه میخواهی عرض کرد تو کیستی فرمود انا ابن محمد المصطفی وانا ابن علی المرتضی وانا
ابن فاطمة الزهراء انا المقتول بکربلا انا المظلوم العطشان پس راهب رخ خود را بروی سر مبارک روی نهاد
عرض کرد بر نمیدارم روی خود را تا اینکه بفرمائی منم شفیع تو در روز قیامت فرمود ارجع الی دین جدی
راهب گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله پس حضرت قبول فرمود شفاعت او را آن
راهب سر اطهر را بموکلان آن سر رد نمود با لجمله بنا بر قول اول چون لشکریان دست بقنسرین نیافتند
ناچار بجانب معرة النعمان بشتافتند و مردم انجا در بروی ایشان بگشادند ایشان استقبال کردند علفه
و آذوقه دادند شب در انجا ماندند از انجا کوچ کرده بکنار شیرز رسیدند در انجا پیری بود بمردم انجا گفت
اینها سر حسین با خود میاورند همه سوگند شدند که ایشان را راه ندهند لهذا روی بسوی کفر طاب که قلعه کوچکی بود
نهادند اهل شهر دروازها بروی ایشان بستند ایشان نزدیک قلعه کفر طاب آمدند خولی ملعون از لشکریان
ندا در داد آیا شما در تحت فرمان یزید نیستید در را باز کنید ما را آب دهید گفتند سوگند بشما که
شربتی از آب نچشانیم مگر شما آن مردم نیستید که حسین ع و اصحاب او را تشنه شهید کردید لشکریان مأیوس
شدند از انجا حرکت کرده در زمین سیبور نازل شدند اشعاری فرمود من جمله این بود یا للرجال لما یاتی

کفر طاب

الزمان بد من العجائب ما عند بعجب آل الرسول علی الاقتاب عاریة وآل مروان یسیر تحتهم نجب

در آنجا پیری بود که محب علی بن ابیطالب بود با اهل سیبور گفت زنهار فتنه نکنید راه دهید تا مانند دیگر بلاد

از اینجا بگذرند چون ایشان امتناع کردند گفتند والله هرگز نمیگذاریم این قوم پلید بقدم خویش بلد ما را

دهند در زمان بیشتر شدند و قنطره را از آب قطع کردند مهیای جنگ شدند خولی ملعون با جمعی از لشکر

با ایشان جنگ کردند شش صد نفر از لشکریان بجهنم واصل شدند و جماعتی از اهل سیبور شهید ام کلثوم فرمود

این شهر اسمش چیست گفتند سیبور فقالت اعذب الله شرابهم وارخص اسعارهم ورفع ایدی الظلمة

عنهم ابو مخنف گوید لاجرم اگر دنیا را همه ظلم بگیرد حکام با ایشان جز بعدل معامله نکنند لشکریان ناچار

از آنجا حرکت کرده بزمین حماه آمدند مردم حماه از آمدن ایشان مطلع شدند ابواب قلعه را فرو بستند

از دخول ایشان کراهت داشتند از آنجا گذشتند والی حمص را آگاه نمودند تا بحمص داخل شوند والی حمص خالد نام

بود علف و آذوقه لشکر را جمع کرده خودش با گروهی از بزرگان تا نیم میل استقبال ایشان نمود چون خالد

با امیران سپاه مراجعت بحمص نمود مردم شهر صغیر و کبیر برشوریدند درها بستند سنگ انداختند

قول بیست و شش نفر از لشکریان را هلاک کردند گفتند لا کفر بعد ایمان ولا ضلال بعد هدی لشکریان

لابد از آنجا گذشتند قصد بعلبک نمودند حاکم آنجا خبر دادند مردمان را باستقبال ایشان فرستاد

وارد شهر شدند منبر با کمال استراحت در آنجا ماندند حضرت ام کلثوم اهالی آنجا را نفرین فرمود

اباد الله خضرائهم ولا اعذب الله شرابهم ولا رفع الله ایدی الظلمة عنهم ابو مخنف گوید اگر دنیا مملو از

عدل باشد نمیرسد باهل آن بلد مگر ظلم و جور پس از آنجا کوچ کردند در کنار دیر راهبی که آب کوثر آنجا

منزل کردند و اهل بیت را در طرفی باز داشتند دیده بانان بر ایشان گماشتند امام بیمار در آنجا چند

شعر مشهور من جمله این بود هذا الزمان فما تفنی عجائبه عن الکرام ولا تفنی مصائبه سر اطهر را علی قول

بر نیزه نصب کرده در جانب صومعه راهب نهفته علی قول بصندوقی گذاشتند و صندوق را در کنار

دیوار دیر نهادند بشراب خوردن و بعیش و طرب مشغول شدند بروایت منتخب صوت هاتفی را شنیدند

که بخدا سوگند نیامدم بسوی شما تا آنکه دیدم امام اعظم را ذبح شده و دو خنده کشیش بر خاک چسبیده در حوالی

نعش اعظم جوانان چندی دیدم که خون از گردنهای ایشان میریخت و مانند چراغها بودند که نور میافشاندند

در تاریکیها حق نعم میدادند که من در این قول صادقم و دروغ نمیگویم ام کلثوم فرمود تو کیستی هاتف عرض کرد

پادشاهی میباشم از طایفه جن با قوم خود آمدیم که حضرت را یاری کنیم چون بکربلا رسیدیم او را شهید کرده

بودند چون لشکریان کلام هاتف را شنیدند خائف شدند گفتند مرا امید اینم که از اهل آتشیم چون

پاره از شب گذشت راهب چنانکه رعد بغرو شد بانگی بگوشش رسید که همه اش حمد و تسبیح و تقدیس

خدا بود برخاست سر از دریچه صومعه بیرون کرده دید که از صندوق که بر کنار دیوار بر نهادند نور عظیمی

ساطع میشود بطرف آسمان صعود میکند درهای آسمان باز شده ملائکه فوج فوج نازل میشوند میگویند

السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابا عبد الله راهب از این واقعه بسیار متعجب شد و بجزع آمد

علی قول صبر کرد تا صبح شد از صومعه بیرون آمد و علی قول همان شب از بام صومعه پاسبانان را آواز

داد گفت کیانید گفتند لشکر ابن زیاد گفت این سر کیست گفتند سر حسین بن علی بن ابیطالب پسر فاطمه دختر

رسول الله گفت محمد مصطفی پیغمبر خویش را میگوئید گفتند آری گفت بد امتید شما اگر عیسی بن مریم را

فرزندی بودی بر مردمک دیده اش نشانیدیم گفت بزرگ لشکر کیست گفتند خولی است برد نزد

خولی آمد گفت هلاک شد بد شما آن نخبه کرده بد همانا اخبار ما سبب گفتند از اقتل هذا الرجل نظرا لسیما

دماعیط گفت ساعتی این سر را بمن دهید بعد بشمارید میگیرم خولی گفت بدهیم این سر را مگر به یزید
تا ده هزار درهم بجای بگیریم راهب گفت من این درهم را میدهم خولی گفت حاضر کن راهب همیانهای زر ده هزار
درهم داشت چون حاضر آورد خولی انها را گرفت هر دو همیان بخت و خاتم بر نهاد بناظر خود سپرد آنسر مبارک را
براهب داد راهب سر مطهر را بشست و معطر ساخته برکنار نهاد و میگریست میگفت یا ابا عبد الله
یعز علی ان لا اواسیک بنفسی ولکن یا ابا عبد الله اذا لقیت جدک محمد المصطفی ص فاشهد انی اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان علیا ولی الله اسلمت علی یدیک وانا مولاک
در بعض کتب مشهور مسطور است سر سید الشهداء با راهب تکلم فرمود شفاعت او را در قیامت بر ذمت
نهاد و بالجمله راهب آن سر را بلشکریان داد و ایشان در آن منزل کوچ کرده در منزل دیگر حاضر شدند آنجا درهمها را
تقسیم کنند چون خولی خاتم برگرفت دید درهمها سفال شده اند بر جانب هر یک لا مکتوب بود لا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر مکتوب بود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خولی گفت انا
لله و انا الیه راجعون خسر الدنیا والآخرة صاحب روضة الاحباب نقل کرده بود که او را یحیی حرانی مینامیدند
بالای تلی نزدیک بحران منزل کرده بود روزیکه اهل بیت را از دیر راهب بحران کوچ میدادند یحیی شاهد
سرها بود دید سر اطهر سید الشهداء که این آیه سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون را تلاوت میکند از
مشاهده این حالت تعجب کرد پرسید این سر کیست گفتند سر امام حسین ع است گفت پدرش که بود گفتند
علی بن ابیطالب گفت مادرش گفتند فاطمه دختر محمد المصطفی ص یحیی گفت اگر دین جد او حق نبود این معجزه از
او ظاهر نمیشد پس کلمه شهادت بر زبان خود جاری نمود عمامه از سر خود برداشته تقسیم نمود باهل بیت طاهره
جامه خز که پوشیده بود با هزار درهم نزد امام زین العابدین ع فرستاد جماعتی که موکل سرها بودند او را [illegible]

او را منع مینمودند آخر کار بمقاتله منجر شد یحیی پنج نفر از ایشان را بجهنم فرستاد تا عاقبت بدرجه شهادة
رسید او را نزدیک دروازه حران دفن کردند الآن مقبره دارد مشهور بقبر یحیی شهید در کتاب بحار نقل
کرده از راوی که میگوید در دور کعبه بطواف مشغول بودم دیدم مردی میگوید خدایا مرا بیامرز نمی بینم که
بیامرزی گفتم ای بنده خدا چنین مگو گناه تو هر قدر باشد خدا میآمرزد آن مرد گفت بدانکه ما پنجاه نفر موکل
سر حضرت حسین بودیم در راه شام چون شب میشد سر اطهر را در صندوق میگذاشتیم مشغول شرب خمر
میشدیم شبی من تنها شراب نخوردم چون تاریکی شب عالم را فرو گرفت شنیدم صدای رعد و برق را ناگاه دیدم درهای
آسمان گشوده شد نازل شدند حضرت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحق و محمد ص و جبرئیل و ملائکه
چندی هم با ایشان بود پس جبرئیل سر مبارک برداشته بسینه خود چسبانید و بوسید همه انبیا چنین کردند
همه گریه میکردند پس جبرئیل عرض کرد یا محمد حق تعالی مرا فرموده تو را طاعت کنم تو را در باره امت تو اگر میفرمائی
زمین را بتزلزل در آورم انطوریکه بقوم لوط کردم حضرت فرمود از برای من با ایشان موقفی است در روز
قیامت نزد خدا بعد از آن چند نفر از ملائکه آمدند عرض کردند حق تعالی امر فرموده این پنجاه نفر بقتل برسانیم
فرمود آنچه مأمورید بعمل آورید پس دیدم حربهای بایشان زدند بکشتند ملائکه قصد من نمودند فریاد کردم الامان الامان
الامان یا رسول الله فرمود برو خدا ترا نیامرزد چون صبح شد دیدم رفقای من همه خاکستر شده اند وبالجمله
چون نزدیک شهر شام شدند کسی نزد یزید آمد گفت اقر الله عینک ایها الخلیفه گفت چه خبر است گفت
سر حسین و یزید بجهة تو ... بیم و خوف شورش اهل شام گفت خدا چشم ترا روشن نکند امر کرد او را حبس کردند
علی قول یزید انگشتان خود را چنان گزید نزدیک بود قطع بشود پس فرمان کرد یکصد و بیست بیرق
برافراختند باستقبال رؤس مطهره و اسرا شتافتند در تحت بیرق بسیار کس تکبیر و تهلیل میکردند تا گاه

می‌آیا در زن میفرمود لا حول ولا قوة الا بالله و از هاتفی این اشعار را شنیدند جاؤا برأسك یا بن بنت محمد

مترملاً بدمائه ترمیلاً لا یوم اعظم حسرة من یومه داراه رهینا فی التراب قتیلاً وکانما بك یا بن بنت محمد قتلوا

جهاراً عامدین رسولا ویکبرون بان قتلت وانما قتلوا بك التکبیر والتهلیلا بعضی گفته این اشعار را ملك

مرحمی از نابغین چون سر مقدس را دید آنگاه تا برزاوی پنهان شد این ابیات را انشاد فرمود والله اعلم و سید

در لهوف فرموده در وقت ورود بشهر ام کلثوم بشمر گفت چه میشود مارا از آن دروازه ببری که تماشائیان کمتر

زیرا که مردم تماشای شهرها دیده بود کثرت ازدحام تماشائیان را و فرمود بگو سرها را از محملها دور تر دارند تا از نظر

مردمان اندکی محجوب مانیم که سخت خوار شدیم شمر ملعون از آن بغض و عناد که داشت گفت رؤس شهدا

در میان محملها نگه داشتند و از آن دروازه که ازدحام شامیان زیاد که در نظاره ساعات محل اجماع و جمعیت

در غایت بود قصد دخول نمودند و بروایت باهی از باب توما و بقول ابی مخنف از دروازه جیرون

داخل کردند در آن وقتیکه ایشان را بشام داخل میکردند یزید ملعون بر منظره نشسته که مشرف

بدروازه جیرون بود نگاه کرد علی قول در دار الاماره اهل بیت و سرها را نگاه داشته بودند آن ملعون

نگاه میکرد چون چشمش بر سرها و اسرا افتاد ناگاه غرابی صدا کرد چون بحکم نظر دلیل بر زوال ملك بود

آن ملعون این شعر را انشاد کرد یا غراب البین ما شئت فقل انما تندب امراً فقد فعل کل ملك

زائل و بنات الدهر یلعبن بکل بعد از آن بکبار دل بر کفر و طغیان نهاد قانون تدبیر از دست بداد

شعر بگفت لما بدت تلك الرؤس واشرقت تلك الشموس علی ربی جیرون صاح الغراب فقلت صح او لا تصح

فلقد قضیت من النبی دیونی ابو ریحان در کتاب آثار الباقیة ذکر کرده اول ماه صفر بود اهل بیت

وارد شهر شام شوم نمودند امام زین العابدین را بر شتر برهنه سوار کرده بودند و سر مبارك سید الشهداء

بر علی نصب نموده بودند و زنان را بر شتران برهنه سوار کرده بودند از عقب میآوردند و نیزه داران

برد در ما احاطه کرده بودند و هر یك از ما را که میدیدند اشك از چشمها ما جاری میشود نیزه بر سر ما میزدند

چون با این حالت ما را وارد شهر شام نمودند ملعونی ندا در داد یا اهل الشام هؤلاء سبایا اهل بیت الملعونة

سهل بن سعد ساعدی گفت بجهة حاجتی سفر بیت المقدس کردم از آنجا بشهر شام آمدم شهری دیدم با غزارت میاه و خضارت

گیاه و اشجار درهم رفته و دیباتین بر بسته مردم شادی میکردند دکانها را بسته بودند و علمها را بر پا نموده بودند

مردم بنحوی ازدحام نموده بودند که محله و بازارها پر شده بود و زنها با حسن و جمال زینت کرده بودند از

بعضی پرسیدم گمان میکنم شما را عیدی است که در نزد ما معروف نیست گفتند نه گفتم پس سبب این احوال چیست

گفتند برای یزید فتح عظیمی شده زیرا که شخصی یاد در زمین عراق خروج کرده بود او را بقتل آورده سرش را

وارد شام میکنند گفتم اسم آن چیست گفت حسین بن علی بن ابیطالب گفتم انا لله وانا الیه راجعون کفایت

شما را کشتن آن جناب تا آنکه او را لفظ خارجی نامیدید گفتند ای مرد حفظ کن نفس خود را احدی نیست که حسین را به نیکی

نام ببرد مگر آنکه گردن او را میزنند بروایت مناقب سهل میگوید تو مرا ملاقات کردم که با هم بکو حرف نمیزدند

در مسجدی پنهان شده گریه میکردند بمن گفتند یا شیخ نراك غریباً گفتم بلی من سهل بن سعد از اصحاب حضرت

رسولم گفتند ای سهل تعجب است که آسمان خون نمیبارد و زمین مردم را فرو نمیبرد سر مبارك حسین را که عترة

محمد است هدیه میآورند برای یزید گفتم از کدام دروازه وارد میکنند اشاره نمودند بدروازه ساعات

پس ناگاه دیدم علمهای کفر و ضلال را از پی یکدیگر میآورند و سرهای شهدا را بر سنان نیزه‌ها نصب نموده

بودند اول سر ابو الفضل العباس بود در سر اطهر سید الشهداء را در پی هم سرها میآوردند بر امام زین العابدین

و بر اهل بیت طاهره سلام کردم گفتند اگر بتوانی چیزی بدین شخص که سر امام را دارد بده تا پیشتر ز صد برقیم

۲۰۲ بیدادم بیشتر رفت علی روایة سهل میکوید دیدم دختری بر شتری بی محمل سوار بود من نزدیک رفتم گفتم تو
کیستی گفت من سکینه دختر حسینم عرض کردم من سهل بن سعد از اصحاب جد تو ام اگر در خدمتی هست بیان
کن کلام سابق را فرمود بحامل دینار زر سرخ بحامل سر دادم سر المطهر را از محامل قدری دور تر بردند عرض کردم
هل لک من حاجة اخری فرمود بلی ادفع لنا شیئا من الثیاب نستر به ابداننا پس جامه خود را بآن مظلومه دادم
و بهر یک از زنان قطعه از جامهای خود دادم پس قائمه محمل را گرفتم و السلام کردم آنکه ام کلثوم است عرض کردم
السلام علیکم یا اهل بیت محمد ام کلثوم فرمود من انت ایها الرجل الذی لم یسلم علینا احد غیرک منذ قتل
اخی و سیدی الحسین عرض کردم سهل بن سعد هستم از اصحاب رسول الله فرمود ای سهل شفاعت کن سرهای
شهدا را از میان محمل دورتر برند سهل میکوید وقتیکه از بیت المقدس میامدم مرد نصرانی با من همراه بود
سر المطهر کرده دید در بالای نیزه تلاوت میکند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون نصرانی از مشاهده این حال
اسلام قبول کرد شهادتین جاری کرد شمشیر خود را کشید بر اهل ها حمله نمود که بر میکرد تا آنکه جماعتی بسیار بر او حمله
رسانیدند تا شهید شد حضرت ام کلثوم این حالت را فهمید فرمود وا عجبا النصاری یحتشمون لدین الاسلام
الذین یزعمون انهم علی دین محمد یقتلون اولاده و یسبون حرمهم علی روایة سهل میکوید خدمت سید السجاد ع رسیدم
و خود را بآنحضرت شناسانیدم فرمود اگر پولی همراه داری بده بحامل سر سید الشهدا ع از محامل دور کنند
تا مردم بزنان نظاره نکنند آنچه فرموده بود بعمل آوردم فرمود حق تعالی ترا با ما محشور کند در روز قیامت سهل
میکوید وقتیکه سر سید الشهدا را در شهر شام حمل میدادند پیر زنی از زنان شام را دیدم که برای تماشا
بر روی بام کوشک بلندی بر آمده بود چون سر المطهر را بمقابل آن کوشک رسانیدند ناگاه عجوزه خبیثه
کرد یک سنگی بر داشت بر سر منور آنحضرت زد چنانکه بشنا باعی میاد کش آمد چون این را بدیدم دست بر داشتم

کفتم اللهم اهلکها و اهلکهن معها بحق محمد و آله هنوز کلام من تمام نشده بود آن قصر خراب شد همه
۲۰۱ آن زنها هلاک شدند و بروایت دیگر سهل میکوید سید السجاد این حالت را دید عرض کرد اللهم عجل هلاکها
و اهلاک من معها ناگاه قصر خراب شد و همه هلاک شدند در خبر است ابراهیم ابن طلحه که در جنگ جمل
در لشکر طلحه و زبیر بود در وقتیکه اسرا را وارد شهر میکردند بحضرت سید السجاد ع گفت از راه شماتت
گفت یا علی بن الحسین من غلب حضرت سر از محمل بیرون آورد فرمود اذا اردت ان تعلم من غلب و دخل
وقت الصلوة فاذن ثم اقم یعنی اگر میخواهی بدانی کدام کس غالب شد ما و یا یزید چون وقت نماز داخل شود
اذان و اقامه بگو یعنی آنکسیکه در اذان و اقامه نام او را بلند میکوئی او جد من محمد است ص و اولاد او همه ابد الاباد
قاهر و غالبند راوی گوید وقتیکه اسرا را داخل میان شهر میکردند زنان مردی گفت چه نیکو اسیران هستند ان
کنیزان ام شهر را از کدام بلد هستند سکینه فرمود نحن سبایا آل محمد منهال بن عمر میکوید قسم بخدا وقتیکه سر سید الشهدا
را در شام عبور میدادند مردی از پیش روی او قرائت سوره کهف مینمود چون رسید بقوله تعالی ام حسبت
ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا دیدم آن سر مبارک بلسان فصیح فرمود اعجب من اصحاب الکهف
قتلی و حملی و بالجمله سرهای شهدا را بر سنان نیزها نصب کرده بودند حمل میدادند سر سید الشهدا را شمر ذی الجوشن
بر سنان افراشته میگفت انا صاحب الرمح الطویل انا صاحب الدین الاصیل انا قتلت ابن سید الوصیین
و اتیت براسه الی امیر المؤمنین ام کلثوم در جواب فرمود کذبت یا لعین بن اللعین الا لعنة الله علی القوم الظالمین
یا ویلک تفتخر علی یزید بن معویة الملعون ابن الملعون بقتل من ناغاه جبرئیل و میکائیل و من اسمه مکتوب علی
سرادق عرش رب العالمین و من ختم بجده المرسلین و قمع بابیه المشرکین فمن این مثل جدی محمد المصطفی و ابی
علی المرتضی و امی فاطمة الزهراء خولی ملعون در جواب آنحضرت گفت تو هرگز از کلام مسجع گفتن سر بر نمیداری

دو دختر مرد کلام مستجع کو بنده هستی و بالجمله بعد از سر سید الشهداء سر حربن یزید ریاحی پدیدار شد
بعد از ان سر حضرت عباس ع ابن اقشم جعفی حمل میداد پس سر عون ابن علی پدیدار شد حامل ان سنان
طریق سوار بعد از سوار حامل سرهای شهدا بودند انوقت سید السجاد این شعر را انشاد فرمود افاد ذلیلا
فی دمشق کانّنی من الزنج عبد غائب عنه نصیره وجدی رسول الله فی کل مشهد وشیخی امیر المؤمنین
وزیره فیالیت امّی لم تلدنی و لم یکن یزید یرانی فی البلاد اسیره پس این ظالمین بی انصاف اهل بیت را
با سرهای شهدا تا در باب مسجد جامع که جای نگهداشتن اسیران و غلامان روم و فرنگ بود نگه داشتند الا
لعنة الله علی اعدائهم اجمعین **مجلس چهاردهم** الحمد لله الذی لا یبلغ مدحته القائلون ولا یحصی نعمائه
العادون ولا یؤدی حقه المجتهدون ولا یبلغه بعد الهمم ولا ینالهُ غوص الفطن والصلوة والسلم علی اوّل
الاوائل واذل الدلائل مبدء الانوار الازلی و منتهی العروج الکمالی و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
المظلومین المغمومین المکروبین سیما علی المقتولین فی الفلوات بضرب اسواط العصاة والرؤس المرفوعات علی القناة
و الثغر المضروب بخیزران اشد الطغاة و لعنة الله علیه و علی امثالهم ما دامت الارضون والسموات **اما بعد**
قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی در خبر است وقتیکه این ایه شریفه نازل شد حضرت
خاتم ص امر فرمود باجتماع خلق پس بمنبر بالا رفت فرمود ایها الناس حق تعالی تکلیفی فرموده است بگویم بشما بانه
مردم ساکت شده جواب نگفتند مرة اخری فرمود مردم کما فی السابق بودند مرة ثالثة فرمود مردم بنحو سابق
سکوت کردند فرمود ان تکلیف بر طلا و نقره نیست عرض کردند فرمود حق تعالی مقرر داشته اجر پیغمبری من
مودت شما باشد باقربا و خویشان من مردم همه اظهار انقیاد و اطاعت نمودند بعضی از اعلام فرموده
بلفظ مودت بطریق ادغام نه بفک ادغام زیرا اگر ممکن بود بگوید الا الوداد فی القربی یحتمل اشاده باشد بانکه

شیعه در محبت اهل بیت چنانچه دو دال مدغم در لفظ مودت باشد یعنی کمال اتحاد را داشته باشند مال و اموال
و اولاد و بدن و جان را نثار ایشان نمایند و مراد از قربی ائمه اطهارند چنانکه سید السجاد در وقتیکه سرهای
شهدا را با اهل بیت طاهره بباب مسجد جامع نگهداشته بودند مردی پیری ایشان را دید از اسرای کفار دانست
گفت الحمد لله الذی قتلکم و اهلککم و قطع قرن الفتنة یعنی حمد خدا را که شما را کشت و هلاک نمود شما را
و بر کند و قطع نمود شاخ فتنه را پیر مرد هرچه بدهنش امد از فحش و شتم بایشان گفت سید السجاد ع این ایه
خوانده و ات ذا القربی حقه عرض کرد بلی فرمود این ایه را تلاوت کرده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا عرض کرد بلی همه اینها را قرائت کرده ام فرمود ای شیخ همه ایات در حق ما نازل شده
ما ایم ذی القربی ما ایم اهل بیت خدا از هر الایشی پاک و پاکیزه کرده است پیر چون این کلمات را شنید دست
بطرف اسمان برداشته سه مرتبه عرض کرد اللهم انی اتوب الیک اللهم انی ابرء الیک من عدو ال محمد
و من قتلة اهل بیت محمد ص پس عرض کرد یابن رسول الله ایا توبه من قبول است فرمود ان تبت تاب الله
علیک وانت معنا چون این خبر بیزید رسید امر کرد او را بقتل رسانیدند پس اهل بیت را با سرهای شهدا
از انجا سواره بباب دار الاماره رسانیدند دراوی گوید اول روز ایشان را بدروازه شام رسانیدند
از کثرة اجتماع مردم و از دحام نظارگان و حرکات شادیانه ایشان وقت نماز دیگر یا وقت نماز ظهر یا
عصر باشد بباب دار الاماره رسانیدند یزید ملعون بهمه مردم اذن داد که بمجلس او بیایند از
کثرة شادی قصر خود را اراسته پردهای زنبوری اویخته تختی از عاج بجواهر مرصع نموده در بالای ان
افکنده کرسیهای مزین بجانب یمین و یسار تخت قرار داده امرای شام و بزرگان بنی امیه و وزرای دولت
خارجه بر انها نشسته ان ملعون تاجی مکلل بجواهر بسر نهاده و بلباسهای فاخر خود را اراسته طلب اذن

از آن ملعون نمودند که سرهای شهدا و اهل بیت طهارة را داخل مجلس او کنند آن ملعون از راه

تکبر اعتنا نکرده بروایت منتخب تا یک ساعت در آنجا نگه داشتند مروان بن حکم لعین از مجلس یزید

بیرون آمد چون نظرش بسر اطهر سید الشهدا افتاد اظهار خوشحالی نمود علی قول مروان ملعون در آن وقت

اطراف خود را حرکت میداد و میگفت یا حبذا بردك فی الیدین ولونك الاحمر فی الخدین شفیت نفسی من دم

الحسین اخذت ثاری وقضیت دینی بعضی گفته مروان ملعون در مدینه بود چون سر سید الشهدا را از

آنجا بردند آن ملعون این شعرها گفت ظاهرا قول اول احتمال صدقش بیشتر باشد اما عبد الرحمن برادر مروان

نیز از مجلس یزید خارج شد هاتکه نظرش بان سر اطهر افتاد صدا بگریه بلند نمود گفت یا اباعبدالله بسیار

گران است بر من آنچه بر تو وارد شده این شعر را انشاد نمود سمیة امسی نسلها عدد الحصی وبنت رسول الله

لیس لها نسل امام غریب الطف ادنی قرابة من ابن زیاد وهو فی غایة الرذل علی روایة یزید کلام او را شنید گفت

خدا لعنت کند ابن مرجانه را او سرعت کرد در قتل حسین من راضی بان نبودم بروایت اکثر باو تهدید کرد گفت

خاموش باش مکر ترا در چنین مجمع مجال سکوت نیست زحر بن قیس رخصت حاصل کرده بمجلس آن ملعون داخل

شد یزید گفت وای بر تو چه خبر داری گفت ایها الامیر حسین با هیجده نفر از اهل بیت و شصت نفر از

اصحاب خود بکربلا آمدند ما بجانب ایشان شتافتیم نخست گفتیم که حکم ابن زیاد را اطاعت کنید یا جنگ را

آماده باشید البتة بذلت تن نداده مهیای قتال باستاد ساعت در از روز عاشورا بر آمد از هر طرف بتاختیم

و تیغها بکار بردیم چند انکه کسی خواب نیم روز کند با قصابی شتر بکشند همه را از شمشیر بگذرانیدیم اکنون

بدنهای ایشان بیابان برهنه و بر خاک افتاده و رویها بخون آغشته از تابش آفتاب همیگدازد و بادها

بر ایشان میوزد کس بزیارتشان جز مرغان نمیرود یزید ملعون اندکی سر بزیر افکنده بعد سر بلند کرده گفت

قد کنت ارضی من طاعتکم بدون قتل الحسین اما لو انی صاحبه لعفوت عنه گفت کار شما پسند خواطر من

بود و از اطاعت شما راضی میشدم بدون قتل حسین ولی اگر من در آنجا میشدم حسین را عفو میکردم بقتل

نمیرسانیدم ولکن قضا و قدر خدا باید جاری بشود بروایتی آن ملعون گفت این بسیار دیر بلک مصیبت است

خدا لعنت کند ابن مرجانه را اگر میانه او و حسین قرابتی بود چنین کاری نمیکرد اگر من در آنجا بودم مرگ را

از حسین دفع میکردم بهر چیز که قادر بودم اگر چه در این باب بعض اولاد من هلاک میشد آن ولد

الزنا این جرئت را بجهت آن میکرد میترسید اهل شام فتنه برپا نمایند و بشورند و الآن همه بسیار

باین فتح شاد بود بعد زجر بن قیس محفر بن ثعلبة مأمور بکوچ دادن اهل بیت بود قصد ورود مجلس

نمود گفت هذا محفر بن ثعلبة اتی امیر المؤمنین باللئام الفجرة بیمار کربلا با انکه در اثنای راه کسی از لشکریان

ضعف نمیزد بجواب شد فرمود ما ولدت ام محفر شر و الئم ولکن قبح الله ابن مرجانة بروایت ابن نما این جواب

یزید گفت از بهر آنکه بردم بفهمانند من قتل حسین را راضی نبودم در توجیه طبری منقول است که یزید روز دوم

اذن دخول داد ولکن مشهور آنست که همان روز اول بعد از سه ساعت که در باب دار الاماره نگه داشتند

یزید ملعون اذن دخول داد شمر ذی الجوشن داخل شد سر اطهر در سنان نیزه اش بود یزید گفت از

پائین آوردند علی روایتی بشستند محاسن مبارک را شانه زدند در میان طشت زر گذاشتند بجلو او نهادند

یزید ملعون از شرب خمر بسیار مست و سکران و از نظاره سر شمن بسیار شاد و فرحان بود این اشعار را

انشاد نمود یا حسنه یلمع بالیدین یلمع فی طشت من اللجین کانما حف بورد تین کیف رایت الضرب یا حسین

شفیت غلی من دم الحسین یا لیت من شاهد فی الحنین یرون فعلی الیوم بالحسین چون شمر ذی الجوشن

بسیار مست دید این شعر را قرائت کرد با انکه بدیهه بود ابن زیاد گو بنده این شعرها گفت چنانچه در احوال

۲۰۲ مجلس ان ملعون ذکر شد املاء رکابی فضة دادی ذهبا انی قتلت السید المهذبا قتلت خیر الناس اما و ابا
و اکرم الناس جمیعا حسبا یزید ملعون بجانب او تند نگاه کرد گفت خداوند رکاب ترا با تش پر کند اگر
میدانستی حسین از جهت ابوین بهترین مردم است چرا او را کشتی گفت بجهت انکه جایزه عطا کنی یزید گفت
من جایزه نخواهد رسید شمر ملعون خائف و خاسر و زیانکار از اخرت شد پس یزید ملعون روی با هل مجلس کرد
گفت همواره حسین بمن مفاخره میکرد میگفت ابوین من از ابوین یزید افضل و جد من از جد او اشرف
و خودم از یزید نیکوترم اما پدر او با پدر من از در لجاج و احتجاج بیرون شد خداوند در میان ایشان حکم
کرد و پدر مرا برگزید و اما مادر او و جد او شکی نیست از مادر و جد من افضل است اما انکه خودش را از
من بهتر میدانست گویا این ایه را قرائت نکرده بود قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع
الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر بعضی گفته این کلمات را
وقت اشاع کردن چوب بثنایای انحضرت گفت ملعون بالجمله ان امر کرد اهل بیت را وارد مجلس کردند بروایت
بیمار کربلا میفرمود ما بر بیمانها ماننده گوسفند ها بسته بودند علی روایت محمد بن الحسین ع فرمود ما دوازده
غلام بودیم که بزرگترما امام بیمار بود همه را غل جامعه در کردن بود هریک بکتابی پیراهن در بر داشتیم چون
یزید گفت بخدا قسم من از خروج ابی عبد الله و شهادت او خبر نداشتم علی قول نا بیک ساعت از
نخوت و تکبر با ایشان نگاه نکرد ایشان همه بر پا ایستاده بودند و از بی ساتری افتاب در بدنهای ایشان
سوزانیده و بدنهای سیاه شده از کعب نیزه ها گویا هر کدامی قطعه از عمامه مستعمل سهل سا عقدا دو
خود را بان ستر نموده بودند ان ملعون این حالات را مشاهده نمود گفت خداوند ابن مرجانه را زشت
خوار کند اگر با شما خویشاوندی داشت باین طریق با شما رفتار نمیکرد و باین حالت شما را بشام نمیفرستاد پس امر

کرد طاهرات و کودکان را در پشت سر خود نشانیدند امام را در مقابل یزید نگه بداشتند چون
نظر زینب ع برسر انور برادر افتاد گریبان چاک نموده گفت یا حسینا یا حبیب رسول الله یا بن مکة و منی
یا بن فاطمة الزهراء سیدة النساء یا بن بنت المصطفی نالهٔ انمظلومه چنان دلسوز جانگداز بود همه اهل
مجلس را گریانیدند ان ملعون خود سر در پیش افکند امام زین العابدین ع فرمود مرا اجازت باشد تا سخنی بگویم
یزید گفت بگو ولی بیهوده مگو امام فرمود من در جائی ایستاده ام که سزاوار نیست از مانند من کسی بیهوده بگوید
یا یزید ما ظنک برسول الله لو یرانا علی هذه الحالة موثقین فی الحبال عرایا علی اقتاب الجمال یعنی ای یزید چه
گمان میبری برسول خدا هرگاه ما را باین حالت به بیند بدینگونه بریسمانها برابسته اند و برهنه بر شتران
بیجهاز نشانیده اند پس باقی نماند احدی از مجلس مگر انکه گریه کرد حتی یزید ملعون هم گریه کرد علی قول حضرت
فرمود ظن تو بپیغمبر چه باشد مرا در زنجیر به بیند یزید گفت ریسمانها را بریدند و زنجیرها را از کتفها و گردنها
برداشتند بروایت ابن عماره فاطمه بنت الحسین فرمود ای یزید دختران پیغمبر هم اسیر میشود پس همه مردم گریه
کردند و صدای گریه از خانه یزید بلند شد یزید گفت نه بلکه دختران پیغمبر آزادگان و گرامیند علی قول گفت
یا ابنة اخی انا لهذا کنت اکره علی قول پیش انکه ریسمانها را بگیرد و زنجیرها بردارد رو کرد با امام بیمار گفت
یابن الحسین ابوک قطع رحمی و جهل حقی و نازعنی فی سلطانی فصنع الله به ما قد رایت یعنی یزید تو قطع رحم نمود
جاهل شد بحق من منازعه کرد در سلطنت با من پس کرد خدا با انچه دیدی حضرت در جواب فرمود ما اصاب
من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها یعنی نمیرسد از مصیبتی در زمین و یا در
نفسهای شما مگر انکه در کتابی مکتوب و مقدر است پیش از انکه ما خلق کنیم او را یعنی همه انها در ید قدرت
خدا است پس یزید به پسر خود خالد گفت جواب او را بگو او عاجز ماند یزید گفت قل ما اصابکم من مصیبة فبما

کسب ایدیکم یعنی هر چه برسد بشما از مصیبتی پس بسبب چیزیست که کسب کرده دستهای شما باید دانست
این آیه در حق غیر معصومین است زیرا که مصائب وارده بایشان از بابت تقدیرات متعلقه الهیه بجهت
ازدیاد مرتبه بمفاد البلاء للولاء بایشان وارد شده است راوندی نقل کرده یزید با امام بیمار سخن میگفت
شاید حضرت جوابی بگوید یزید او را بهانه کند امر بقتل او نماید حضرت جواب مناسب میگفت و سبحه را
در دست خود با انگشت مبارک حرکت میداد یزید عتاب کرد با آنکه من با تو حرف میزنم تو جواب میگوئی
و سبحه را حرکت میدهی حضرت فرمود پدرم از جدم خبر داد که جدم چون از نماز صبح فارغ میشد حرف نمیزد
سبحه را در پیش خود مینهاد و میگفت اللهم انی اصبحت اسبحک و امجدک و احمدک و اهللک بعدد
ما ادیر به سبحتی یعنی ای پروردگار من صبح کردم در حالتیکه تسبیح میکنم ترا و تمجید میکنم ترا و حمد میکنم ترا
و تهلیل میکنم بشماریکه میگردانم بدست خود سبحه خویش را آن وقت سبحه خود را بدست خود حرکت میداد
میفرمود حرز نیست مردم را تا وقتیکه برخت خواب در شب داخل بشوند و وقت خواب آن دعا را انا در
میکرد سبحه را در تحت بالین خود میگذاشت میفرمود این کار عوض گردانیدن سبحه است ای یزید من
در این کار اقتدا بجد خود مینمایم یزید گفت من با هیچ یک از شما سخن نگفتیم مگر آنکه جواب پسندیده شنیدم
پس آن ملعون دوباره گفت الحمد لله الذی قتل اباک فقال لعنة الله علی من قتل ابی در آنوقت با امام
بیمار دوازده تن بیکرشته بسته احبال و مقید اغلال بودند یزید ملعون برای قتل آن مظلوم
بهانه طلب میکرد چون این سخن بشنید بسر غضب اقدام کرد گردن آن مظلوم را بزنند حضرت فرمود
چون مرا بکشتی این دختران رسول الله را بعد از من محرمی ندارند کدام کس ایشان را بمنازل خویش
خواهد رسانید یزید بسر حم گفت تو ایشان را بمنازل خویش خواهی رسانید پس آن ملعون سوهانی طلب

نمود

نمود بدست خود او تا دو عقود غل جامعه را قطع و فصل نمود آنها را از گردن آن مظلوم برداشت گفت
دانستی وجه آنکه خودم این کار را کردم فرمود برای آنکه غیر از تو کسی بگردن من منت نگذارد گفت قسم
بخدا مقصود من همین بود پس امر کرد احبال و اغلال دیگران قطع کرده همه را از قید و حبل رها
کردند بروایت منتخب یکیک احوال زنان را پرسید گفتند این ام کلثوم کبری یعنی زینب است و این
ام کلثوم صغری و این فاطمه دختر حسین در هکذا راوی گوید او در این میان ملاحظت بدختر کوچکی کرد روی
خود را باستین خود پوشانیده گفت این طفل کیست گفتند هذه سکینة الحسین گفت انت سکینة
و بکت المظلومة گفت ما یبکیک فرمود کیف لا تبکی من لیس لها ستر تستر وجهها و راسها عنک
و عن جلسائک پس آن ملعون گریه کرد گفت خدا لعنت کند ابن زیاد را چه قدر قساوت قلب با آل الرسول
داشته پس گفت ای سکینه پدر تو کفران ورزید بحق من و قطع نمود رحم مرا آن مظلومه فرمود ای یزید
مسرور مباش بقتل پدر من که او سعادت یافت بشهادت و تو مهیا باش جواب خدا و رسول او را
چه خواهی گفت و کجا است برای تو جواب آن ملعون گفت ای سکینه ساکت باش برای پدر تو حقی نیست چون
اهل مجلس فصاحت و شیرین زبانی سکینه را دیدند مردی از آنجا برخاست گفت یا امیر هب لی
هذه الجاریة من الغنیمة فتکون خادمة عندی آن مظلومه همانکه اسم کنیزی را شنید خود را بعمه اش ام
کلثوم چسبانید گفت آیا میشود نسل رسول الله مملوکان زناکاران شوند ام کلثوم بآن مرد فرمود اسکت
یا لعین الرجال قطع الله لسانک و اعمی عینیک و ایبس یدیک و جعل النار مثواک ان اولاد الانبیاء
لا یکونون خدمة لاولاد الادعیاء راوی گوید بخدا قسم هنوز کلام آن مظلومه تمام نشده بود دعای او مستجاب
شد پس آن مظلومه فرمود این است جزای کسیکه متعرض حرم رسول الله شود بروایت شیخ مفید ناظم

دختر امام حسین فرمود همین نظر اهل مجلس بما افتاد شامی سرخ روئی از جا برخاست گفت یا امیر
هب لی هذه الجاریة بطرف من اشارت کرد بدن من از شنیدن این حرف بلرزه امد گمان کردم این عمل را
برای ایشان جایز است بجامه عمه ام زینب کرفتم گفتم او یتیمت واستخدمت بعیز یتیم شدم خدمت کار دیگر بشوم
عمه ام بشامی فرمود لو مت ما لک ولا لیزید یعنی اگر بمیری نمی شود این کار نه برای تو و نه برای یزید پس
یزید در غضب شد گفت هرگاه زینب فرمود مگر انکه از دین جدم و پدرم و برادرم بیرون روی غضب
ملعون زیاده شد گفت در مقابل من چنین حرفها میزنی پدر و برادر تو از دین بیرون رفتند اعطلوم فرمود
بدین جد و پدر و برادر من هدایت یافته اگر مسلمان شده باشی یزید گفت دروغ گفتی ای دشمن خدا این
برای من روا است اگر بخواهم میکنم ان مظلومه فرمود امیری مسلط بجور انچه میخواهی میکوئی پس یزید حیا نمود
ساکت شد دوباره مرد شامی کلام سابق خود را اعاده نمود یزید گفت دور شو خدا ترا امرگ دهد بود
سید بن طاوس ان شامی پرسید کیست این دختر یزید گفت فاطمه دختر حسین است و این زینب دختر
است شامی گفت لعنت خدا بر تو باد ای یزید میکشی عترت پیغمبر خود را و اسیر میکنی ذریه او را بخدا من خیال
کردم اسیران روم میباشند پس امر نمود کردن ان شامی را زدند ولکن از کلام ابن اثیر فهمیده میشود
که بکنیزی خواسته فاطمه بنت امیر المؤمنین بود و بالجمله ان ملعون امر کرد طشت زرین که سر سید الشهدا
در ان جا بود اوردند در پیش روی او بر زمین گذاردند بموجب حدیث امام رضا ان ملعون با مرتفان
خود مشغول خوردن شراب و بازی کردن شطرنج شد با یاران خود میخورد و میخوشید و نشاط میکرد چون
بر حریف غالب میشد سه جام فقاع بر کشید و دردان را بر زمین از ان طرف که طشت طلا بود میریخت
تا ان ملعون دست پلید خود بلند کرد با چوب خیزران که داشت بر لب و دندان مقدس اشاره نمود

در بیان احوال اهلبیت بعد از ورود بشام

بابیات ابن زبعری و چند شعری از خود با ملحق نمود لیت اشیاخی ببدر شهدوا وقعة الخزرج
مع وقع الاسل لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل لست من خندف ان لم انتقم من بنی
احمد ما کان فعل قد اخذنا من علی ثارنا وقتلنا الفارس اللیث البطل وقتلنا القرم من ساداتهم
وعدلناه ببدر فاعتدل فجزیناهم ببدر مثلها وباحد یوم احد فاعتدل لو رأوه فاستهلوا فرحا
ثم قالوا یا یزید لا تشل وکذاک الشیخ اوصانی به فاتبعت الشیخ فیما قد سئل حضرت سکینه فرمود
بخدا هرگز ندیدم کسی را سخت دلتر و کافرتر و مشرکتر و شریرتر و جفاکارتر از یزید و قتیکه سر اطهر پدرم
پیش او نهاده بود بندا اهل بیت پیغمبر زار زار میگریستند بحالت او هیچ اثری نمیکرد با چوب خیزران
بر دندانهای مبارک پدرم میزد و اشعار را میخواند و بالجمله چون ابو برزه اسلمی حاضر مجلس بود دید بی حیائی
یزید را مشاهده نمود گفت ویحک یا یزید اتنکث ثغر الحسین بقضیبک اشهد لقد رأیت رسول الله
یرشف ثنایاه وثنایا اخیه الحسن ویقول انتما سیدا شباب اهل الجنة فقتل الله قاتلکما یزید از شنیدن این
کلمات در غضب شد فرمان داد او را از مجلس بیرون کردند پس سمرة بن جنادة بن جندب برخاست گفت
قطع الله یدک یا یزید چوب بر دندان پسر پیغمبر میزنی من دفعات عدیده دیدم رسول الله این موضع
بوسه میداد یزید برآشفت گفت اگر از اصحاب پیغمبر نبودی میکفتم گردنت را میزدند سمره گفت
که با پیغمبر مصاحب بودن مراعات میکنی و پسر پیغمبر را میکشی در این هنگام زنها هاشمیه در خانه یزید
بودند با واز بلند بنای گریه و زاری گذاشتند بصوت حزین میگفتند واحبیباه واسید اهل بیتاه یابن محمد
یا فریاد رس ایتام و ارامل ای مقتول شمشیر اولاد زنا چون حضرت زینب گریه او یزید را دید
دست برد و گریبان خود را بدرید با تسنا و تا حبیب رسول الله بگفت بعد از گریه زیاد برخاست خطبه

۲۳۲ طولانی غرا خواندند که مشتمل بر حمد خدا و نعت رسول الله و ذم ظالمین ائمه هدی بود و محتوی بر بعضی
انتقادات و مواعظ بیزید بود ما حصل جمله اینها این بود ای یزید آیا گمان میکنی که اطراف زمین را
آسمان را بر ما تنگ کرده و ما را از شهر بشهر مانند اسیران کردانیدی از مرتبه و منزلت ما ناقص کرده
بر حشمت و کرامت خود افزودی میپنداری که ترا عزیز و گرامی داشته و ما را خار و ذلیل خواسته
باش تعجیل مکن مگر آیه لا تحسبن الذین کفروا را فراموش کرده که میفرماید گمان نکنند آنانکه کافر
اند تاخیر عذاب ایشان خیریست برای ایشان همانا مهلت دادیم ایشان را تا بر گناه خود بیفزایند و ما
بر عذاب ایشان بیفزاییم ای پسر طلقا این از عدالت است زنان و کنیزان خود را در خانه مستور داری
دختران پیغمبر را مانند اسیران شهر بشهر بگردانی از کربلا تا شام بی برادر و پسر و بی یار و یاور از
نزدیک و دور و وضیع و شریف میکردانی آری از مثل تو امید کی توان داشت که مادر تو جگر پاکان
را مکیده و گوشت تو از خون شهیدان روییده تو چوب بر لب دندان حسین میزنی و باجداد کافر
خود مباهات میکنی و آبای خویش را صدا میزنی اندکی صبر کن شربتی که آنها چشیدند تو نیز میچشی و با
دو یک جا جمع میشوی آنوقت آرزو میکنی ای کاش ناگفتنی نگفتنی ناکردنی نکردمی بعد گفت ای پروردگار
من بگیر حق ما را از ستمکاران ما و غضب فرما و عذاب بفرست با آنانکه خون ما را بریختند بخدا قسم ای
یزید تو پوست خود بدریدی و گوشت خود ببریدی اکنون از خدیعت و مکیدت دست بدار هر قدر
از جهد و سعی فرو مگذار از عهده آن برنیایی که ذکر ما را محو کنی و وحی ما را بمیرانی و خویشتن را از این عار برهانی
عقل تو علیل و ایام تو قلیل و جمع تو پراکنده و روز تو گذرنده است در روزی که منادی حق برسد لعنت
خدا بر ظالمان است حمد میکنم خدا را که بما سعادت و مغفرت بخشید و مسئلت میکنم شهیدان ما را

۲۳۳ اجر جزیل و ثواب جمیل کرامت فرماید حسبنا الله و نعم الوکیل یزید بعد از استماع این فرمایشات
حضرت زینب خواست که عذر بتراشد گفت زنان نوحه کننده بیهوش اند حرف میزنند این شعر را
در جواب گفت یا صیحة تحمد من صوائح ما اهون الموت علی النوائح بعضی گفته این شعر را در جواب زنها
گفت که در خانه او صدا بناله بلند کرده و یزید گفت خدا ابن زیاد را هلاک کند که قتل او شتاب کرده بعد
آن یزید ملعون با بزرگان بنی امیه مشورت کرد با این جماعت چه نحو رفتار کنم خلاص بکنم یا بقتل رسانم
ملعونی سخن ناشایسته بقتل اشاره کرد باین عبارت لا تتخذن من کلب سوء الا جروا بعضی از مؤلفین گفت
عبارت آن ملعون را تصحیف کرده و تغییر داده باین نحو لا تتخذ من کل سوء جزءا یعنی احدی مکن از هر بد کرم
جرم از آن را یعنی از چیز بد سر سوزن باقی نگذار همه را فانی کن نعمان ابن بشیر گفت انظر ما یصنع بهم رسول
الله فاصنعه بهم یعنی ای یزید ملاحظه کن چه نحو رسول الله با ایشان رفتار میکند تو هم بان نحو رفتار کن پس
یزید ملعون امر کرد ایشان را بردند بخرابه که داغ گرما بود و نه حافظ سرما سقف نداشت آفتاب بر رویهای
بجدی تاثیر مینمود که پوست میانداخت یکطاق شکسته در آنجا بود که در شرف انهدام بود اگر زیر او مینشستند
میترسیدند خراب بشود اهل بیت ما را در اینجا منزل داده اند اگر این طاق بر سر ما خراب بشود همه هلاک شوند
مستحفظین ایشان همه از مردم روم بودند بزبان رومی گفتند اینها را ببینید که از خراب شدن طاق میترسند
نمیدانند که فردا ایشان را بیرون میبرند همه را بقتل میرسانند امام بیمار زبان ایشان را فهمید گفتند زبان
رومی دانی فرمود هیچکس از من بهتر زبان رومی را نمیداند پس آن بیکسان غریب در گوشه خرابه گریه میکردند مدتی
شبها چراغی نداشتند و طعام گوارائی هم نبود شب صدای گریه و ناله از ایشان بلند شد آنجناب را دختر سه ساله
بود رقیه نام علی قولی زبیده نام بود از یوم شهادت پدرش را ندیده بود بسیار فراق پدر در او تاثیر کرده بود

بدر مینمود اهل بیت تسلی میدادند که فردا میاید مراد ایشان فردای قیامت بود تا انکه ان طفل شبی
در خواب دید چون از خواب بیدار شد صیحه میزد میکریست از او سؤال کردند چرا قرار نمیکیری کفت
پدرم را میخواهم فهمیدند که پدرش را در خواب دیده هر چه تسلی میدادند کریه او زیاده میشد اهل بیت
ملاحظه حالت او نمودند همه بدور او جمع شدند بحدی کریه کردند تا صدای ایشان در دار الاماره بلند شد بکوش
ملاعین یزید رسید بعضی از اعلام فرموده طاهر بن حارث میکوید همان شب من در نزد یزید بودم
چون خواب بر ان ملعون مستولی شد سر را بدامن کذاشت خوابید سر سید الشهدا در میان طشت طلا
در مقابل یزید بود ناکاه دیدم صدای کریه از خرابه اسیران بلند شد دیدم چنان لرزه بر ان سر بریده افتاد
مقدار چهار ذراع بلند شد در هوا ایستاد چون ابر بهاران کریان بود بناله حزین کفت اللهم هؤلاء
اولاد نبیک تا طاهر میکوید از این حالت بسیار مضطرب شدم سر یزید را بزمین کذاشتم با چشم کریان
بخرابه رفتم از وقوع حادثه سؤال کردم کفتند امام مظلوم را دختر صغیره سه ساله بود حضرت او را
بسیار دوست میداشت پدرش را میخواهد طاهر مراجعت کرد دید یزید از خواب بیدار شده سر
امام مظلوم همچنان در هوا ایستاده بود رو بیزید نمود فرمود پسر معویه من در حق تو چه بدی کرده بودم با من
این همه ظلم کردی پس متوجه فضا شد عرض کرد الهی داد مرا از وی بستان پس لرزه باندام ان لعین افتاد
بروایت منتخب پرسید چه خبر است کفتند دختر سه ساله حسین پدرش را در خواب دیده صیحه میکشد پدرش را
طلب میکند پس امر نمود سر اطهر را بطشتی کذاشته مندیلی بر رویش کشیدند بردند پیش ان صغیره کذاشتند
همانکه مندیل برداشت نظرش بان سر اطهر افتاد نشناخت سر پدر است کفت سر کیست کفتند سر پدر توست
پس از طشت برداشته لبهای خود را بلبهای مبارک انجناب کذاشت باکریه و زاری میکفت یا ابتاه من

ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی یا ابتاه [illegible] کنت هذا الیوم عنها الا ادری شیبک مخضبا بالدماء انقدر کریه کرد که
مدهوش شد چون حرکت دادند دیدند روح از بدنش مفارقت کرده ای شیعه حال چه چاره کند زینب بیچاره
و سایر اسیران در ان نیمه شب تاریک نه چراغی و نه کفنی و نه سدری و نه کافوری و نه تابوتی پس داغ دیده ها نعش
ان یتیمه را میان کرفتند چنان کریه و زاری نمودند که کانه یوم عاشورا است زنان و مردان خانهای دور خرابه
همه جمع شدند در همان خرابه بعد از غسل و کفن دفن نمودند این احقر در سفر مکه قبر مطهر او را زیارت کردم
چندان مسافت نبود از انجا تا دار الاماره یزید بعضی فرموده اند یزید ملعون اهل بیت را دفعات عدیده
بمجلس خود احضار میکرد و شراب میخورد سید سجاد فرموده یکروز ما را احضار کرد رسول قیصر هم امده سؤال
کرد این سر کیست میخواهم قصه این را بدانم وقتیکه نزد قیصر رفتم بیان کنم تا او هم در شادی تو با تو شریک باشد
کفت این سر حسین بن علی بن ابیطالب است کفت مادرش کیست کفت فاطمه دختر رسول خدا کفت وای بر تو
و بر دین تو این دین بچه پیغمبر زاده مکو نشنیده که در میانه دریای عمان چنین کلیسائی هست کویند سم خر که
عیسی یکبار بر ان سوار شده در انجاست نصاری در اطراف عالم بدان کلیسه روند و بزیارت ان تبرک
جویند چنانچه شما بزیارت کعبه میروید و شما فرزند دختر پیغمبر خود را میکشید من هم اکنون شهادت میدهم
که شما باطلید این بکفت برفت ولکن در لهوف نقل شده یزید کفت البته باید این نصرانی را کشت ما را در مملکت
خود رسوا میکند چون نصرانی دید میخواهند او را بقتل رسانند کفت حالا که مرا میکشید این سخن را هم
کوش کنید دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم بمن مژده بهشت داد من در حیرت بودم چکونه این پیغمبر بمن
وعده بهشت میدهد من که با او ایمان نیاورده ام حال معلوم شد بشارت بجای بوده پس شهادتین را
جاری کرده سر اطهر سید الشهدا را برداشته بوسید میکریست تا بدرجه شهادت رسانیدند او را ابن نما

شده راس الجالوت یکنفر از رهبانان یهود بود در آنجا حاضر بود گفت ای یزید از من تا حضرت داود پیغمبر
هفتاد پدر واسطه است هنوز قوم یهود مرا تعظیم میکنند شما دختر زاده پیغمبر خود را که یک واسطه بیشتر در میان
نیست میکشید وای بر شما و دین شما یزید از سخن او بر آشفت گفت چون پیغمبر فرموده هر کس اهل ذمه را
بکشد من در قیامت با او مخاصمه میکنم لهذا ترا نکشتم والا ترا بقتل میرسانیدم راس الجالوت گفت با قاتل
اهل ذمه مخاصمه میکند با قاتل فرزندش خصومت نخواهد کرد این بگفت فریاد کرد یا اباعبدالله شاهد باش
در حضور پیغمبر من مسلمان شدم یزید گفت اکنون از شرط اهل ذمه بیرون شدی قتل تو جایز باشد حکم کرد
او را شهید کردند در آن وقت جاثلیق نصاری از در داخل شد سؤال کرد این سر کیست یزید گفت سر حسین بن
علی بن ابیطالب است مادرش فاطمه دختر رسول خدا است گفت بچه سبب او را کشتی یزید قصه را کماکان نقل
کرد جاثلیق گفت وای بر تو ای یزید من الساعه در معبد خود بودم زمانی مرا خواب برد ناگاه صیحه شدیدی
شنیدم و جوانی چون آفتاب دیدم که از آسمان نازل شد با ملائکها گفتم کیست گفتند رسول خدا است
آمده است بفرزندش حسین عزاداری نماید یزید گفت خوابی بدروغ میگوئی و برمن حجت میگیری امر کرد
او را زدند از مجلس بیرون کردند عرض کرد یا اباعبدالله گواه باش نزد جدت من مسلمان شدم یزید در غضب شد
گفت او را بردار کشید جاثلیق گفت آنچه میخواهی بکن این رسول است در برابر من پیراهنی از نور بدست گرفته
در دست دیگر تاجی از نور دارد میفرماید لبس بپوش و بنیک ان اوجدت بهذا التاج والبس هذا القمیص
الا ان تخرج من الدنیا ثم انت رفیقی فی الجنة از عوالم نقل شده مردی از جانب ملک روم وارد مجلس ملعون
شد چشمش بسر اطهر سید الشهداء افتاد بسیار گریه کرد گفت ای یزید من در جوانی بجهت تجارت بمدینه
رفته بودم قدری مشک و عنبر برای حضرت رسول الله بر سم هدیه بردم در سرای ام السلمه بود فرموده نام

تو چیست گفتم عبد الشمس فرمود من ترا عبد الوهاب نام دادم اسلام قبول کن تا هدیه ترا قبول کنم چون
عیسی بشارت از رسالت او داده بود من یقین بنبوت او کردم اسلام قبول کردم یکروز بدخانه ام السلمه بودم
صاحب این سر حسین ع وارد شد طفل بود حضرت رسول ترحیب و ترحیب کرد در بغل گرفت لبهای
دندانهای مبارکش را میبوسید میفرمود بعد عن رحمة الله من قتلك لعن الله من قتلك یا حسین و اعان
قتلك روز دیگر در مسجد پیغمبر حاضر بودم تا این حسین با برادرش حسن ع وارد شدند عرض کرد یا جدا من با برادرم
حسن مصارعت کردیم هیچیک غالب نشدیم حضرت فرمود کشتی گرفتن سزاوار شما نیست بروید خط بنویسید
خط او نیکوتر افتاد او غالب است پس رفتند هریک سطری نوشتند بنزد آنحضرت آوردند پیغمبر نخواست
هیچیک شکسته شود فرمود یا حبیبی انی امی لا اعرف الخط اذهبا الی ابیکما یحکم بینکما رفتند بعد از آن
از سلمان حالت ایشان را سؤال کردم گفت رسول الله نخواست قلب هیچیک بشکند این نکو هست بعلی
و هکذا علی بفاطمه واگذاشت فاطمه فرمود مرا قلاده در گردن است که منتظم است بهفت عدد مروارید
برسر شما میریزم شما هر کدام بیشتر جمع کردید او غالب است ایشان سعی کردند هریک سه مروارید جمع
خدا خواست قلب هیچیک نشکند امر کرد جبرئیل یکدانه دیگر را دو حصه کرد یکی را حسین گرفت دیگری را
حسن ع ای یزید نیک ملاحظه کن کسیرا رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و خداوند تبارک و تعالی
نخواهند که قلب او شکسته شود تو با او باین نحو رفتار میکنی اف لك و لدینك یا یزید این بگفت سر حسین
بگرفت میبوسید و میبوسید عرض کرد یا حسین شاهد باش نزد جدت و پدرت و مادرت روز
و لعنت خدا باد بر دشمنان شما بالجمله و تنیکه حضرت زینب در مجلس حاضر بود آن ملعون رو کرد
بآن مظلومه گفت با من تکلم کن آن مظلومه اشاره کرد بامام بیمار که تکلم کند خطیب و سید قوم او است

حسین بکه بد امام بیمار این اشعار را انشاد کرد لا تطمعوا ان تهینونا فنکرمکم وان نکف الاذی منکم وتؤذونا
الله یعلم انا لا نحبکم ولا نلومکم ان لا تحبونا یزید گفت راست گفتی ولکن پدر تو حسین وجد تو علی هر دو خواستند
خلافت وسلطنت تحصیل کنند خدا ایشان را بکشت وخون ایشان را بر زمین ریخت فرمود ای پسر معویه
و صخر لم تزل النبوة والامرة لابائی واجدادی من قبل ان تولد ولقد کان جدی علی ابن ابیطالب
فی یوم بدر واحد والاحزاب فی یده رایة رسول الله وابوک وجدک فی ایدیهما رایات الکفر
پس فرمود وای بر تو ای یزید اگر میدانستی چه کرده و چه گناهی مرتکب شده در حق پدر من و برادر من
وعم من وعم زاده کان من مردو بیابان میگذاشتی و در کوهها ساکن میشدی و در خاک و خاکستر میخفتی
متصل واویلا واثبورا میگفتی از انکه بوده باشد سر پدر من حسین بن فاطمه بر دروازه شهر شما آویخته و حال
انکه او در میان شما ودیعت رسول خداست اکنون ای یزید مهیای مذلت و ندامت باش برای روز
قیامت یزید ملعون از کلام ان مظلوم غضبناک شد امر کرد بهر غضب بسنا قسی القلب خود که
گردن ان مظلوم را بزند در میان همان باغچه سرای دفن کند مهر غضب ان امام مظلوم را بمیان باغچه برد سر را
آورد مشغول کندن قبر شد حضرت اشعار چند قرائت فرمود از جمله این بود انادیک یا جداه یا خیر مرسل
حبیبک مقتول ونسلک ضایع انگاه مشغول نماز شد چون مهر غضب حفر قبر را تمام کرد قصد قتل ان
مظلوم نمود دستی از غیب بکردن او زد چنانچه بر روی در افتاد فریاد کرد مرد خالد پسر یزید این واقعه
بدید بنزد یزید دوید واقعه را بیان کرد ان ملعون ترسید حکم کرد مهر غضب را در ان قبر دفن کردند
از حضرت عذر خواهی کرد گفت قبح الله ابن مرجانه لو کانت بینکم وبینه قرابة ورحم ما فعل هکذا
ان ملعون اهل بیت را رخصت داد علی قول این کرت ایشان آوردند در مسجد خراب منزل دادند

روز دیگر یزید ملعون فرمان کرد سر اطهر حسین را از دروازه سرای خود او بخشند یزید واهل بیت
طاهره را بان خانه دعوت کرد سفره کنند چون ایشان را بحکم یزید بانخانه بردند زنان یزید واهل بیت
معویه واز ابن مطلب خبر دار شدند همه لباسهای فاخره وزیور خود را کندند وجامه ماتم پوشیدند تا سه روز
با ایشان مشغول تعزیه داری شدند هند دختر عبد الله ابن عامر زن یزید بود چون تعلیق سر اطهر سید
الشهدا را بر دروازه دید ملاحظه خود اهل بیت اطهر را باین نحو بیچاره دید بی اختیار از خانه بیرون
دوید بی پرده بمجلس یزید که مملو از معاوف وصناد ید بود داخل شد گفت یا یزید ارئس ابن فاطمة
بنت رسول الله مصلوب علی فناء بابی یزید چون دید طاقت نماورده ولی اختیار دوید جامه خود را
بسر او انداخت گفت ای هند بر و بر دختر زاده رسول الله و مهتر قریش و نجیبه ها گریه کن خدا ابن
زیاد را هلاک کند در قتل او شتاب کرد بعضی گفته داخل شدن هند سر برهنه بمجلس یزید در
وقتی بود که سر سید الشهدا در طشت طلا در مقابل یزید بود واهل بیت اطهار در ان مجلس شوم
بودند ان ملعون با چوب خیزران بلب و دندان او اشاره میکرد از بعضی روایات مستفاد میشود
سر اطهر را سه روز بدار کشیدند وبالجمله یزید ملعون متصل اظهار ندامت میکرد و هی خواست
تدارک اعمال قبیحه خود کند لهذا اهل بیت طاهره را در عمارت خاص منزل داده برای ایشان
مطبخ علاحده مهیا نمود بحمام فرستاد احترام زیاد میکرد در هر صبح و شام امام بیمار را هنگام غذا
دعوت میکرد دلجوئی مینمود روزی ان امام مظلوم را بخواند عمرو بن حسن علی قول در ان روز
یازده ساله بود همراه داشت یزید روی بعمرو کرد گفت میتوانی با خالد کشتی بگیری عمرو گفت ان
کر تیغی بمن بدهی و تیغی باو تا با او مقاتله کنیم یزید این سخن بشنید

ببیت خود چسبانید گفت شنشنة اعرفها من اخزم هل تلد الحیة الا الحیة بگویند سید السجاد در بازار
شام عبور میکرد منهال بن عمرو او را دید عرض کرد یابن رسول الله چگونه میگذرد برای شما فرمود
امسینا کبنی اسرائیل فی آل فرعون یذبحون ابنائهم ویستحیون نسائهم یا منهال امست العرب تفتخر علی
العجم بان محمدا عربی وامست قریش تفتخر علی سائر العرب بان محمدا منها وامسینا معشر اهل بیته ونحن مغصوبون
مقتولون ومشردون فانا لله وانا الیه راجعون مما امسینا فیه وبالجمله یزید ملعون بمسجد جامع آمد سید السجاد
با خود بمسجد آورد بخطیب گفت بمنبر صعود کن از علی و سید الشهدا ذم کن ومعویه و یزید را مدح نما
ملعون بمنبر شد در مدح ایشان و ذم ائمه اطهار بسیار گفت سید السجاد بانگ بر او زد فرمود وای بر تو
خطیب بوده و بلک اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق یعنی خریدی خشم خدا برای خوشنودی
مخلوق بعد فرمود یزید ائذن حتی اصعد هذه الاعواد فاتکلم بکلمات فیه رضی وهؤلاء الجلساء اجر یزید
اذن نداد حاضرین اصرار نمودند لاجرم اذن داد حضرت بمنبر صعود فرمود بعد از حمد خدا فرمود ایها الناس
اعطینا ستا وفضلنا بسبع اعطینا العلم والحلم والسماحة والفصاحة والشجاعة والمحبة فی قلوب المؤمنین
وفضلنا بان منا النبی المختار محمد ومنا الصدیق ومنا الطیار ومنا اسد الله واسد رسوله ومنا
سبطا هذه الامة من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی انبأته بحسبی ونسبی ایها الناس انا ابن مکة
ومنی انا ابن المروة والصفا انا ابن محمد المصطفی انا ابن من لا یخفی انا ابن من علا فاستعلی فجاز سدرة
المنتهی وکان من ربه قاب قوسین او ادنی انا ابن من صلی بملائکة السماء مثنی مثنی انا ابن علی المرتضی
انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن خدیجة الکبری انا ابن المجزور الراس من القفا انا ابن العطشان حتی قضی انا ابن
طریح کربلا انا ابن مسلوب العمامة والرداء انا ابن من بکت علیه ملائکة السماء انا ابن من ناحت علیه الجن

فی الارض

مقتضیا اطلاع نداشتم ابن زیاد از پیش خود چنین کار کرده و بزرگان لشکر کوفه را هم احضار کرد شبث
بن ربعی شمر و خولی و قیس ابن ربیع و سنان و چند نفر دیگر حاضر شدند اول رو کرد بشبث گفت تو
کشتی حسین را گفت نه خدا لعنت کند قاتل او را از هر یک ایشان یکیک سؤال کرد همه مثل شبث جواب
دادند آخر از قیس بن ربیع سؤال کرد او گفت اگر امان دهی من میگویم قاتل او را گفت در امانی بگو گفت
قاتل او آن کسیست که رایات جنگ افراخت لشکرها پی در پی بکربلا فرستاد یزید گفت آن کیست گفت والله
ای یزید تو حسین را بقتل رسانیدی یزید خشمگین شد از جا برخواست بخانه خود رفت سر امام را بر طشت
گذاشت بر روی آن مندیلی انداخت در خانه خود نهاد و لطمه بر چهره خود میزد و میگفت ما لی
ولقتل الحسین فردای آن روز بجهة التیام جراحات قلوب اهل بیت ایشان را طلب نمود رو کرد بسید السجاد
گفت حاجات خود را بیان کن سه حاجت ترا برآورده خواهم کرد حضرت فرمود اول آنکه سر اطهر پدرم را
بمن بنمائی تا تجدید عهد کنم یزید گفت این میسر نمیشود ولکن مشهور و معتمد آنست که یزید سر اطهر امام
با سایر سرهای شهدا با امام زین العابدین داد آنحضرت همه ایشان را آورد در کربلا بید مبارک ملحق کرد برخی
گفته حضرت رسول الله آن سر را برد از نظر مردم مفقود شد و بعضی گفته یزید آن سر اطهر را بمدینه فرستاد
در آنجا دفن کردند برخی گفته در خزانه یزید بود تا منصور ابن جمهور آن را از خزانه بیرون آورده کفن
کرده در باب الفرادیس دفن کرده جائی گفته در بالای سر قبر مطهر امیر المؤمنین مدفون است بعضی گفته
در دفتر نزد آل ابی معیط دفن کردند برخی گفته در باب الفراد پس بیرون آوردند در عسقلان دفن
کردند و از آنجا بقاهره که شهر مصر است بردند در آنجا دفن کردند الان مسجد خوبی در آنجا بنا کردند
معروف بمشهد راس الحسین که مردم زیارت میکنند الله اعلم کیف ما کان حضرت سجاد فرمود

حاجت دویم آنکه اگر قصد کشتن من داری با این زنان کسی امینی بفرست تا بحرم جد شان برساند
گفت تو خود ایشان را خواهی برد خیال قتل ترا ندادم فرمود سیم آنکه آنچه لشکریان از ما غارت کرده اند
امر کن باز دهند گفت این متعذر است من با ضعاف آنچه از شما برده اند از خود بشما میدهم
فرمود ما را بمال تو حاجتی نیست چون در میان آن اموال غارت شده مقنعه و قلاده و پیراهن
فاطمه زهرا است که آن صدیقه بدست مبارک خود تار و پود آنرا رشته از آن جهة آنها را میخواهیم
یزید امر کرد آنها را پس دادند و دویست دینار زر سرخ هم از خود داد حضرت همه آنرا بفقراء شام
قسمت فرمود زنهار احدا کانه البته دوخت داد ایشان همه را پس دادند قبول نکردند پس حضرت سید البشر
امر کرد در شام ماندن بکمال احترام و رجوع کردن بمدینه طیبه حضرت مراجعت کردن بمدینه را
اختیار فرمود یزید گفت یا علی هر چه حاجت داشته باشی از مدینه برای من بنویس تا بر آورده کنم
پس یزید نعمان بن بشیر را که از جمله اصحاب رسول الله محسوب بود طلب کرد گفت اسباب سفر
اهل بیت را مهیا کردند و وصیت کرد که بکمال احترام ایشان را بمدینه برساند و مرد امینی از اهل شام
و جماعتی از لشکر ملازم خدمت ایشان باشند پس محملها حاضر کردند بجلد و حلی بیاراستند
فرشهای ابریشم بگستردند و اموال و اثقال و عطاها حاضر کردند آنوقت یزید بام کلثوم گفت
خذوا هذا المال عوض ما اصابکم ام کلثوم فرمود ای یزید چه بسیار کم است حیا و سخت است
پیشانی تو برادر و اهل بیت مرا بقتل میرسانی در عوض ایشان بمن عطا میکنی بخدا قسم این هرگز نخواهد شد یزید گفت خدا لعنت کند ابن مرجانه را بخدا قسم اگر من حاضر بودم آنچه حسین طلب
میکرد عطا میکردم علی قول روز هشتم صفر با پانصد سوار اهل بیت را روانه مدینه مطهره

ساخت چون براه عراق نزدیک شدند بنعمان بن بشیر گفتند ما را بکربلا ببر تا قبور شهدا را زیارت
کنیم پس بطرف کربلا هم روانه شدند تا بنزدیکی کربلا رسیدند از قضیه اتفاقیه در آن وقت بنا
بقول بعضی از اعلام جمعی از بنی هاشم با جابر بن عبد الله انصاری بزیارت قبر سید الشهدا ع آمده بودند
مقدس اردبیلی حکایت شده در خزینه یکی از سلاطین کتابی دیدم با آب طلا نوشته شده بود یحیی برمکی
حکایت کرد که من با جابر روانه کربلا شدیم در شب نوزدهم صفر در یک فرسخی کربلا منزل کردیم زوجه من
خدیجه نام در خیمه علاحده بود من با جابر در یکجا مشغول صحبت بودیم ناگاه صدای خدیجه بناله و گریه
بلند شد از سبب گریه اش پرسیدم گفت اکنون فاطمه زهرا را در خواب دیدم جامه سیاه در بر و موی
پریشان با چهار هزار حوریه با رایت تعزیه داخل زمین کربلا شدند بمجرد آنکه نظر او بقبر مطهر
سید الشهداء افتاد ناله جگر سوز بلند نمود بعد از ناله جانسوز بسیار و گریه جگر گداز از بیشمار
طیبه نام بزرگ حوریان را طلبید فرمود برو بسر قبر پدرم عرض کن فاطمه بسر قبر حسین رفته فرزند دلبندش
اربعین است علم تعزیه برافراشته انتظار قدوم مبارک تو است بحوریه دیگر فرمود برو بر در قبر
نجف پدرم حسین علی بن ابیطالب را خبر کن بیاید پس امظلوم کما فی السابق خود را بر بالای قبر
انداخت ناله و گریه میکرد ناگاه دیدم مرد محاسن سفید با کمال هم و غم بسرعت تمام میامد و
از عقب او مرد دیگر دو دست بر سر داشت و جوان سبز پوشی در عقب ایشان رسید
پرسیدم از یک حوری که اینها کیانند گفت آن مقدم بر همه رسول خدا است دویمی علی
مرتضی سیمی حسن مجتبی است دیدم رسول خدا فاطمه زهرا را تسلی میداد که این قدر گریه مکن
که ساکنان ملاء اعلی بخروش آمدند آنحضرت از شدت گریه ملتفت نشد آنوقت فرمود

یا علی

یا علی تو تسلی بده فاطمه را جناب امیر به امام حسن فرمود تو تسلی بده او را امام حسن آمد سلام
کرد عرض کرد منم حسن تو جگر من بزهر بصد و هفتاد پاره شد سر از قبر برادرم بردار فاطمه
سر برداشت شیشه پر آب بدست داشت فرمود این را نگاه دار اشک چشم تعزیه داران حسین است
که جمع نموده ام آنگاه حضرت خاتم بملکی امر فرمود حاضر کن ارواح رجال و نساء امت را ساعتی شد
دیدم روشنائی ظاهر شد ارواح انبیا آمدند در عقب ایشان ارواح رجال نساء بترتیب آمدند
همه بدور قبر حسین حلقه ماتم زدند بتعزیه مشغول شدند و با کهنه عطیه نام میگوید من با جابر
آمده بودم دیدم نزدیک نهر فرات غسل کرد ولباس احرام پوشید وخود را معطر نمود پای برهنه
بکمال خضوع راه میرفت هر گامیکه برمیداشت الله اکبر و ذکر خدا میگفت تا بالای سر قبر حسین
رسید سه دفعه ناله الله اکبر بلند کرد افتاد مدهوش شد چون بهوش آمد چون نابینا بود
بمن گفت دست مرا بقبر برسان همانکه فهمید دستش بقبر امام رسیده گریه کرد مدهوش
شد قدری آب براو پاشیدم بهوش آمد سه دفعه ناله بلند کرد یا حسین حبیب لا یجیب حبیبه
بعد خودش در جواب گفت اَنّی لَکَ بِالجَواب قَد تَشحّطَت اَوداجُکَ وفُرِّقَ بین بدیک وراسک
بعد توجه بقبور شهدا نمود بایشان سلام کرد گفت قسم بخدائیکه ترا مبعوث کرده است بحق هر آینه
ما شریک شدیم با شما در جهادیکه شما کردید عطیه میگوید من از این کلمات تعجب نمودم
فرمود ای عطیه شنیدم از رسول الله فرمود من احب قوما حشر معهم ومن احب عمل قوم اشرک فی عملهم
ابن طاوس فرموده چون قافله اسیران از شام مقارن احوال وارد شدند نظر جابر بحالت ایشان افتاد
بعد از شناختن یکدیگر چنان گریه و زاری و ناله و واحسیناه و واعباساه و واعلیاه و واقاسماه نمودند

وطپانچه

وطپانچه بروی خود میزدند که عرش خدا بلرزه و سماوات بخروش آمدند زنان از اطراف
جمع شدند چند روز مصیبت آن غریب را برپا داشتند زینب جامه خود را چاک کرده بروی
قبر سید الشهدا افتاد فریاد و ناله نمود یا اخی واحسیناه واحبیب رسول الله یابن مکة ومنی یابن
فاطمة الزهراء یابن علی المرتضی الیوم مات اثقل الثکل علی الزهراء همه زنها چنان گریه کردند
کانه یوم عاشورا بود گویا زبان حال هریک باین اشعار گویا بود هنا ذبح الحسین بسیف شمر
هنا قد تربوا منه الجبینا هنا العباس فی یوم عبوس حیال الماء قد لقی دهینا هنا نحو الرضیع
بسهم حقید فما رحموا الصغار المرضعینا هنا علوا من بنی علی ودوس بنی عقیل العاقلینا بروایتی
فاطمه دختر سید الشهدا قبر پدر را در برکشید آن قدر گریه کرد مدهوش شد بدانکه در میانه مورخین
در این باب خیلی خلاف است در خصوص ورود اهل بیت در اربعین بکربلا از جماعتی حکایت شده
مثل صاحب روضة الشهدا وحبیب السیر وغیرهما که در این بیستم صفر اربعین شهادت
سید الشهدا سنه شصت و یک از هجرت که سرها را هم با خود آوردند با بدان طاهره ملحق
کردند چون آنحضرت دهم محرم شهید شده بود بحساب باید نوزدهم صفر اربعین او باشد
نه بیستم از این جواب گفته اند با نکه شاید محرم کم یک بوده و یا آنکه شهادت حضرت مقارن
غروب روز عاشورا شد لهذا آن روز را حساب نکردند و مشهور در ما بین مردم همین قول
آن چیزیکه دلالت میکند بر آنکه ورود ایشان بکربلا موافق بود با ورود جابر بآنجا نیز موید
این قول است زیرا که او و مسلما روز اربعین بیستم صفر وارد شد و فاضل در بندی وجمعی دیگر گفته اند
این قول مشکل بلکه غیر معقول است زیرا که اهل بیت مدتی در کوفه ماندند تا ابن زیاد قاصدی بشام

یزید را در شام اطلاع داد و جواب نوشت اهل بیت را با سرها روانه شام کرد و رفتن آمدن قاصد
زمانی کثیر میخواهد با آنکه از راه جریده فرستاد که مسافت بعید است نهصد یا هفتصد و
پنج فرسخ است پس از ورود بروایتی اهل بیت شش ماه در شام توقف کردند پس چگونه
که در مدت چهل روز این ایاب و ذهاب ممکن باشد قطعا اربعین سال دیگر است که سنه شصت و
دو از هجرت محتمل است جابر هم در اربعین ثانی بزیارت آنحضرت مشرف شده باشد
کرد اربعین سنه اولی هم باشد محتمل است در آنجا توقف نموده باشد تا اربعین سال
دیگر که اهل بیت را در آنجا ملاقات کرده باشد بعضی از مورخین گفته محتمل است در وقت
بردن اهل بیت از کوفه بشام بسمت صفر و اربعین وارد کربلا شده باشند از آنجا رفته با
بشام و از شام رفته باشند بمدینه ولکن این ابعد اقوال است از این قول بعید تر آنست که
مجعد که ورود اهل بیت بمدینه اربعین سنه اولی بوده است چنانچه بعضی باین قائل شده
مظنون احقر همان آنکه امام حسین را مقتل رسانیدی سر او را با اهل بیت او بشام بفرست و اگر
زیاد بعد از شهادت امام مظلوم قاصد هم بشام فرستاده باشد صبر نکرده تا جواب بیاید و در سابق
ذکر شد که دو روز بعد از ورود بکوفه ایشان را بشام فرستاد در غالب منزلها هم ایشان را
نمیدادند دو منزل را یکی میکردند تا اول صفر رسیدند بشام هفت روز ماندند روز هشتم
از شام خارج شدند و ممکن هم هست دوازده روزه از شام بکربلا بیایند زیرا که احقر در وقت
مراجعت از زیارت بیت الله از شام آمدم از راه دیر بکربلا آمدم مکاری ما متعهد شد
که ما را یازده روزه بکربلا برساند در بین راه معطل شدیم نتوانستم در این مدت بکربلا

هم والا ممکن بود الله اعلم بالواقع و بالجمله بروایتی اهل بیت سه روز در کربلا اقامه ماتم و تعزیه
نمودند چون روز چهارم شد شوری شبیه روز وداع برپا شد گویا که وداع آخر روز عاشورا
است آن ماتم زدگان مایوس با هزار افسوس بجانب مدینه طیبه متوجه شدند علی قول
شترها را برای سوار شدن آوردند یکی از دختران سید الشهدا فریاد کرد بزنان
بیائید بسوی قبر پدرم تا او را وداع کنیم پس همه در اطراف قبر مطهر حلقه زدند آن دختر
خود را بر قبر شریف رسانید و خود را چسبانید آن قدر گریه کرد تا مدهوش شد و فتنگه بهوش
آمد این اشعار جانسوز را انشاد کرد یا کسی دیگر بزبان حال او انشاد کرده رحلنا یا ابی
قم متنا الا فانظر الی ما حل فینا الا یا کربلا اودعت جسما بلا غسل ولا کفن دفینا
بلا اودعت نورا لنابغی الخلق طرا اجمعینا الا یا کربلا اودعت کنزا ودخرا للقاصدینا
تا بعد از آن همه سوار شده روانه مدینه طیبه شدند در اثنای راه در ورود هر منزلی اهل
الشان چشمها کحل میکردند تا آنکه بنزدیک مدینه رسول الله رسیدند در آنجا فرود
آمده خیمه ها را برافراختند فاطمه دختر علی بن ابیطالب با خواهر خود زینب گفت بشیر بن نعمان
خدمت گذاری و نیکو بجا آورد باید چیزی باو صله بدهیم حضرت فرمود تو را بجز
ادیم تا کسی را جایزه بدهیم مگر آنکه زیور خویش بفرستیم هریک از ضعیفه ها آنان از زیور خود
کردند پیش او فرستادند از قلت او معذرت جستند نعمان پس فرستاد گفت
خدمت مال دنیا نبود والا باین اکتفا میکردم من آنچه خدمت کرده ام خوشنودی
رسول را خواسته ام بعضی گفته این سخن را فاطمه دختر حسین با خواهرش سکینه گفت

بشیر ابن جذلم میگوید در آن وقت سید السجاد مرا طلبید و فرمود که خدای تعالی پدرت را
رحمت کند که نیکو شاعری بود آیا تو نیز از شعر بهره باشد عرض کردم بلی فرمود برو بمدینه خبر
بده مرا با خبر ورود ما بمدینه برسان بشیر حسب الامر سوار شد وارد مدینه شد با هیچ کس تکلم نکرد
تا بمسجد حضرت پیغمبر رسید با علی صوت با گریه این را بگفت یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل
الحسین فادمعی مدرارا الجسم منه بکربلا مضرج والرأس منه علی القناة یدار پس فریاد کرد ای اهل مدینه
سید السجاد با عمه‌ها و خواهران نزدیک شما رسیده اند من رسول ایشانم بسوی شما چون این سخن بلند
مخدرات بنی هاشم زنهای مهاجر و انصار با رویهای مکشوف و مویهای آشفته و حالتهای پریشان بطرف
دروازه مدینه رفتند هیچ زنی و مردی نماند مگر بشیر را گذاشته آنکه با سر و پای برهنه بیرون دویدند
فریاد وا محمداه وا حسیناه برآوردند مثل آن روز که حضرت رسول از دنیا رحلت کرده بود
حاکم مدینه ولید بن عتبه با کس دیگر بود از خطبه جمعه فارغ شده بود صدای مردم را شنید بجوش
کوی مدینه بلرزه آمده پرسید چه واقع شده گفتند زنان هاشمیات باستقبال اهل بیت طاهره
میروند بشیر میگوید من هم تعجیل کردم اسب دوانیدم رسیدم نزدیکی خیمه سید السجاد چنان از
راه نیامدم اسب نگذاشتم با زحمت تمام نزدیک حضرت رسیدم بعد از آن ام سلمه دست فاطمه دختر
حسین را گرفته بود زار زار میگریست ام البنین مادر عباس متصل وا حسینا میگفت از پسران خود
نام نمیبرد آن وقت سید السجاد دستمال بدست گرفته اشک چشم خود را از دیده‌ها میبارید
غلام حضرت کرسی آورد حضرت در بالای کرسی قرار گرفت چنان میگریست از شدت گریه نتوانست
سخن گوید مردم در اطراف صدا بگریه و ناله بلند کرده بودند حضرت اشاره فرمود ایشان آرام

حضرت خطبه بلیغ غرا که مشتمل بود بر حمد خدا و نعت رسول الله و بر احوالات جانگداز شهدا
خود شان در [illegible] وقتیکه محمد حنفیه خبر ورود ایشان را شنید بتعجیل تمام بیرون رفت
چشمش بر علمهای سیاه افتاد از اسب در افتاد مدهوش شد بحضرت سید السجاد عرض کردند
[illegible] پسر عم خود را که در شرف هلاکت است حضرت آمد بالینش سرش را بکنار گرفت چون بهوش
آمد چشمش با امام بیمار افتاد آه دردناک کشیده گفت ای پسر برادر من کجاست برادر من کجاست
روشنی چشم من کجاست میوه دل من کجاست خلیفه پدر من کجاست حسین برادر من حضرت فرمود
ای عم من یتیم آمدم کشته مردان ما را اسیر کردند زنان ما را کاش بودی میدیدی برادر خود را
میگوید استغاثه میکرد کسی بفریادش نمیرسید کشتند او را بالب تشنه و حال آنکه جمیع حیوانات
سیراب بود پس محمد حنفیه آه جگرسوز کشید مدهوش شد چون بهوش باز آمد از احوالات
کربلا سؤال کرد حضرت بیان میکرد او گریه مینمود پس سوار شدند عازم مدینه شدند علی قول
ام کلثوم وقتیکه جدران مدینه را مشاهده کرد اشعار چندی انشاد نمود از جمله این بود
مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات والأحزان جئنا خرجنا منک بالأهلین جمعا رجعنا لا رجال
ولا بنینا وقد ذبحوا الحسین ولم یراعوا جنابک یا رسول الله فینا لقد هتکوا النساء وحملوها علی
الاقتاب قهرا اجمعینا الی قولها وهذه قصتی مع شرح حالی الا یا سامعون ابکوا علینا ولکن بعضی
گفته‌اند حضرت ام کلثوم در شام رحلت کرد احقر در قبرستان شام بقعه دیدم و زیارت هم کردم
قبر ام کلثوم دختر علی است و بالجمله وقتیکه با این حالت پریشان وارد مدینه جد شان شدند اول
بمسجد رسول الله رفتند حضرت زینب دو عضاده باب را گرفت گفت السلام علیک یا جداه

ای ناصیة الباب ولدك الحسین بعزای جد بزرگوار خبر مرگ پسرت حسین را آورده ام علی روایت

آن وقت از قبر رسول الله نالهٔ دردناك برآمد پس سید سجاد ع روی مبارك خود را بقبر اطهر جدش

نهاد اشعار حزن فرمود از جمله این بود اناجیك یا جداه یا خیر مرسل حبیبك مقتول و نسلك ضایع انا

محزونا علیلا موجلا اسیرا و مالی حامی و مدافع جمیع اهل شهر از مشاهدهٔ این حالات مثل ابر بهار

گریه نمودند صدای وا محمداه وا علیاه وا حسناه وا حسیناه بلند کردند بدانکه بعضی از علما قائل نیستند

که محمد حنفیه بلکه میگویند چون سید السجاد از زیارت جدش مراجعت کرد اول بخانهٔ عم خود محمد حنفیه

رفت او را از شهادت پدرش اطلاع داد او از شدت گریه مدهوش شد چون بهوش آمد زره پوشید

شمشیر حمایل کرد بر اسب خود سوار شد بالای کوه رضوی رفت آنگاه غایب شد ظاهر نشد تا وقتیکه

مهدی خروج کند و الله اعلم بالواقع علی قول تا پانزده روز اهل بیت با شدت تمام مشغول ماتم داری بودند

و زنان بنی هاشم همه جامههای سیاه پوشیده بودند سید السجاد طعام ماتم ایشان را میفرستاد

حضرت صادق ع فرمود خود آن حضرت تا چهل سال بر پدرش گریه میکرد در این مدت قائم

اللیل و صائم النهار بود چون غلامش وقت افطار آب و طعام حاضر میکرد حضرت میفرمود

پسر پیغمبر را گرسنه و تشنه شهید کردند گریه میکرد این قدر این کلمه را تکرار میکرد تا آن طعام

و آب را با آب دیدهٔ آلوده میساخت بهمین نحو بود تا رحلت فرمود بعضی گفته در باب مادر

سکینه یکسال در زیر سقف ننشست از سرما و گرما پرهیز نکرد همه روز و شب گریه میکرد

بعد از یکسال از دنیا رحلت کرد حضرت صادق فرمود بعد از شهادت سید الشهدا یکنفر از

زنان هاشمیه سرمه بچشمش نکشید و مو را خضاب نکرد و از مطبخ ایشان دود برنخاست

تاریخ سال که این زیارت را گشتند الا لعنة الله علی اعدائهم اجمعین قد تمت الکتاب بعون

الملك الوهاب فی بلدة الریحان کما قایل این کتاب مرحوم میرزا علی اصغر

طارمی نوشته و چون او برحمت ایزد منان پیوست این

احقر عباد غلامرضا باقی ماندهٔ این را

نوشتم قد تمت فی یوم

چهاردهم شهر

صفر المظفر

۱۳۱۶

من الهجرة

النبویة

بسعی و اهتمام جناب مستطاب اخوند ملا ... و جناب ... حبیب ... کتاب ... دار السلطنهٔ تبریز ... الاقل ... عمل ... استاد ...

عبد الله منبطح کردید ثم اعلموا انی احببت ان اکتب فضیلة لسیدتنا

و مولاتنا فاطمة الزهراء ع فی کتاب اثنی عشر روی یونس بن ظبیان قال قال ابو عبد الله ع

لفاطمة علیها السلام تسعة اسماء عند الله فاطمة والصدیقة والمبارکة

والطاهرة والزکیة والراضیة والمرضیة والمحدثة والزهراء ثم قال تدری

لای شیء سمیت فاطمة قلت اخبرنی یا سیدی قال فطمت من الشر قال ثم قال لولا ان

امیر المؤمنین تزوجها لما کان لها کفو علی وجه الارض الی یوم القیمة من بنی الله





